

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقام معظم رهبری:

«افق در پیش چشم امت اسلامی امروز از همیشه روشنتر و امید برای رسیدن به هدفهائی که اسلام برای فرد و جامعه‌ی مسلمانان ترسیم کرده، از همیشه بیشتر است... اسلام با بیداری مسلمانان و بازیافت هویت خویش و با مطرح شدن اندیشه‌ی توحیدی و منطق عدالت و معنویت، دور تازه‌ئی از شکوفائی و عزت خویش را آغاز کرده است... من با اطمینان کامل می‌گویم: این هنوز آغاز کار است، و تحقق کامل وعده‌ی الهی یعنی پیروزی حق بر باطل و بازسازی امت قرآن و تمدن نوین اسلامی در راه است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱»^۲

۱ - سوره نور آیه ۵۵.

۲ - مقام معظم رهبری، ۴ ذی‌الحجه ۱۳، ۱۴۲۹ آذر ۱۳۸۷.

گزینش تکنولوژی
از دریچه‌ی بینش توحیدی

(ویرایش جدید)

اصغر طاهرزاده

۱۳۸۷

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-

گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان:
لب‌المیزان، ۱۳۸۷.

۱۹۹ ص. ۱۴ * ۲۱ س م.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۱۴-۷

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه ص. ۱۹۷-۱۹۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱- تکنولوژی - - جنبه‌های مذهبی - - اسلام.

۲۹۷/۴۸۵

۱۳۸۷ گک ۲/ط ۵/ BP۲۳۲

۱۵۸۰۰۰۴

کتابخانه ملی ایران

گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی

اصغر طاهرزاده

نوبت چاپ: اول، ویرایش جدید چاپ: پردیس

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷ لیتوگرافی: شکبیا

قیمت: ۲۰۰۰ تومان حروف‌چین: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان صحافی: سپاهان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

۱- گروه فرهنگی المیزان تلفن: ۷۸۵۴۸۱۴-۰۳۱۱

۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان همراه: ۰۹۱۳۱۰۴۸۵۸۲

فهرست مطالب

مقدمه	۹
مقدمه مؤلف	۱۱
جلسه اول تکنولوژی؛ هدف یا وسیله؟	۱۵
سراب تفکر غیر توحیدی	۱۷
وهم چه می‌بافد، عقل چه می‌یابد	۲۰
خدایان دروغین	۲۴
اتحاد روح با مقاصد و همی	۲۷
ماوراء بهترین یا بدترین ابزار	۳۱
ریشه‌ی غفلت از عبودیت	۳۳
زیبایی یا تجمل؟	۳۴
زیبایی‌های مُرده	۳۶
خداوند و عین زیبایی	۳۷
کارشناسان به جای انبیاء	۳۹

- گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی
- ۴۳ ما برای تکنولوژی یا تکنولوژی برای ما؟
- ۴۵ مدرن‌ترین ابزار و وابستگی دائمی
- ۴۷ **جلسه دوم روح تکنولوژی مدرن**
- ۴۹ پوچی مظاهر شرک
- ۵۱ بی‌معنایی زندگی
- ۵۵ تکنولوژی و هدف‌آفرینی
- ۵۸ تکنیک بی‌اسارت
- ۶۰ تکنیک بی‌حکمت
- ۶۱ تولد انسان ناراضی
- ۶۴ حکومت ابزارها بر روان انسان
- ۷۱ **جلسه سوم انسان پیشرفته، ابزار پیشرفته!**
- ۷۳ توحید؛ عامل رهایی از وهم
- ۷۸ آفات اهداف ناپایدار
- ۸۲ حقیقت و مجاز
- ۸۴ سنّت بحران شکوه قارونی
- ۸۷ ظرفیت طبیعت
- ۸۹ قربانی شدن دین
- ۹۳ **جلسه چهارم تکنولوژی؛ فرهنگ یا ابزار!**
- ۹۵ برکات بصیرت توحیدی
- ۹۸ روح غربی و گرایش اسلامی!
- ۱۰۰ تفاوت نگرش توحیدی با گرایش توحیدی
- ۱۰۲ عبرت از گذشته
- ۱۰۵ انسان بی‌تکیه‌گاه

- تکنیک بی کنترل ۱۰۷
- جلسه پنجم اسلام سکولار و تکنولوژی ۱۱۱
- به کدام آینده تعلق داریم؟ ۱۱۳
- مسلمانان سکولارا! ۱۱۶
- فراموشی خدا و حضور غرب ۱۲۰
- مفهوم زیرین ترقی ۱۲۲
- سبب تهی شدن آفاق و انفس از خدا ۱۲۳
- راه نجات ۱۲۵
- جایگاه ادیان الهی ۱۲۷
- تقابل غرب با کدام اسلام؟ ۱۳۰
- هماهنگی طبیعت با عقاید حق ۱۳۳
- بجلسه ششم غفلت غرب از حقایق کلی ۱۳۵
- راه عبور از تاریخ ظلمانی ۱۳۷
- روح جزءنگری غربی ۱۴۰
- ارتباط طبیعت با عقیده‌ی توحیدی ۱۴۲
- روح غربی؛ کینه‌توزی با انبیاء ۱۴۶
- حضور همه‌جانبه‌ی خداوند و غفلت بشر جدید از آن ۱۴۸
- آفات غفلت از سُنن الهی ۱۵۱
- روحیه‌ی یهودی‌گری و فرهنگ غرب ۱۵۳
- مسیحیت تحت تأثیر یهود ۱۵۵
- قرآن و وظیفه‌ی ما در برابر غرب ۱۵۶
- ارتداد فکری در جامعه‌ی اسلامی ۱۵۸
- تفاوت غرب با مسیحیت ۱۶۱

جلسه هفتم رابطه‌ی روشنفکری و تکنولوژی ۱۶۵

۱۶۷..... رمز ناکامی تمدن‌ها

۱۷۱..... تمدن مورد انتظار.....

۱۷۲..... عقل شیطانی یا عقل قدسی

۱۷۵..... دین در نظر روشنفکران غربی

۱۷۹..... ریشه‌ی گرایش‌های امروزی ما

۱۸۱..... آیا راه سومی هست؟

۱۸۵..... با روش‌های غربی نمی‌شود با غرب مقابله کرد

۱۸۶..... غرب؛ کلّ واحد.....

۱۸۹..... راز ماندگاری

مقدمه

باسمه تعالی

۱- کتابی که در پیش رو دارید بازنویسی کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی» است که استاد طاهرزاده در سال‌های ۷۰-۶۹ در خلال تفسیر سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام مطرح نمودند و پس از پیاده‌شدن از نوار در سال ۷۲ به صورت کتاب به چاپ رسید، که پس از اتمام نسخه‌های کتاب مذکور هم‌اکنون با ویرایش جدید و طرح نکات اضافی در اختیار عزیزان قرار می‌گیرد.

۲- نکته‌ای که در این کتاب مورد تأکید قرار گرفته و آن را از سایر مباحث استاد در رابطه با غرب و تکنولوژی متمایز می‌کند، نقش نگاه توحیدی در گزینش تکنولوژی نوین و توجه به این نکته است که تکنولوژی نوین در جهان امروز به عنوان معبود بشرِ مدرن مدّ نظر قرار گرفته و به همین جهت او را نسبت به حقیقت محجوب کرده است.

۳- یکی از دغدغه‌های هر انسان موحدی این است که چگونه نگاه توحیدی را باید در زندگی کاربردی کرد و از آن بهره گرفت. در این کتاب روشن می‌شود که تا انسان متوجه افق یگانه‌ی عالم هستی نشود، عموماً بر اساس امیال نفسانی خود زندگی را شکل می‌دهد و در نتیجه نمی‌تواند ضعف‌های انتخاب‌های خود را بشناسد و از هلاکت حاصل از آن رهایی یابد.

۴- موضوع نگاه غربی به عالم و آدم که روشنفکران غرب زده را تحت تأثیر خود قرار داده و آن‌ها را از فهم نظامی که باید خداوند بر آن ولایت داشته باشد، محروم کرده، نکته‌ی مهمی است که بدان پرداخته شده تا هر کس خود را بیاید و مواظب باشد با چه نگاهی باید به سرمایه‌های معنوی و ملی خود بنگرد تا به راحتی آن‌ها را از دست ندهد.

۵- در کتاب روشن می‌شود که اگر توسعه‌ی تکنولوژی همراه با حکمت و فضیلت نباشد، جامعه را به گمراهی و ویرانی و انهدام می‌کشاند. و سرگیجه‌ای که جهان مدرن امروزه بدان گرفتار است به جهت غفلت از توحیدی است که حکمت و فضیلت را به همراه می‌آورد. به امید آن که بتوانیم به کمک نگاه توحیدی همه‌ی انتخاب‌های خود را در راستای پیوند با حقیقت انجام دهیم، این کتاب را تقدیم عزیزان می‌نمایم.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

۱- اگر پذیرفته باشیم در زندگی و در انتخاب چیزی که باید انتخاب کنیم، دیدگاه توحیدی دارای نقشی اساسی است؛ باید از خود سؤال کرد در دوران مدرن که تکنولوژی و ابزارهای دنیای مدرن سراسر زندگی بشر را اشغال کرده، نقش دیدگاه توحیدی چگونه باید باشد؟ جواب دادن به این سؤال ممکن است در ابتدای امر ساده به نظر برسد ولی وقتی معتقد باشیم هر تکنیکی با فرهنگ خاصی که همراه دارد، ظاهر می شود و هر جا پا می گذارد فرهنگ خاص خود را به همراه می آورد، مجبور می شویم با تأمل بیشتر به سؤال مذکور فکر کنیم.

۲- راستی از هر تکنیکی می توان در هر فرهنگی استفاده کرد؟ اگر نمی توان پس چگونه در شرایطی که فعلاً خودمان نمی توانیم تکنولوژی موجود در جهان را بر اساس فرهنگ ملی و دینی خود بسازیم و باید گزینش کنیم، ملاک این گزینش ها چیست؟ و چه اهدافی باید مد نظر قرار

گیرد؟ حساسیت ما در استفاده از تکنولوژی‌هایی که به محیط زیست آسیب می‌رساند چه اندازه باید باشد؟ در تعامل بین انسان و تکنیک، رعایت جایگاه تعادل روح و روان انسان کجاست؟ رابطه تولید انبوه با ماشینی شدن روح و قلب انسان چگونه و به چه قیمت باید باشد؟ این‌ها سؤالاتی است که یک ملت باید از خود داشته باشد تا در گزینش تکنولوژی موجود جهان مدرن بهترین گزینش را انجام دهد. از همه مهم‌تر باید از خود پرسید دیدگاه توحیدی اسلام در این راستا چه کمکی می‌تواند به ما بکند. جواب به این سؤال و سؤال‌های دیگر چیزی است که ان‌شاءالله در طول بحث بدان پرداخته می‌شود.

۳- مسلم توجه به «تعالی انسان»، «عدالت» و «ولایت الهی» به ما اجازه نمی‌دهد که به راحتی روح فرهنگ غربی را به شوق به دست آوردن تکنولوژی مدرن بپذیریم. تجربه‌ی ملت‌هایی که با سیطره‌ی تکنولوژی مدرن همه‌ی ساختارهای فرهنگی خود را از دست دادند، تجربه‌ی عبرت‌آموزی است تا ما در رویارویی با دنیای مدرن سخت محتاطانه عمل کنیم و با در صحنه نگه‌داشتن نظام معرفتی توحید اسلامی نگذاریم سرنوشت ما سرنوشت آن کسی شود که رفت آب بیاورد، آب او را بُرد.

۴- ابتدا باید از خود پرسیم؛ آرمان‌های بلند فرهنگ تشیع را چگونه پاس داریم که نه دچار روزمرگی شویم و نه گرفتار عقب‌گرد و ارتجاع. انقلاب اسلامی آرمان‌هایی را در مقابل ما قرار داده است که برای رسیدن به آن‌ها سخت باید هوشیاری به خرج داد تا از الگویی که باید بدان رسید

غفلت نشود و از طریق قدرت تکنولوژی، جهان مدرن الگوی غربی خود را بر ما تحمیل ننماید.

۵- هویت توحیدی به ما کمک می کند تا در هر شرایطی بتوانیم خود را بازخوانی کنیم و با ملاک های دینی در عرصه ی تعامل با دنیای جدید خود را نبازیم و در اندیشه ی «نوآوری» و «شکوفایی» به صورتی دینی و توحیدی عمل کنیم و نه به صورتی غربی و سکولار، و رویکرد ما به سوی تحقق تمدن اسلامی باشد.

۶- هیچ چیز عزیزتر از حقیقت نیست و نمی توان در غوغای نظر به تکنولوژی برتر، از حقیقت دست شست و روحیه ی حقیقت جویی را به پای تکنولوژی قربانی کرد، و پرورش انسان را که باید تا اوج آسمان وسعت یابد، نباید در حدّ توسعه ی تکنیکی محدود نمود و از حکمت و فضیلت که صرفاً در نگرش توحیدی محقق می شود، غافل ماند.

آری اگر پشت کردن به تکنولوژی یک نحوه ارتجاع است - که هست - غفلت از حقیقت و گرفتار ظاهر گرایی شدن، نابودی همه ی زندگی است. به امید آن که فکر کنیم، انتخاب کنیم و زندگی نماییم.

طاهرزاده

جلسه اول

تکنولوژی؛ هدف یا وسیله؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام‌هایی چند نیستند که شما
و پدرانتان آن‌ها را نام‌گذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن‌ها
نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را
پرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

سراب تفکر غیر توحیدی

حضرت یوسف عليه السلام در زندان، بینش توحیدی خود را در مقابل آن دو
نفری که تقاضا کرده بودند خوابشان را تعبیر فرمایند، این‌طور اظهار
داشتند که؛ هیچ طعامی برای شما نمی‌آورند مگر این که من تأویل و
حقیقت آن طعام و نهایت کار را برای شما بیان می‌کنم؛ «ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي
رَبِّي»^۲ و این‌ها را پروردگار من به من آموخته و هم او شاهد صدق دعوت

۱ - سوره یوسف، آیه ۴۰.

۲ - سوره یوسف، آیه ۳۷.

من است. چون علم به تعبیر خواب و خبردادن از تأویل حادثه‌ها از علوم اکتسابی نیست. لذا حضرت می‌فرمایند؛ چون شرک را رها کردم خداوند چنین علومی را به من تعلیم فرمود. حضرت برای اولین بار فرصت را غنیمت شمرده و دعوت به توحید را شروع کردند^۳ و نَسَب خود را افشاء نموده و فرمودند: «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»^۴ و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام، برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم، این از عنایت خدا بر ما و بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

حضرت یوسف علیه السلام می‌خواهند افراد را متوجه بینشی بفرمایند که در اثر توحید نصیب موحدان می‌شود لذا در آخر آیه فوق می‌فرمایند: «ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»؛ یعنی این بینش فضل و لطف خدا است بر ما خانواده ابراهیمی و بر همه مردم، ولی اکثر مردم از نور توحید بهره نمی‌گیرند و لذا از آن بینش و بصیرت محرومند. سپس در ادامه؛ ظلمات نگاه شرک آلود را زیر سؤال بردند که: «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَأَيْتَ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^۵ ای دو نفر زندانی آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر.

۳- از قبل اظهار می‌کردند که معتقد به بت‌های آن‌ها نیستند، ولی موضوع را مبهم

می‌گذاشتند تا فرصت مناسب پیدا شود.

۴- سوره یوسف، آیه ۳۸.

۵- سوره یوسف، آیه ۳۹.

در این آیه سخن از نگاه به حقیقت یگانه‌ای است که در سراسر هستی حاضر و حاکم است، و نظر به آن، نظر به حقیقتی است سراسر خیر و برکت، حقیقت یگانه‌ای که واحد قهار نیز هست و هیچ جایی برای ارباب‌ها و رب‌های خیالی غیر موحدان باقی نمی‌گذارد، در نتیجه غیر موحدان در خیالات خود خداهایشان را ساخته و می‌پرستند. زیرا در عرض خدای واحد قهار خدایی نمی‌تواند باشد. آن‌هایی که به غیر از خدای واحد نظر دارند عملاً به سراب نظر دوخته‌اند و لذا هیچ بهره‌ای از آن پرستش‌ها نصیبشان نخواهد شد و در ظلمات و بی‌بصیرتی به سر خواهند برد. با این مقدمه است که می‌فرمایند:

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۶

حضرت در آیه فوق می‌فرمایند شما اسامی بی‌مسمایی را می‌پرستید که خودتان و پدران‌تان ساخته‌اید بدون آن که از ناحیه خداوند دلیلی بر کار شما آمده باشد که شما آن‌ها را شفیعانی بین خود و خدا قرار دهید، در حالی که حکم خدا این است که فقط او را پرستید، و این است دین حقیقی و پایدار و تزلزل ناپذیر که توان اداره شما و جامعه شما را دارد ولی بیشتر مردم به جهت غفلت از حقیقت یگانه هستی، از مکتب توحیدی آگاهی ندارند.

حضرت می‌خواهند به خوبی روشن کنند غیر از بینش توحیدی، هیچ فکری نمی‌تواند مسائل جامعه را حل کند و حیات انسان را در جهت‌ی که نیاز حقیقی او است سوق دهد. می‌فرماید: آن‌چه تکیه‌گاه خود قرار داده‌اید ساخته ذهن شما است «أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا»؛ به عنوان یک قدرت فعال و واقعیت خارجی ندارند، شما آن‌ها را قابل اعتماد کرده‌اید و از آن‌ها امید تأثیر در سر نوشت خود را دارید.

وهم چه می‌بافد، عقل چه می‌یابد

عده‌ای معبودهای خود را تحت تأثیر وهم خود می‌سازند و بر اساس قدرت ذهنی که خودشان در آن‌ها تصور می‌کنند آن‌ها را منشأ قدرت می‌پندارند و آن‌ها را می‌پرستند و از آن‌ها انتظار نجات و راه‌گشایی دارند. ولی عده‌ای از طریق عقل خود متوجه حقیقت عالم وجود که منشأ همه‌ی کمالات عالم است می‌شوند و در راستای ارتباط با او از نور کمالات او بهره‌مند می‌گردند و از او راه‌گشایی می‌طلبند. معبودهای افراد نوع اول «وهمی» و معبودهای افراد نوع دوم «عقلی» و حقیقی است. حضرت یوسف علیه السلام در آیه فوق متذکر این نکته شدند که فرهنگ غیر توحیدی دل در گرو چیزهایی دارد که ریشه‌اش در وهم افراد است و نه در عقل.

عقل متوجه حقیقتی است که در خارج از ذهن دارای وجود خارجی است در حالی که «وهم» هرچند ظاهر عقلی دارد ولی اشاره‌ی آن به صورت‌های ساخته خیال است و آنچه واقعاً به عنوان واقعیت می‌پندارد

هیچ گونه واقعیتی در خارج ندارد. ما تا زمانی که نتوانسته‌ایم با عقل خود غیر واقعی بودن تصورات و همی را روشن کنیم ناخودآگاه به چیزهایی نظر می‌کنیم و دل می‌بندیم که به واقع آن‌طور که ما می‌پنداریم دارای کمال نیستند، آن کمالات را خودمان به آن چیزها نسبت داده‌ایم.

اگر از ما تعریف کنند و بگویند شما آدم مهم و با ارزشی هستید، چون قوه و اهمه دوست دارد ما مهم باشیم، سریعاً - بدون آن‌که به عقل میدان بدهیم تا نظر بدهد - می‌پذیریم، و و هم ما از شنیدن تعریف و تمجید لذت می‌برد و در نتیجه تصدیق می‌کند، در حالی که اگر عقل در صحنه تفکر ما باشد قبل از آن که آن تعریف را بپذیریم با ملاک «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ»؛ که هر کس متقی‌تر است نزد خدا گرامی‌تر است، خود را ارزیابی می‌کنیم و متوجه هستیم در حقیقت آن‌چه انسان‌ها را ارزش می‌دهد تقوا و ایمان است، در این حال با تجزیه و تحلیل عقلی جایگاه خود را بر اساس ایمان و تقوا تعیین می‌کنیم و نه بر اساس تعریف مردم.

آنچه نمی‌گذارد انسان خود را درست ببیند «وهم» او است که بی‌جهت کمالاتی را برای خود قائل است که واقعیت خارجی ندارند، وقتی انسان بر اساس حکم و هم تصدیق کرد که چون از فلان طایفه است مهم است، با همان و هم تصدیق می‌کند که معبودهایی غیر از خالق هستی در سرنوشت او نقش دارند. حالا حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: این‌ها اسم‌هایی است که شما و پدران‌تان روی این بت‌ها گذاشته‌اید، شما آن‌ها را قابل پرستش نموده‌اید بدون آن‌که برهانی عقل‌پسند یا شرع‌پسند برای کار خود داشته باشید، یا باید عقل سالم کار شما را تصدیق کند و یا از طرف

خالق هستی کار شما تأیید شده باشد. حضرت یوسف علیه السلام بابتی از تفکر توحیدی را برای آن دو مخاطب گشودند و نگفتند این دو نفر که نمی‌توانند نقشی داشته باشند، چون یکی را فردا اعدام می‌کنند و دیگری هم که فردا دنبال کار و زندگی درباری‌اش می‌رود و می‌ریز عزیز مصر می‌شود، چرا با آن‌ها از توحید سخن بگویم، برعکس بلکه سخن حق را در زیر این آسمان به صدا در آوردند، زیرا سخن حق در مزرعه نظام الهی چون دانه مستعدی است که حتماً به بار می‌نشیند.

آری اولین چیزی که حضرت یوسف علیه السلام در تبلیغ توحید روشن نمود پوچ بودن چیزهایی است که «وهم» بدان اشاره دارد، زیرا تا وهم در زندگی انسان میدان دارد فرهنگ غلط، خود را با چهره‌های مختلف می‌نمایاند و عمر انسان‌ها را مشغول آن چهره‌ها می‌کند. چیزی که امروزه شما در سراسر فرهنگ مدرنیته با آن روبروئید، از مُد لباس بگیر تا مدل ماشین، به طوری که بیش از آن که اهمیت لباس، به پوشش بودن و مرتب بودن آن باشد، به مُد جدید بودن آن است و در سایر امور نیز متأسفانه همین‌طور است.

گاهی ملاحظه کرده‌اید فردی لباسی را می‌پوشد که در شرایطی متعادل لباسی غیر طبیعی و غیر معمول است ولی وهم او آن را برایش زیبا جلوه داده است به طوری که پول‌ها و وقت‌ها صرف کرده تا آن را تهیه کند، چیزی را برای خود جدی گرفته که از نظر عقل اصلاً جدی نیست، و اساساً اگر عقل از میدان تصمیم‌گیری افراد جامعه خارج شود چه بسیار افرادی که گرفتار وهم خواهند شد. «برخیالی جنگشان و برخیالی

صلحشان» برای رهایی از معبودهای وَهْمی باید معبود حقیقی را وارد زندگی کرد و به همین جهت گفته می‌شود وقتی دین وارد زندگی شد آرام آرام تصورات وَهْمی ضعیف می‌شوند و اندیشه‌های واقعی فَعَال می‌گردند. زیرا در پیام دین چنین سروشی گوش‌ها را نوازش می‌دهد که در جدایی از دین «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا»؛ نمی‌پرستید مگر چیزهایی که خودتان نام آن‌ها را بزرگ داشته‌اید، زیرا وقتی خدا از زندگی انسان‌ها گم شود هر چیز لغوی جای خدا را می‌گیرد و زندگی انسان را زیر فرمان خود قرار می‌دهد.

بچه‌های قدیم چوب بلندی را بر می‌داشتند و با تصور آن که اسب آن‌ها است سوار می‌شدند و با جدّیت و حرارت تمام آن را می‌راندند و مثل یک سردار جنگاور با بچه دیگر که او هم مثل این یکی همان کار را کرده بود، می‌جنگیدند. مولوی برای ترسیم زندگی‌های وَهْمی مردم همین مثال را می‌زند که:

جنگ خلقان همچو جنگ کودکان جمله بی معنی و بی مغز و مهان
 جمله با شمشیر چوبین جنگشان جمله در لاینفعی آهنگشان
 جنگ با شمشیر چوبی همان قدر برایشان جدّی بود که یک جنگ
 حقیقی جدّی است، حرکاتی به سوی مقصدی وَهْمی و غیر قابل فایده،
 ولی از نظر وَهْم جدّی جدّی.

جمله‌شان گشته سواره بر نی‌ای کین بُراق ما است یا دُلْدُل^۷ پی‌ای
 حامل‌اند و خود ز جهل افراشته راکب و محمول ره پنداشته

۷ - دُلْدُل نام اسب رسول خدا ﷺ بوده است.

حالا خودتان را ارزیابی کنید، آیا آن‌هایی که با واقعی‌ترین واقعیات - یعنی خدا - که واقعیت و بقای همه عالم از اوست، بی‌رابطه هستند، با هیچ واقعییتی آن‌طور که هست ارتباط دارند؟ آیا مسیرهای غیر دینی همان مسیرهایی نیست که وهم تعیین می‌نماید که همه عبارت‌اند از سوارشدن بر نی به تصور سوارشدن بر اسب؟ مردم نی‌هایی که سوار شده‌اند عوض می‌کنند بدون آن که متوجه شوند یک عمر نی سوار کرده‌اند. راه نجات را باید در تغییر منظر جستجو کرد نه در تغییر دکور زندگی.

خدایان دروغین

حضرت یوسف علیه السلام پس از تبیین پوچی زندگی و همی که ریشه آن شرک و غفلت از خدای هستی و بازیچه‌شدن در فرمان‌های وهم است. در ادامه می‌فرماید: «إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»؛ حکم و فرمان از آن خداست، اوست که فرمان می‌دهد و دعوت می‌کند به کجا باید نظر داشت و چه چیزی را باید دنبال کرد تا انسان به پوچی و بی‌ثمری گرفتار نشود، و مجبور نشود در هر مرحله از زندگی از راه و مقصدی منحرف گردد و راه و مقصد دیگری را بر گزیند و باز پس از چندی متوجه شود آن راه دیگر هم مقصد و مقصود او نیست و هر چه جلوتر رود با بی‌محتوایی بیشتری در زندگی روبه‌رو گردد. می‌فرماید: «إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»؛ یک کس است که تعیین می‌کند چگونه عمل کن و به سوی چه مقصدی رهسپار باش، و آن «الله» است و هر مکتب و فردی ادعای جهت‌دهی به انسان داشته باشد آن مکتب یا شخص، مدعی دغلكاری است که جای خدا نشسته و می‌خواهد

با نفی خدای واقعی خودش بر ما خدایی کند، حال چه به صورت بت پرستی دوران جاهلیت و چه به صورت بت پرستی مدرن.

هر چیزی که برای انسان مقصد شد - در حالی که خدا مقصد حقیقی انسان است - آن چیز جای خدا نشسته است، و امروزه با کمی دقت متوجه می شویم بشر مدرن مقصد خود را در داشتن مدرن ترین تکنولوژی جستجو می کند، درست است که در ابتدای امر می پنداریم تکنولوژی ابزاری است تا بشر به کمک آن کارهای خود را آسان تر انجام دهد ولی اگر جایگاه تکنولوژی را در روان انسان مدرن تجزیه و تحلیل نماییم متوجه می شویم چیزی ماوراء ابزار خواهد بود. چراکه اولاً: انسان غربی شخصیت خود را در ساختن بهترین ابزار جستجو می کند و نه ماوراء آن. ثانیاً: صرف بهترین ابزار برای او مقصد شده است به طوری که اگر با ابزارهای در دست خود بتواند به حوائج خود برسد، باز نمی تواند به آن قانع باشد، زیرا روح انسان به دنبال کمال مطلق است، حال وقتی کمال را در داشتن ابزاری کامل تر جستجو کند پس کمال مطلق را در کامل ترین ابزار جستجو می کند و اینجاست که چه بداند و چه نداند جای خدا را با ابزارهای پیچیده جابجا کرده است. هر چند به خدای خالق معتقد باشد ولی مقصد را کامل ترین ابزار می داند و دل را به آن سپرده است، کاری که باید با خدا می کرد و او را معبود خود قرار می داد و دل داده او می شد.

وقتی خدا معبود بشر باشد و بشر دل را به خدایی که کمال مطلق است بسپارد به دنبال راهکاری است که عوامل این دلدادگی را فراهم آورد و موانع دل سپردن به خدا را بر طرف نماید. خداوند چنین نیازی را با ارسال

پیامبران جواب داده است تا بشر در پرستش معبود حقیقی سرگردان نماند. آری وقتی مقصد انسان پرستش خدا باشد پیامبران ضروری‌ترین نیاز بشر خواهند بود تا این مقصد محقق شود. ولی وقتی مقصد بشر کامل‌ترین تکنولوژی باشد به اندازه پیامبران، کارشناسانی که او را به مدرن‌ترین تکنولوژی برسانند مورد احترام قرار می‌گیرند و عملاً کارشناسان دست‌یابی به کامل‌ترین تکنولوژی جای پیامبران را در زندگی بشر می‌گیرند تا آن‌ها را در رساندن به معبودشان یاری کنند، و درست به همان اندازه که اگر کامل‌ترین تکنولوژی را معبود خود بگیریم گرفتار و هم شده‌ایم، اگر کارشناسان به جای انبیاء بنشینند جامعه را مشغول و همیات خواهند کرد و دیگر جایی برای رهنمودهای وحی الهی نخواهد ماند، هر چند ظاهر شریعت محفوظ مانده باشد.

حضرت یوسف علیه السلام پس از طرح آفات معبودهای و همی تأکید می‌فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ هیچ کس جز خدا را حُکمی بر بشریت نیست و حکم خدا آن است که جز او پرستیده نشود. زیرا مقصد و مقصود حقیقی هر انسانی کمال مطلق است و از طریق آنس قلبی با کمال مطلق - یعنی پرستیدن او - قلب به مقصد خود دست می‌یابد. حال اگر انسان مقصد خود را کامل‌ترین ابزار قرار داد جان خود را به مقصد حقیقی‌اش نرسانده، هر چند و هم او احساس می‌کند به مطلوب خود دست یافته است. زیرا تکنولوژی و ابزارهای دنیای مدرن هر اندازه هم پیچیده و کامل باشد چیزی جز ابزار مادی برای آسان کردن زندگی دنیایی نیست و نمی‌تواند مقصد جان و قلب باشد.

اتحاد روح با مقاصد و همی

وقتی افق روح و قلب انسان بهترین ابزار شد و تمام توجه او به سوی کامل‌ترین ابزار جمع شد، روح و روان انسان با صورت و همیه‌ی آن ابزار اتحاد پیدا می‌کند و دائماً با آن به سر می‌برد در حالی که صورت و همیه آن‌طور که خدا می‌تواند، توان تغذیه واقعی روح انسان را ندارد و لذا چنین انسانی پس از مدتی احساس یأس و بی‌ثمری می‌کند، و از طرفی چیزی ماوراء صورت و همیه‌ی آن تکنیک نمی‌شناسد و تمام شخصیت او متوجه چیزی شده که واقعیت ندارد. گفت:

گر در طلب منزل جانی، جانی گر در طلب لقمه نانی، نانی
این نکته به رمز گویمت تا دانی هر چیز که اندر پی آنی، آنی
ما بخواهیم و نخواهیم روح و روان ما با آن چیزی که مقصد خود
می‌گیریم متحد می‌شود و شخصیت ما را شکل می‌دهد، حتی اگر مقصد
ما تکه‌ای نان باشد، روح ما با صورت و همیه‌ی آن نان متحد می‌شود و
ماوراء صورت ظاهری ما که انسان است، شخصیت باطنی ما همانی است
که با آن تکه نان متحد شده است.

ادامه شخصیت هر کس در مطلوب روحی اوست و خود را در آن و با
آن می‌بیند. آن جایی که انسان گرایش زیادی به دوچرخه‌اش دارد اگر
فرمان دوچرخه بشکند، چنین احساس می‌کند که انگار قسمتی از
ستون‌های شخصیت او شکسته است، تمام آن شکستگی به روح او منتقل
می‌شود. درست است که دوچرخه پدیده‌ای است بیرون از روح و روان
انسان ولی آنچه دوچرخه را مطلوب او کرده صورت و همیه آن است. با

تفسیری که بر اساس آن صورت از دو چرخه دارد، دو چرخه را دوست دارد و فضای شخصیت خود را به آن سپرد و آن را به عنوان مقصد خود گرفته است و در همین راستا است که هر ضربه‌ای که بر دو چرخه وارد شود او احساس می‌کند بر جان خودش وارد شده است.

حضرت مولی‌الموحدين عليه السلام در راستای نقش فعال صورت‌های وهمی ابزارهای زندگی دنیا می‌فرمایند:

«هنگامی که فرزند آدم در آخرین روز از روزهای دنیا و نخستین روز از آخرت قرار می‌گیرد، «مال»، «فرزندان» و «عمل» او در برابرش مجسم می‌شوند. او رو به مال خود نموده و می‌گوید: به خدا قسم من نسبت به تو حریص و بخیل بودم، حال سهم من از تو چیست؟ مال در پاسخ گوید: به اندازه کفنت از من بردار. پس از آن رو به سوی فرزندانش خود کرده و گوید: به خدا سوگند من شما را دوست می‌داشتم و حامی شما بودم، اکنون بهره من از شما چیست؟ آنان در پاسخ او گویند: ما تو را به قبرت می‌رسانیم و تو را در آن پنهان و دفن می‌کنیم. سپس به عمل خود توجه و نظر می‌کند و می‌گوید: به خدا سوگند من نسبت به تو بی‌اعتنا بودم و تو بر من گران و سنگین بودی، اینک بهره و برخورداری من از تو چیست؟ عمل در پاسخ گوید: من در قبر و قیامت هم‌نشین تو خواهم بود تا هر دو به پیشگاه پروردگار عرضه شویم...»^۱

این گفتگو و دیدار، گفتگوی زبانی با شکل ظاهری و پیکره مادی مال، فرزندانش و اعمال نیست، بلکه مواجهه با صورت ملکوتی و برزخی

جنبه‌های وهمی آنهاست و انسان از طریق باطن خود با حقیقت و باطن اشیا مورد علاقه خود که در بُعد برزخی و مثالی نفس او تجسم یافته‌اند صحبت می‌کند.

چنانچه ملاحظه می‌فرمائید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می‌دهند که چگونه صورت‌های وهمی ابزارهای دنیایی در نهایت، وقتی با حقیقت آنها روبه‌رو شویم، در انتهای زندگی، بی‌ثمر و بی‌تأثیرند و نمی‌توانند تا انتها روح و روان ما را تغذیه کنند تا ما بتوانیم با آنها ادامه حیات بدهیم. و این درست نقطه مقابل شرایطی است که انسان تلاش می‌کند خدا را به عنوان مقصد روح و روان خود انتخاب نماید - خداوند به عنوان حقیقتی پایدار و کامل - وقتی روح مقصد خود را خداوند قرار داد به همان اندازه با انوار الهی و اسماء حسنا و متحد می‌شود و از آنها تغذیه می‌کند و در نتیجه هرگز با بی‌ثمری و پوچی زندگی روبه‌رو نخواهد شد.

خداوند عین کمال و بقاء است، عزت و حیات و علم و دیگر کمالات همه و همه به او ختم می‌شود و کسی که او را معبود خود قرار داد و با انگیزه نزدیکی به او اطاعت او را پیشه کرد از انوار او بهره‌مند می‌گردد. در حدیث قدسی داریم «عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي فَأَنْتَ أَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ، فَأَنْتَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ»^۹ ای بنده من مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود قرار دهم، همان طور که من می‌گویم باش، پس موجود می‌شود، تو نیز بگویی، بشو، پس موجود شود.

۹ - قصص الأنبياء (قصص قرآن)، سید نعمت‌الله جزائری، ترجمه‌ی فاطمه مشایخ، ص ۸۰۱

طبق حدیث فوق در ازاء عبادت پروردگار، یک نحوه اتحاد بین عبد و رب پدید می‌آید و عبد از کمالات رب بر خوردار می‌شود، و این اوج کمالی است که یک انسان می‌تواند بدان نایل شود. حال اگر تکنولوژی یا کامل‌ترین ابزار جای چنین خدایی را گرفت به همان اندازه بشر نه تنها از اوج کمال خود محروم می‌شود بلکه از همه چیز محروم شده است. چون مقصد اصلی زندگی را فراموش کرده و مسئله اصلی زندگی او عبارت شده از تکنولوژی پیچیده، اما نه به عنوان ابزاری برای زندگی، بلکه به عنوان همه زندگی. برای چنین انسانی اخلاق و فضائل انسانی به عنوان راه‌های نزدیکی به خدا، بی‌معنی می‌شود، نبض روحش با تکنولوژی‌های متفاوت بالا و پائین می‌رود.

تربیت دینی عبارت است از تجهیز روح و روان و عقل و دل در راستای سیر به سوی کمال مطلق، که در این راستا باید شرایطی در زندگی فراهم باشد تا بتوان روح و روان را تجهیز و تربیت کرد، و لازمه آن شرایط، داشتن ابزارهای مناسب است.

مسلم در زندگی دینی هم، بشر نیاز به ابزار دارد تا بتواند به راحتی نیازهای مادی خود را بر آورده سازد ولی در عین نیاز به ابزار، روح تربیت دینی متذکر این نکته نیز هست که ابزارها جای مقصد اصلی قرار نگیرند. اگر تمام توجه روح به مدرن‌ترین ابزار معطوف شد آنچنان ذهن و روح مشغول آن می‌شود که جایی برای خدا و مقصد اصلی جان و تربیت دینی نمی‌ماند و همه این آفات را باید در شیفتگی نسبت به مدرن‌ترین ابزار جستجو کرد، نه در داشتن ابزار مناسب برای زندگی.

وقتی تصور جامعه‌ای طوری شد که کمال مطلوب خود را کامل‌ترین ابزار دانست و با داشتن کامل‌ترین ابزار احساس کرد کامل شده است، ناخودآگاه غفلت از خدا شروع می‌شود، چون در چنین جامعه‌ای دیگر سخن از آن نیست که برای باز نماندن از خدا باید ابزارهایی پدید آورد که همه‌ی وقت ما مشغول زندگی دنیایی نشود، بلکه سخن آن است که برای باز نماندن از کامل‌ترین ابزار - نه مفیدترین آن - باید وقت خود را صرف دینداری نکرد. در این حال تکنولوژی روز به روز مدرن‌تر می‌شود و همواره صورت‌های و همی جدید، ذهن‌ها را مشغول خود می‌نماید تا به زعم خود کمال خود را شدت بخشد.

اگر موضوع فوق برای عزیزان به خوبی روشن شود، نه از ترس بی‌خدایی از تکنولوژی مناسب فرار می‌کنند و نه تکنولوژی جای خدا می‌نشیند. درست به آن تعادلی خواهیم رسید که آرمان نظام اسلامی است.

ماوراء بهترین یا بدترین ابزار

انسان وقتی هدف خود را شناخت از وسایل در آن حدی که او را به اهدافش نزدیک کند به خوبی استفاده می‌کند، و دیگر موضوع بهترین یا بدترین وسیله مطرح نیست، بلکه وسیله خوب برای انسان آن وسیله‌ای است که او را در رسیدن به هدف یاری کند. در این جاست که اگر وسیله‌ای او را مشغول خودش کرد تصمیم می‌گیرد از آن وسیله فاصله بگیرد، دیگر به خود وسیله فکر نمی‌کند به هدف فکر می‌کند، در این صورت اگر به ما بگویند درست است که شما برای ساختن خانه با همین

نوع آجر و کاشی می‌توانی خانه خود را بسازی، ولی آجر و کاشی بهتری هم هست، شما می‌پرسید بهتر برای چه؟ اگر من می‌توانم با این آجر و کاشی به مقصد خود برسیم دیگر بهتر به چه معنی است؟ آری اگر مقصد من و شما داشتن بهترین کاشی و آجر است، باید دائماً به دنبال بهترین باشیم. ولی اگر مقصد ما ساختن خانه مناسبی است که بتوانیم در آن زندگی کنیم، دیگر بهترین معنی ندارد، بهترین همان است که من بتوانم از آن به مقصد خودم که چیزی بالاتر از داشتن بهترین ابزار است، برسیم. اما و صد اما اگر خدا گم شد، بهتر داشتن دنیا مقصد انسان می‌شود، اعم از بهتر داشتن خانه یا ماشین، چون خود بهتر داشتن مقصد است، اما نه خدایی که بهترین مقصد است.

خاستگاه فکری و فرهنگی تکنولوژی موجود ریشه در بهتر داشتن ابزارها دارد و گرنه بسیاری از وسایل موجود زائد است و انسان‌ها را تبیل و زندگی‌ها را پیچیده کرده است. کمپانی‌های بزرگ تولید کننده وسایل زندگی متوجه چنین نقطه ضعفی در بشر بریده از خدا شده‌اند و لذا با انواع تغییرات و هم‌پسند به راحتی کالاهای خود را بر روح و روان مردم تحمیل می‌کنند و با ایجاد نیازهای کاذب زندگی بشر را تحت سیطره انواع تکنولوژی‌ها قرار داده‌اند. راستی اگر مشکل شما با این ظرف مرتفع می‌شود، به من و شما چه مربوط است که مُد جدیدی از این نوع ظرف در بازار آمده است.

ملاحظه بفرمایید که در کنار جدید بودن، ناخودآگاه بهتر بودن را نیز القاء می‌کنند، غافل از این که بهتر بودن برای من و شما آن ظرفی است

که مشکل ما را حل کند و نیاز ما را مرتفع سازد، به من چه مربوط است که بگردم به دنبال جدیدتر از آن؟ اگر بنده در مسیر رسیدن به معبود حقیقی با این وسیله می‌توانم احتیاج خود را مرتفع کنم، دیگر بهترین وسیله را می‌خواهم چکار؟ من به دنبال رسیدن به بهترین معبود هستم نه به دنبال بهترین وسیله.

ریشه‌ی غفلت از عبودیت

آنچه موجب شد تا معنویت در غرب به حجاب رود غفلت از بهترین معبود بود، خدای خالق را هیچ‌وقت منکر نشدند ولی عبودیت خود را منکر شدند و محوریت خدا در کلیه مناسبات به محوریت انسان تبدیل شد که عبارت است از «اومانیزم». بحث اصلاً بر سر حذف ابزارهای مناسب در زندگی نیست، در طول تاریخ همیشه بشر در راستای رسیدن به اهداف خود از ابزار مناسب استفاده کرده ولی هرگز عبودیت خود را تا این حد فراموش ننموده است به طوری که همه علاقه خود را صرف جدیدترین ابزار بنماید. راستی این بهترین ابزار چه ابزاری است؟ که هر چه ساخته می‌شود بشر را قانع نمی‌کند و در صدد ساختن نوع دیگری از آن است؟ آیا موضوع اصلی بشر امروز جستجوی بهترین ابزار است یا او بهترین معبود را در بهترین ابزار جستجو می‌کند؟ و این همان وهم‌زدگی است که بنده تلاش می‌کند برای عزیزان روشن شود و نیز بیان شود که این وهم‌زدگی زیر پوشش هر عنوانی می‌خواهد باشد موجب بحرانی شدن زندگی می‌شود، هر چند اسم آن را پیشرفت در تکنولوژی بگذاریم، گویا

پیشرفت در تکنولوژی با پیشرفت در تبعیت از نفس اماره مساوی شده است.

هرگز هیچ دین الهی دعوت به انزوا نمی‌کند و نمی‌خواهد بشر از تحرک در زندگی باز بماند ولی آنچه انبیاء بر آن تأکید داشتند گم نشدن خدا در زندگی است. زیرا اگر خدا و نظر به جنبه معبود بودن او از صحنه روح و روان بشر به حاشیه رفت، بشر هویت خود را در داشتن دنیای بیشتر جستجو می‌کند و امروزه یکی از چهره‌های مشخص داشتن دنیای بیشتر ظهور انواع تکنولوژی‌ها در زندگی است. به طوری که بشر امروز بیش از آن که نظر به زندگی متعالی داشته باشد به ابزارهایی نظر دارد که کمال آن‌ها به سوی ناکجاآباد است و با تولید انبوه آن‌ها می‌خواهد کمال خود را برای خود و دیگران بنمایاند. در حالی که با تولید انبوه تکنولوژی، مصرف انبوه پیش می‌آید و اگر ملت‌ها مصرف‌کننده تولیدات انبوه غرب نباشند غرب از نظر احساس هویت دچار بحران می‌شود - و این بحران چیزی است ماوراء بحران اقتصادی - و لذاست که برای جلوگیری از بحران هویت به هر کاری دست خواهد زد، چه به صورت تهاجم نظامی، چه به صورت تهاجم فرهنگی.

زیبایی یا تجمل؟

«زیبایی» چیزی است که هر روحی آن را می‌طلبد و نسبت به آن علاقه نشان می‌دهد و هرگز زندگی بدون حضور زیبایی‌ها ادامه پیدا نمی‌کند. و نه تنها بشر زیبایی‌های معنوی را می‌طلبد بلکه به زیبایی‌های مادی نیز نیاز

دارد، حال چه این زیبایی در فرش زیر پایش باشد و چه در لباس و ظرفی که از آن استفاده می‌کند. زیبایی‌ها شوق ادامه راه را صد چندان می‌نماید و همواره انسان را نسبت به اهدافی که دنبال می‌کند در نشاط و سُورور نگه می‌دارد. انحراف در استفاده از زیبایی‌ها وقتی پیش می‌آید که انسان از هدف اصلی باز بماند و خود را مشغول زیبایی‌های اسباب و وسایل کند. در حالی که بنا بود اسباب و وسایل زندگی زیبا باشند تا رغبت استفاده از آن‌ها برای ادامه زندگی به سوی اهداف عالی‌تر راحت‌تر انجام گیرد.

تفاوت زیبایی و تجمل در نوع نگاه به زندگی است، اگر کسی در زندگی خود به هدف‌های عالی و معنوی فکر کرد و برای ادامه راه سعی کرد زیبایی‌ها را وارد زندگی کند، چنین کسی گرفتار تجمل نمی‌شود، چون در نگاه به زیبایی‌ها شوق ادامه راه در او تشدید می‌شود، ولی اگر کسی برای خود اهداف عالی‌ه‌ی معنوی ترسیم نکرد، تماماً مشغول زیبایی‌های وسایل زندگی می‌شود، بدون آن که به ماوراء آن‌ها نظر دوخته باشد، اینجاست که زیبایی‌ها در جلوه تجمل خودنمایی می‌کنند و پای فخر و خودنمایی به میان می‌آید.

زیبایی‌ها در ذات خود جلوه جسمانی روحانیتی هستند که ماوراء عالم ماده جاری و ساری است و لذا با نظر به صورت جسمانی زیبایی‌ها متذکر باطن روحانی آن‌ها خواهید شد. این است که هنرمندان واقعی ابتدا با عالم قدس و معنا آشنا می‌شوند و سپس صورت نمایش آن عالم را در آثار هنری خود منعکس می‌کنند، تا انسان‌ها با رویارویی با آثار هنری در عالم ماده، متذکر عالم معنا باشند.

آن‌هایی که به عالم قدس و معنا مرتبط‌اند نمی‌توانند در زندگی خود از وسیله‌ای استفاده کنند که حجاب عالم معنا شود، حتی ساده‌ترین وسایل زندگی را طوری طراحی می‌کنند که عامل سیر به عالم معنا گردد. به همین جهت ملاحظه می‌کنید آنچه امروز در موزه‌ها به عنوان آثار گرانقیمت هنری نگهداری می‌شود وسایل زندگی گذشتگان بوده است. این کاسه سفالین یا آن کوزه آب با این همه نقش‌های هماهنگ، کاسه و کوزه‌ای بوده که گذشتگان به عنوان وسایل زندگی از آن استفاده می‌کردند، ولی آن نوع زندگی که زمین را به آسمان متصل می‌کرد. آن‌ها سعی فراوانی به کار می‌بردند تا فضای خانه آن‌ها فضای زندگی باشد و نه خوابگاهی که نتوان در آن زندگی کرد. انواع سلیقه‌ها در رابطه با نسبت اطاق‌ها و حیاط خانه و پنجره‌ها همه حکایت از آن دارد که برای زندگی معنوی باید زیبایی‌ها را وارد زندگی مادی کرد.

زیبایی‌های مُرده

وقتی زندگی معنوی در میان نباشد روح‌ها طور دیگری به زندگی می‌نگرد و روح زیادوستی خود را با چیزهایی مرتبط می‌کند که زیبایی‌ها در آن زندگی، حیات ندارند و اشاره‌ای به سوی عالم بالاتر در آن‌ها مشاهده نمی‌شود. نمی‌توان منکر نظم و دقت معماری جدید شد و طراحی‌های پیچیده‌ای را که در سالن هتل‌های باشکوه به چشم می‌خورد نمی‌توان نادیده گرفت و شگفت‌زده نشد، اما با این همه هرگز این همه ظرافت و پیچیدگی ما را متذکر عالمی بالاتر از عالم ماده نمی‌کند و معنی

«تجمل» همین است. حال چه این تجمل در لباس یک خانم تجددزده خودنمایی کند و چه در دکوراسیون اطاق پذیرایی. رمز تغییر دائمی لباس‌ها و دکورها در دنیای جدید در همین نکته خوابیده است. این که ملاحظه می‌فرمایید همه‌ی تلاش ما آن است که آنچه را از گذشتگان مانده است حفظ کنیم، حتی یک گلدان یا کوزه گلی را، ولی به راحتی با شکوه‌ترین ساختمان‌های جدید را پس از اندکی استفاده خراب می‌کنیم تا با طراحی جدید آن را بنا کنیم، به این جهت است که گم‌شده‌ی خود را در ساختمان‌های جدید نیافتیم و فکر می‌کنیم در طرحی جدیدتر می‌توان آن را پیدا کرد.

تکنولوژی‌های جدید هیچ کدام بدون دقت و ظرافت مهندسی ساخته نشده و مشخص است که با انواع رنگ‌ها و طرح‌ها سعی در زیبا کردن آن‌ها دارند ولی چون همه‌ی همت طراحان آن‌ها ارضای نفس اماره است - نه انتقال روح به عالم قدس و معنا - چیزی نمی‌گذرد که مصرف‌کنندگان آن‌ها از آن‌ها خسته می‌شوند و بدون آن که غیر قابل استفاده باشند سعی در تعویض و یا رها کردن آن‌ها دارند.

خداوند و عین زیبایی

عرض شد زیبایی یعنی کنار هم آمدن اجزاء یک پدیده به طوری که در هماهنگی کامل قرار گیرند و نسبت به هم در وحدت و یگانگی باشند، مثل صورت زیبا یا گل زیبا و یا ساختمان زیبا. در زیبایی، روح هماهنگی و یگانگی در کار است، ذات احدی که در عین دارا بودن اسماء حسنا،

عین وحدت است و به عبارت دیگر وحدت ذات و صفات در آن ذات حاکم است، عین زیبایی است. حکم عالم مجردات نیز چنین است که در مرتبه نازل‌تر از ذات احدی، دارای یگانگی هستند. حال هر گاه پدیده‌های مادی مظاهری باشند منعکس کننده یگانگی‌های عالم معنا و زیبایی‌های آن عالم را نشان دهند و متذکر حقیقت معنوی خود باشند پذیرفتنی و پایدارند. ولی اگر زیبایی‌های به صحنه آمده منعکس کننده‌ی و هم طراح آن باشند و روح طراحان هم هیچ ارتباط و اتصالی با عالم معنا و یگانگی‌های حقیقی آن عالم نداشته باشد، به جای زیبایی تجمل خلق می‌شود که به جای متذکر شدن به عالم معنا، متذکر و هم سازنده‌ی خود هستند، و هم ناپایدار و بی‌هدف.

در تجمل ادای زیبایی در میان است و افراد به چیزی بالاتر از همین شکل‌ها نظر ندارند، همین شکل‌ها و دکورها انسان را مشغول خود می‌کند، مثل آن غلام که رفت آب بیاورد، آب خودش را برد. بنا بود وسایل و اطراف زندگی را زیبا کنیم تا رغبت سیر به سوی هدف و عالم قدس صدچندان شود، حالا به همین زیبایی‌های ساختگی مشغول شده‌ایم. این نوع نگاه به زیبایی‌ها موجب ظهور تجمل می‌شود و به جای ایجاد نشاط دلنشینی به بار می‌آورد، چون مقصدی متعالی‌تر از همین صورت‌ها در آن‌ها دنبال نمی‌شود.

قرآن حقایق را با زیباترین الفاظ و آهنگین‌ترین جملات ارائه می‌دهد تا انسان را به بهترین نحو به مقصد متعالی خود منتقل کند ولی هیچ وقت ما را در حد زیبایی الفاظ و آهنگ جملات متوقف نمی‌کند. روح

امیرالمؤمنین علیه السلام با عالی ترین معانی در عالم غیب مرتبط می شود و برای ارائه آن معانی باید زیباترین جملات انتخاب شود تا آن کلمات بتواند ظرف ارائه آن معانی باشد. عرفا هم برای ارائه معانی عالی‌ای که با قلب خود یافته‌اند ظرفی بهتر از شعر نمی‌یابند و لذا عارفان بزرگ عموماً در قالب شعر یافته‌های قلبی خود را اظهار می‌دارند و در نتیجه این همه زیبایی خلق می‌شود. در تمام این زیبایی‌ها اعم از الفاظ قرآن یا روایات یا اشعار عرفانی، مقصد نظر به عالم قدس و معنا است، اما اگر کسی بخواهد شعر بیافد، ممکن است قافیه‌ها را رعایت کند ولی نه تنها انسان از شعر او به نشاط نمی‌آید بلکه دل‌تنگ هم می‌شود چون به چیزی بالاتر از زیبایی قافیه‌ها نظر نشده است، مثل ساختمان تجملی یا ماشین لوکس و مدل بالا. فرق زیبایی گل با زیبایی یک ماشین مدل بالا در روحی است که در باطن آن دو نهفته است، باطن یکی معنویت است و باطن یکی وهم طراح آن و لذا یکی جمال دارد و دیگری گرفتار تجمل است.

کارشناسان به جای انبیاء

اگر متوجه شویم کمال انسان به کمال هدفی است که دنبال می‌کند و کمال مطلق تنها هدف حقیقی انسان است، هیچ وسیله‌ای نمی‌تواند رهنم ما شود و خود را بر روح و روان ما حاکم کند، بلکه تنها در حدّ یک ابزار می‌تواند مورد استفاده ما قرار گیرد، ولی مشکل از آنجا پیدا می‌شود که داشتن بالاترین تکنولوژی هدف ما گردد، و در نتیجه هر کس ما را بهتر با آن تکنولوژی مرتبط کند مورد احترام ما قرار می‌گیرد، آن هم احترامی

در حدّ پیامبران. اگر خوشبختی به داشتن ابزار برتر شد آن کس که ما را با ابزار برتر مرتبط کرد به زعم ما در خوشبختی و نجات ما مؤثر خواهد بود و بدین شکل کارشناسان به جای انبیاء وارد زندگی می‌شوند و متذکر هدف زندگی می‌گردند، آن هم هدفی و همی و غیر واقعی. سعادت‌مندی هر کس به کشف هدفی عالی و داشتن برنامه برای رسیدن به آن هدف است، ولی وقتی سعادت‌مندی به داشتن آخرین وسیله‌ی تکنولوژی شد، آن سعادت‌مندی عین بی‌سعادت‌ی است و این به جهت غفلتی است که از نقش و حضور انبیاء در زندگی پیدا می‌شود.

اگر هر کس غیر از انبیاء سخن از سعادت‌مندی انسان به میان آورد عملاً ظلمات را به نام سعادت‌مندی پیشنهاد می‌کند. حال چه او یک کارشناس تکنولوژی باشد، چه یک روان‌شناس. مگر تعیین هدف انسانی چیزی است که یک روان‌شناس بتواند متذکر آن شود، مگر آن موضوع در حوزه علم روان‌شناسی است؟ حضرت یوسف علیه السلام در راستای توجه به همین نکته است که فرمودند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ یعنی مقصد حقیقی هر کس را خداوند می‌شناسد و بر اساس آن دستور می‌دهد و راه می‌گشاید. چیزی که در دنیای مدرن مورد غفلت قرار گرفته و در حجاب فرهنگ تکنولوژی گم شده است و سعادت‌مندی دروغین جای سعادت‌مندی واقعی به صحنه آمده و سرگردانی بشر رقم خورده است. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ»؛^{۱۰} کسانی که به

آخرت ایمان ندارند کردارهایشان را در نظرشان زینت دادیم و آن‌ها همچنان سرگردانند.

خداوند در آیه فوق روشن می‌کند کسانی که هدف متعالی خود را موفقیت خود در قیامت و ابدیت قرار نداده‌اند اعمال و ساخته‌های خود را زیبا می‌پندارند و سرگرم همان‌ها می‌شوند و در سرگردانی قرار می‌گیرند، و لذا آن‌ها می‌مانند و این دنیا و ساخته‌های خود. می‌فرماید: به جهت دوری از خدا و غفلت از قیامت، سنت ما آن است که آن‌ها را مشغول اعمال‌شان می‌کنیم و آن‌ها اعمال خود را زیبا می‌پندارند و به حقایق ماوراء آن اعمال سیر نمی‌کنند و در نتیجه با پوچی زندگی خود روبه‌رو می‌شوند، و این جزای کسی است که سعادت را در چیزی غیر از آنچه خدا برای او تعیین نمود جستجو می‌کند. و این در حالی است که وقتی به آن چه سعادت می‌پنداشت رسید باز آرام نمی‌گیرد، ولی به جای تغییر مسیر، همان راه را ادامه می‌دهد و باز سعادت را در تکنولوژی مدرن‌تر جستجو می‌کند. مگر همه پیامبران نیامدند تا ما را به هدفی بالاتر از داشتن ابزار برتر راهنمایی کنند تا در سیر به سوی آن هدف سعادت خود را جستجو نماییم؟ و این کار در حوزه علم مهندسی و روانشناسی و پزشکی نیست، هرگز یک پزشک از طریق علم پزشکی نمی‌تواند بگوید چه کار بکن تا آدم خوبی شوی و اگر چنین ادعایی کرد هم به علم خود خیانت کرده و هم به پیامبران توهین نموده است. این پیامبرانند که هدف حقیقی بشر را به او تذکر می‌دهند. عین حوزه کار پزشک، حوزه کار تکنولوژی و تکنیسین است، که هرگز در حوزه سعادت انسان امکان هر گونه اظهار

نظری را ندارند. یک اقتصاددان می‌تواند به افراد و جامعه کمک کند تا رابطه بین تولید و مصرف آن‌ها متعادل شود ولی هرگز به عنوان کارشناس علم اقتصاد نمی‌تواند طرحی برای سعادت انسان‌ها پیشنهاد کند.

خالق بشر امکانات ذاتی بشر را می‌شناسد و میدان وسعت او را می‌داند و نهایتی را که می‌تواند بدان دست یابد می‌بیند و لذا اهداف عالی‌ه او را به او متذکر می‌شود. و روشن است تشخیص وسعت ذاتی بشر در حیطه بشر نیست تا علم بشری بتواند اهداف بشر را تعیین کند و برای رسیدن به آن‌ها برنامه‌ریزی نماید. هر انسانی نهایتاً آنچه را بالفعل در خود دارد می‌شناسد ولی از استعدادهایی که در نهاد خود دارد بی‌خبر است. عارفان بزرگ چون تمام وجود خود را در اختیار انبیاء قرار دادند و از طریق برنامه الهی سیر خود را ادامه دادند آرام‌آرام با ابعادی از خود روبه‌رو می‌شوند که در ابتدای امر تصور آن را هم نمی‌کردند، لذا حالا ندا سر می‌دهند که:

مرده بُدم زنده شدم، گریه بُدم خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
 زهره بُدم ماه شدم، چرخ دو صد تاه شدم یوسف بودم ز کتون یوسف زاینده شدم

علم بشری هر اندازه هم پیشرفت کند مگر می‌تواند جایگاه بشر را در هستی بشناسد و هدف‌های عالی‌ه او را برای او مشخص کند تا تصور کنیم اگر ابزارهای ما متریقی شد ما به اهداف خود رسیده‌ایم؟ حضرت یوسف علیه السلام همین نکته را متوجه بودند و لذا متذکر شدند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ فقط حکم از آن خداست و او می‌تواند افقی را که انسان‌ها باید به سوی آن رهسپار شوند بنمایاند. سپس در ادامه می‌فرماید: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیِّمُ»؛ تنها این راه و روش پایدار و پا برجاست، و بدون هیچ

نقصی شامل مرور زمان نمی‌گردد تا کهنه شود، زیرا حقیقت اگرچه از همه کوه‌ها قدیمی‌تر است ولی از همه کوه‌ها نیز پایدارتر است.

ما برای تکنولوژی یا تکنولوژی برای ما؟

جامعه‌ای که مشغول مدرن‌ترین ابزارها شد و از خدا و جهت‌گیری‌های متعالی خود غافل شد مصداق این شعر است که

هر چه بالاتر رود احمق‌تر است استخوان او بتر خواهد شکست

چون همواره می‌دود و باز با سرعت بیشتر می‌دود ولی به سوی مرداب.

وقتی هدف داشتن مدرن‌ترین ابزار شد، به صرف داشتن مدرن‌ترین وسیله دلخوش می‌شویم و آن را مقصد می‌گیریم و از مقصد باز می‌مانیم، در این رویکرد به جای آن که ابزار در اختیار ما باشد ما در اختیار آن قرار می‌گیریم. در حالی که اگر جایگاه هر ابزاری را در مقایسه با هدف توحیدی خود تعیین کنیم در آن حال تکنولوژی در اختیار ما است و ما سوار آن هستیم و نه آن سوار ما. و مفید بودن و مضربودن تکنولوژی در رابطه با مقصد توحیدی ما خود را می‌نمایاند. ولی اگر به جای مقصد توحیدی، رفاه دنیایی مقصد ما شد ممکن است مضرت‌ترین وسیله را به عنوان مفیدترین ابزار و تکنیک وارد زندگی خود کنیم و از آثار منفی آن محجوب گردیم.

تربیت دینی از آن جهت کارساز است که به انسان‌ها تذکر می‌دهد از وسایل زندگی در حدی که شما را کفایت می‌کند استفاده کنید و حرص بهترین ابزار داشتن را از ذهن و فکر خود بیرون نمائید، زیرا بسیاری مواقع

این بهترین‌ها، بهترینِ وهمی است و در عمل فایده‌ای بیش از آنچه ابزارهای قبلی برای ما داشتند، ندارند، به عبارت دیگر بهترین‌های عبث و بیهوده‌اند. حضرت هود علیه السلام در همین رابطه به قوم خود که گرفتار تجمل شده بودند می‌فرماید: «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ»؛ «آیا بر هر بلندی بنایی لغو و بیهوده می‌سازید؟ در ذیل این آیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم: «هر چیز که ساخته شود روز قیامت وبال صاحبش می‌باشد مگر آن مقداری که چاره‌ای از آن نیست.» در این توصیه ما را متوجه آفت حجابِ ابزارها و غفلت از هدف اصلی می‌نمایند که هر چیزی در راستای نزدیکی به هدفِ توحیدی ما نباشد، عبث است هر چند از جهت هوسِ ما مفید باشد.

در رابطه با آیه فوق در خبر داریم رسول خدا صلی الله علیه و آله از محلی عبور می‌کردند در مسیر خود خانه‌ای را دیدند که در جایی بلند بنا شده - ظاهراً حالت ویلایی داشته است - پرسیدند مال کیست؟ عرض کردند مال فلانی. باز پرسیدند تا این که صاحبش آمد، همین که حضرت با او روبه‌رو شدند رویشان را از آن فرد برگرداندند، عرض کرد یا رسول الله آن ساختمان مال من است، حضرت رویشان را از او برگرداندند و به او محل نگذاشتند و رفتند. از نوع رفتار حضرت مشخص شد ایشان از ساختن آن بنا به آن شکل ناراحت شده‌اند، صاحب آن بنا آن را خراب کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله خوشحال شدند و دعایش کردند. این جا بود که فرمودند: «هر چیزی که ساخته شود، روز قیامت وبال صاحبش می‌باشد مگر آن مقداری که چاره‌ای از آن نیست.» ملاحظه بفرمائید رسول خدا صلی الله علیه و آله در عین این که در

برنامه خود بنا داشتند جهان بشری را با اسلام آشنا کنند و می‌خواهند اسلام جهانی شود، این گونه با ابزارها برخورد می‌کنند که فقط در حدی که نیاز ما را برطرف کند باید به آن‌ها تن داد و گرنه هدف ما می‌شود ساختن ابزار مدرن، چیزی که فرهنگ غرب گرفتار آن شد. به اسم تجدد و ترقی سراسر زندگی آن‌ها تبدیل به تجمل و غفلت شده است.

مدرن‌ترین ابزار و وابستگی دائمی

جهان به اصطلاح سوم با آرزوی به‌دست آوردن مدرن‌ترین ابزار همواره باید به دنبال غرب بدود و همه بود و نبود خود را قربانی چنین آرزویی نماید، چون هر چه را از غرب بگیرد، باز نوع مدرن‌تری را در پیش رو دارد که آرزوی داشتن آن را می‌کند و لذا هرگز به خود نمی‌آید و هرگز نمی‌تواند از خود شروع کند، مگر آن که در راستای اهداف مقدسی که برای خود تعیین کرده تکنولوژی را در حدی متعادل گزینش کند. وقتی برنامه‌ها در هماهنگی با اهداف مشخص شد، آن ابزاری برای ما مفید است که در راستای برنامه و با توجه به اهداف به کمک ما بیاید، حالا هر چه ساده‌تر باشد کمتر ما را اسیر خود می‌کند و زودتر می‌توانیم از خود شروع کنیم.

بقا غرب به هرچه مدرن‌تر کردن تکنولوژی است و از این طریق سلطه خود را تا ابد بر جهان سوم تحمیل می‌کند. راه برون رفت از این سلطه تغییر رویکرد از داشتن مدرن‌ترین ابزار به مفیدترین ابزار است، و مفید بودن آن را هم در گرو اهداف مقدس‌مان باید تعیین کنیم. وگرنه

ذات تکنولوژی چیزی نیست که در جایی بایستد و به وضع موجود خود قانع شود. اگر ما در مسیری افتادیم که فرهنگ تکنولوژی در آن قرار دارد همواره باید دنباله‌رو غرب باشیم و همیشه حرف از صد سال یا دویست سال عقب‌بودن از غرب در میان باشد، در حالی که با تغییر رویکرد همه‌ی این حرف‌ها از میان می‌رود و ما پیشتازان تمدن آینده خواهیم شد و بقیه باید خود را با ما اندازه بگیرند، به خصوص که طلیعه اصالت دادن به معنویات در دنیا می‌رود که همه گذشته غرب را زیر سؤال ببرد.

آری حضرت یوسف علیه السلام با طرح نگرش توحیدی خود در انتها فرمودند: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ مسیر پایدار که هرگز به فرسودگی و کهنگی نمی‌انجامد، مسیر توحیدی است، ولی جوّ عمومی جامعه طوری است که افراد نسبت به این موضوع در دوران خود آگاهی تاریخی خود قرار ندارند و تحت تأثیر تبلیغات نظام سلطه هستند، اما مسیر حرکت توحیدی طوری است که نادانی اکثریت، نشاط ادامه‌دادن و موفقیت آن را نمی‌کاهد و به عنوان تنها حرکت پیروز، ادامه می‌یابد. باید با تمام امید و نشاط جلورفت و به عالی‌ترین نتیجه‌ی ممکن دست یافت و تحت تأثیر ظلمات دوران و حجاب تکنیکی آن قرار نگرفت.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جلسه دوم
روح تکنولوژی مدرن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مِمَّا
أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ لِلَّهِ إِلَّا أَمْرًا أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

آنچه شما به جای خدا می‌پرستید جز نام‌هایی نیستند که شما و
پدرانتان آن‌ها را نام‌گذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن‌ها
نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را
پرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

پوچی مظاهر شرک

حضرت یوسف علیه السلام در آیه مذکور یکی از مبانی مهم تفکر توحیدی و
نتایجی را که به همراه دارد، مطرح فرمودند: در جواب سؤالی که دو
نفر هم‌زندانی حضرت- پیرامون خواب‌هایی که دیده بودند- از ایشان کردند،
آن حضرت ابتدا در مقابل بینش مشرکانه‌ی آن‌ها تفسیر دقیقی از بینش
توحیدی به میان کشیدند و سپس خواب آن‌ها را تعبیر فرمودند. حضرت
در نقد تفکر مشرکانه و آثار آن، سخنانی را بیان کردند که برای تفسیر و

تحلیل همه جوامع لازم است تا ما نیز بتوانیم جلوه‌های مختلف شرک را در دوران‌های مختلف بشناسیم و بی‌پایگاهی آن را در هستی به درستی تحلیل کنیم. جمله فوق‌العاده دقیق حضرت یوسف علیه السلام موضوع ذهنی و توهمی بودن آرمان‌های جامعه شرک آلود است. و این که جامعه‌ی غیر توحیدی تمام همّت خود را بر اهداف ذهنی و ساختگی معطوف کرده است و لذا با تمام مظاهر جذابی که برای خود می‌سازد بر پوچی می‌تند و به بیهودگی گرفتار می‌شود. قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيُّنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ، مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ»^۲ در قیامت از مشرکین می‌پرسند؛ آنچه را به جای خدا می‌پرستیدید کجاست؟ می‌گویند؛ گم شد. خداوند به آن‌ها می‌فرماید: اصلاً چیزی را به عنوان یک واقعت خارجی نمی‌پرستیدید، آن‌ها ساخته‌ی ذهن شما بود.

بیهوده‌گرایی؛ ساختار همه جوامع غیر توحیدی است، با تمام تفاوتی که در طول تاریخ با هم داشته‌اند، این جوامع پوچی‌ها را بزرگ جلوه می‌دهند تا دل‌سپردن به آن‌ها در انسان‌ها شدت یابد و بتوان آن‌ها را به جای معبود حقیقی قرار داد. همچنان که جباران خودشان شرایط بزرگ نمودن خود را فراهم می‌کنند، جوامع شرک آلود نیز با انواع بت‌ها شرایط بزرگ جلوه‌دادن خود را فراهم می‌نمایند، این‌جا چشم بصیرت یوسفی است که با این همه اُبَهِت، متوجه پوچ بودن آن‌ها می‌شود. می‌فرماید همه این‌ها با آن همه ظاهر فریبنده «أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ» اسم‌هایی

بیش نیستند که شما و پدرانتان روی آنها گذارده‌اید بدون آن که جذابیت حقیقی داشته باشند که بتوان به آنها دل سپرد و از معانی عالیه آنها بهره‌مند شد. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» حکم از آن خدا است و همه‌ی کارها باید به خدا ختم شود، همچنان که همه کمالات از او شروع شده است، و لذا هر فکر و فرهنگی که مدعی شود می‌تواند به بشر برنامه دهد، دروغ می‌گوید و بشر را در حجاب و غفلت فرو می‌برد.

در جلسه قبل روشن شد نه تکنولوژی مدرن و مدرن‌تر می‌تواند هدف بشر باشد و نه کارشناسان پدید آورنده تکنولوژی می‌توانند جای پیامبران بنشینند. روشن شد سعادت بشر را خدا تعیین می‌کند و پیچیدگی زندگی در جهان مدرن هیچ چیزی را در رابطه با تعیین سعادت بشر توسط خدا عوض نمی‌کند. همچنان که هیچ چیز نمی‌تواند به جای خداوند معبود بشر شود و او را از پوچی و بیهودگی برهاند. تکنولوژی هر چند پیچیده و دقیق باشد از حیثه ابزار بودن خارج نمی‌شود، و غفلت بشر و هم‌زده از این موضوع، انحراف را عمیق‌تر می‌کند و فاجعه‌ی دوری از رهنمودهای انبیاء را بیشتر نمایان می‌کند.

بی‌معنایی زندگی

وقتی متوجه معنای اصلی سعادت بشر شدیم و روشن شد عبودیت انسان باید با معنویت خدا جبران شود و نه هیچ چیز دیگر، تکنولوژی جایگاه خود را پیدا می‌کند، و در این صورت است که معلوم می‌شود محروم شدن از مدرن‌ترین تکنولوژی، محرومیت بزرگی نیست، چون در

هرحال تکنولوژی در زندگی ما جایگاهی بیش از ابزار ندارد، بی‌خدایی برابر است با بی‌معنایی زندگی و با نداشتن تعریف درستی از خود سراسر زندگی پوچ می‌شود، هرچند مدرن‌ترین تکنیک در اختیار ما باشد.

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا»؛^۳ این آیه می‌فرماید خداوند هر گناهی را که انسان مرتکب شود بدون آن که توبه کند می‌بخشد، ولی شرک چیز بخشودنی نیست و انسان باید حتماً از آن دست بردارد، زیرا در شرک - به عکس سایر گناهان - جهت اصلی انسان نسبت به هدفی که باید داشته باشد منحرف است، و به کلی زندگی‌اش بی‌معنی است، هر چند صفات شخصی خوبی هم داشته ولی مسیر او به سوی ناکجا آباد است. مشکل بشر امروز نیز در گم کردن هدف اصلی است و لذا این همه تلاش برای ساختن دقیق‌ترین ابزارها او را به هیچ نحو به زندگی معنی‌داری نمی‌رساند. درمان جهان امروز سخن حضرت یوسف عليه السلام است که فرمود: «أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ خداوند امر کرده جز او پرستیده نشود و جهت اصلی انسان از خدا به چیز دیگری منحرف نگردد. حتی اگر آن چیز مدرن‌ترین و دقیق‌ترین و زیباترین تکنیک باشد. «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ این است مسیری که حاصل آن پایدار است. ابزارها با همه پیچیدگی امروزی، می‌روند و جای خود را به ابزارهای بعدی می‌دهند، ولی خدا می‌ماند و لذا آن جهت‌گیری‌هایی که به سوی خداوند بوده است، سرمایه حقیقی جان انسان‌ها خواهد شد.

هر چیزی جز حق گذران است و اگر دل در گرو غیر حق قرار گرفت چیزی نمی‌گذرد که با بیهودگی و بی‌معنایی خود روبه‌رو می‌شود، و انسان‌هایی متوجه این امر می‌شوند که کمی سطح اندیشه خود را از جوّ عمومی بالاتر نگهدارند و تحت تأثیر عوام جامعه نباشند و به همین جهت در آخر آیه فرمود: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی اولاً: انتظار نداشته باش در ابتدا، همه‌ی انسان‌ها متوجه این امر شوند که جلوه‌های پر اُبّهتِ و همی فرهنگ غیر توحیدی هیچ حقیقتی ندارد و خود انسان‌ها به آن‌ها اُبّهت داده‌اند. ثانیاً: هر کس گمان نکند که بدون تفکر و تعمق می‌تواند متوجه حیات توحیدی و جهت‌گیری به سوی خداوند شود. به زبان دیگر باید دوران گذار از زندگی شرک‌آلود و در نتیجه هدف‌قرادادن ابزارها، به سوی زندگی توحیدی در شخصیت انسان‌ها آغاز شود تا انسان‌ها بتوانند ماوراء ابزارها خداوند را همه‌کاره عالم و آدم بدانند.

کسی که خدا دارد در واقع همه آنچه خداوند آفریده است در خدمت او قرار می‌گیرد و به راحتی از طریق مخلوقاتِ پروردگارش حوائجش برآورده می‌شود، ولی وقتی خداوند از زندگی بیرون رفت و هدف‌های متکثر مقصد انسان شد، در حالی که آن اهداف به راحتی در دسترس نیستند، انسان می‌ماند و نیازهای فراوان او به ابزارهایی که باید او را به اهداف و همی‌اش نزدیک کنند. این است که شما می‌بینید هر جامعه‌ای که هدف خود را تکنولوژی برتر قرار داد در واقع نیازمندی خود را شدت بخشیده و از آسوده‌گی برای همیشه محروم شد.

اگر به جای آن که نسبت به تکنولوژی متناسب با اهداف خود، به تکنولوژی پیشرفته‌تر فکر کردیم همچنان وابسته به غرب خواهیم ماند. زیرا یک وقت تکنولوژی و وسایل مورد نیاز را با هدف مشخص خود بررسی می‌کنیم، در این صورت مسلم انتخاب وسیله‌ای که ما را در رسیدن به اهداف خود یاری کند در میان خواهد بود، ولی یک وقت با هدفی مبهم و وهمی به دنبال پیشرفته‌ترین تکنولوژی هستیم تا بالاخره اهدافی مناسب آن تکنولوژی نیز برای خود پیدا کنیم، که این حالت دوم رمزالرموز وابستگی جهان سوم به غرب است.

یک وقت بنده نیاز به لیوان آبی دارم که با استفاده از آن، آب بخورم و رفع تشنگی کنم، در این حالت ساده‌ترین لیوانی که هدف مرا برآورد تهیه می‌کنم. ولی اگر موضوع استفاده از لیوان جهت خوردن آب فراموش شد و از آن طرف هم لیوان مدل بالاتری به بازار آمد، بدون آن که بدانم چرا، آن لیوان مدل جدید را هم تهیه می‌کنم تا در رسیدن به هدفی که نمی‌دانم چیست، از آن استفاده کنم. در حالی که اگر از هدف خود غفلت نکنم لیوان جدید در زندگی بنده جایی نخواهد داشت و با شعار این که چون جدید است پس بهتر از قبلی‌ها است، نمی‌تواند وارد زندگی من شود و بر سر گردانی من بین ابزار جدید و قدیم بیفزاید. وقتی هدف گم شد و صرف داشتن جدیدترین وسیله مقصد و مقصود شد، داشتن لیوان جدید مطلوب واقع می‌شود، و در این مسیر همواره لیوانی جدید در میان است و آن به راحتی وارد زندگی ما می‌شود و تمام زندگی ما می‌شود به دنبال جدیدترین رفتن، و این به جهت غفلت از هدفی است که باید بر اساس

آن، ابزارهای زندگی را انتخاب کرد. ابزارها هرچه ساده‌تر باشد انسان کم‌تر مشغول آن خواهد شد، و راحت‌تر به هدف خود دست می‌یابد.

مسلم ما معتقدیم حذف تکنولوژی یک نوع تحجر است ولی اسیر تکنولوژی شدن را نیز توقف می‌دانیم. و تأکید می‌کنیم نظر به جدیدترین تکنولوژی، بدون تعریف مشخص از هدف، یک نوع غرب‌زدگی به همراه می‌آورد و زمینه‌ی حضور زندگی غربی در همه مناسبات زندگی خواهد شد. زیرا وقتی تکنیکی را بدون هدف خاص پذیرفتیم عملاً آن تکنیک هدف فرهنگی خاص خود را بر زندگی ما تحمیل می‌کند و در همان راستا روابط و مناسبات ما را شکل می‌دهد، و از این طریق غرب همچنان در قدرت خود می‌ماند، چون نمی‌دانیم با چه هدفی باید تکنولوژی غربی را گزینش کنیم. در نتیجه باید اذعان کرد قدرت غرب در ضعف فرهنگی ما است نه در قدرت تکنیکی آن.

تکنولوژی و هدف‌آفرینی

مشکل در فرد فرد جامعه‌ی ما است که نتوانسته‌ایم زندگی توحیدی و شرایط رسیدن به آن را برای خود درست تعریف کنیم، از ترس عقب نیفتادن از پیشرفت، سراسر غربی شده‌ایم و آرزو هم داریم غرب‌زده نشویم و بتوانیم عالم دینی خود را حفظ کنیم. در حالی که قدرت انتخاب ابزار مناسب را از دست داده‌ایم و کسان دیگر برای ما انتخاب می‌کنند با این حال امید داریم از فضایی که آن تکنیک ایجاد می‌کند مصون باشیم.

از خود نپرسیدیم بناست ما به دنبال تکنیک جدید راه بیفتیم یا تکنیک جدید را به دنبال خود بکشیم، و در عمل کدام‌یک از دو نوع زندگی اتفاق افتاد و چرا؟ جواب چرای آن را با برگشت به مطالبی که تا حال گفته شد می‌توان پیدا کرد. ولی مشکل این است که افراد باور ندارند که نه تنها «رسانه خود پیام است» و هر جا آمد فرهنگ خود را به همراه می‌آورد بلکه تکنیک هم یک فرهنگ است و هر جا آمد فرهنگ و نوع زندگی مخصوص به خود را نیز به همراه می‌آورد، مگر این که با هدفی توحیدی دست به انتخابی دقیق بزنیم و تحت تأثیر مدرن‌ترین تکنولوژی نباشیم، و گرنه نیازهای کاذبی را وارد زندگی خود کرده‌ایم به گمان این که مدرن‌ترین تکنیک جواب نیازهای ما خواهد بود.

با توجه به نکته فوق روشن می‌شود چرا گفته‌اند «در تکنیک یک نوع فزون‌خواهی نهفته است و نه رفع نیاز» چون موضوع نظر به تکنولوژی، نظر به بیل و کلنگ نیست که در به‌کاربردن آن‌ها از ابتدا می‌دانیم برای چه کاری آن را تهیه کنیم. موضوع تکنولوژی موضوع هدف‌آفرینی است. به شما می‌گویم اگر تا حال نمی‌توانستی این کارها را بکنی، وسیله‌ای برای تو تهیه کرده‌ام که بتوانی چنین کارهایی نیز انجام دهی، و از این طریق ما وارد یک نوع زندگی جدید خواهیم شد و آرام‌آرام، زندگی قبلی و اهداف آن در حاشیه می‌رود.

کافی است ملتی هدف خود را که برآورده شدن ابعاد روحانی در فرصت زودگذر دنیا است، از دست بدهد، حال این تکنولوژی است که انواع هدف‌های وهمی را جلوی او قرار می‌دهد. تا دیروز هر وقت

می‌خواست ارحام خود را ببیند کفش‌های خود را می‌پوشید و چند کوچه آن طرف‌تر را که محل سکونت عمه یا خواهرش بود پیاده طی می‌کرد و با ملاقات رو در رو بهره‌های لازم را از این دیدار می‌گرفت و روح او نیز در همین حدّ نیاز به ارتباط داشت، آن هم ارتباطی سالم و شرعی. ولی با ورود خودروهای سواری در زندگی‌ها، خانه‌ها از هم فاصله گرفت و چند کوچه آن طرف‌تر تبدیل شد به دهها کیلومتر آن طرف‌تر و لذا تلفن وارد زندگی شد تا ملاقات روبه‌رو را در حدّ شنیدن صدای همدیگر تقلیل دهد، و با ورود اینترنت ارتباط این طرف دنیا با آن طرف دنیا امکان‌پذیر شد، حالا دیگر بشر در اطاق‌های چت نمی‌داند چرا ارتباط برقرار می‌کند و چه بهره‌ای از آن می‌گیرد. موضوع عرض بنده بدی و خوبی این تکنولوژی نیست، تأکید بر عرض قبلی است که «کافی است ملتی هدف خود را در برآورده شدن ابعاد روحانی در فرصت زودگذر دنیا، از دست بدهد، در این حالت تکنولوژی است که انواع اهداف و همی را جلو ما قرار می‌دهد». چون تعریفی از زندگی و اهداف مربوطه نداریم. و معنی فزون‌خواهی مطرح در تکنولوژی ریشه در و هم‌زدگی ملّتی دارد که تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند.

پدیده مدگرایی ریشه در همان روحیه‌ای دارد که تکنیک جدید برایش مقصد است. این جا هم چون تعریفی از زندگی ندارد، نمی‌تواند با این لباس و یا این خانه تا آخر به سر ببرد و در راه رسیدن به هدف مقدس خود تلاش کند، چون هدفی مشخص و مقدس ندارد نفسِ تغییر لباس و خانه و دکور برای او هدف می‌شود. تکنولوژی جدید با تولید انبوه، نیاز به

مصرف کنندگانی دارد که دائم کالاهای جدید آن تکنولوژی را مصرف کنند و لذا عامل بقاء تکنولوژی روحیه مدگرایی و نظر به کالاهای جدید است. این است که تأکید می‌شود تکنولوژی در ذات خود یک فرهنگ را به همراه می‌آورد و نباید آن را به عنوان یک ابزار صرف نگرست.

تکنیک بی اسارت

وقتی زندگی دینی مورد غفلت قرار گیرد، فرهنگ فزون‌خواهی تکنیک به راحتی در زندگی‌ها جا باز می‌کند. در زندگی دینی دائماً توجه قلبی مؤمنین به هدف مقدس توحیدی معطوف است و لذا با هر نوع فزون‌خواهی که قلب را از معبود حقیقی منصرف می‌کند مبارزه می‌شود و به سادگی و قناعت که بستر هرچه بیشتر مأنوس شدن با خدا است، توجه می‌شود. در چنین شرایطی ابزارها در خدمت انسان هستند و بدون آن که انسان‌ها اسیر تکنیک شوند از آن استفاده می‌کنند.

وقتی قرآن می‌فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»^۴؛ و هرچه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید تا دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید. در واقع ما را تشویق می‌فرماید از ابزارهای مناسبی که بتوان دشمن را شکست داد استفاده کرد ولی با همان رویکردی که هدف‌تهیه‌ی وسایل جنگی باید مشخص باشد تا به جای آن که ما اسیر وسایل پیچیده جنگی شویم آن‌ها در اختیار ما باشند. غفلت از این موضوع موجب شد تا شاه ایران

اسلحه‌هایی بخرد که نیروهای ارتش نمی‌توانستند از آن‌ها استفاده کنند و مستشاران آمریکایی دائماً باید در ایران باشند و آن‌ها را به کار گیرند، و لذا هر جا آمریکا می‌خواست آن اسلحه‌ها به کار گرفته می‌شدند و عملاً آن اسلحه‌های پیچیده برای ما به اندازه یک تفنگ عادی کارایی نداشت چون در دست مستشاران آمریکایی بود. و هم اکنون همین قاعده در بسیاری از کشورهای جهان سوم جریان دارد، در حالی که قرآن به ما توصیه می‌کند اسلحه و توانائی‌هایی به دست بیاورید که قدرت ترساندن دشمنان را داشته باشد. ولی روحیه‌ی داشتن اسلحه پیشرفته‌تر که در شاه ایران و سایر مشاوران غرب‌زده او حاکم بود موجب شد که با تکنولوژی مدرن تر اسارت بیشتر برای ما به بار آید.

ما باید به دنبال تکنیک بی‌اسارت باشیم، در این حالت است که دیگر موضوع مدرن بودن یا نبودن ذهن ما را مشغول نمی‌کند و به نتیجه‌گیری در راستای هدفی که داریم می‌اندیشیم، نه به توانایی تکنیک پیچیده‌ی در دست مستشاران خارجی. در دفاع مقدس هشت ساله ثابت شد یک (ژ-۳) در دست نیروهای متعهد بسیجی بیشتر از اسلحه‌های پیشرفته در دست دشمن کارآیی دارد. با قناعت و در عین استفاده از تکنیک مناسب می‌توان از اسارت تکنیک‌ها آزاد شد. در مسائل علمی نهایت تلاش را باید کرد و در رشد فرهنگ جامعه نیز باید همت دو چندان نمود تا گرفتار اسارت تکنیک‌ها نشویم و تحریم‌های دنیای غرب تهدیدی برای ادامه زندگی دینی ما نباشد.

وقتی سرعت به خودی خود هدف شد حکمت بی‌رنگ می‌شود و آن چیز که بشر را آرام می‌کند نه سرعت بیشتر است و نه داشتن دنیای بیشتر. تکنولوژی سرعت بیشتری را به بشر هدیه کرد ولی به همان اندازه آرامش و وقار و حکمت را از بشر ربود. رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ التَّأْنِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ عجله از شیطان است و تأنی و آرامش از طرف خداوند است. و لذا می‌توان گفت القائات شیطان در روح تکنولوژی بی‌تأثیر نیست، به همین جهت انسان غرب‌زده به‌جای ارتباط با طبیعت و تعامل با آن، برای اهداف و همی خود با حرص و سرعت هر چه بیشتر به تخریب طبیعت دامن می‌زند.

تکنیک بی‌حکمت

روح تکنولوژی آنچنان مغرور قدرت و سرعت است که هرگز از حکمت لازم در رسیدن به اهداف خود استفاده نمی‌کند. انسان‌ها در آن فرهنگ به این باور می‌رسند که اگر آنچه خواستیم بسازیم، خراب شد دوباره و با سرعت بیشتر آن را می‌سازیم و به همین جهت ضعف کارها در خراب کردن و دوباره ساختن پنهان می‌شود، گویا چیزها را می‌سازند تا خراب کنند و فرصت تفکر برای درست ساختن را از دست داده‌اند.

روحیه سرعت و تخریب وقتی از تخریب طبیعت به برخورد با انسان‌ها سرایت کرد فضای گرگ‌منشی دنیای مدرن را به همراه می‌آورد که به راحتی به آن‌هایی که رقیب خود می‌پندارند تهمت می‌زنند و تا مرز

نابودی آن‌ها جلو می‌روند. به این جهت است که گفته‌اند ماشین روح انسانی را از انسان سلب کرده و قلب و روان او را ماشینی می‌کند، گویا به جای آن که ماشین کارکرد انسانی داشته باشد، باید انسان‌ها ماشین شوند و ماشینی فکر کنند و ماشینی عمل نمایند و تربیتی مناسب زندگی با ماشین پیدا کنند، نه تربیتی مناسب زندگی با انسان‌ها، چون همه انسان‌ها ماشین شده‌اند.

رمز نجات در توحیدی شدن هر چه بیشتر انسان‌ها است تا امکان گفتگو با خدا در روان انسان‌ها فراهم شود و ظلمات زندگی با ماشین برای او منکشف گردد، و گر نه تربیت فرهنگی امروز جهان از ما و فرزندان ما ماشین‌هایی می‌سازد که از انسانیت فقط نام آن را داریم، با این که از این نوع زندگی گله‌مند خواهیم بود ولی سلطه تکنولوژی امکان برون رفت از این نوع روابط را به کسی نمی‌دهد مگر آن که حاکمیت حکم خدا را جایگزین روح تکنولوژی نماییم.

تولد انسان ناراضی

مسلم انسان غربی از ابتدا بنا نداشت با چنین زندگی و روحیه‌ای روبه‌رو شود، به طوری که نه دینی برای او بماند و نه انسانیتی، و سرنوشت او تماماً در دست تکنولوژی بیفتد، ولی به گونه‌ای به تکنولوژی نگریستند و برای آن در زندگی خود جا باز کردند که حالا آن چیزی که بر روابط آن‌ها حکومت می‌کند تکنولوژی برتر است و همه انسان‌ها باید خود را برای زندگی با آن تنظیم و تربیت کنند. این در حالی است که دین، بر

اساس فطرت الهی، انسان‌ها را تربیت می‌کند و جلو می‌برد، و این دو نوع تربیت با تمام تضادی که دارند در حال حاضر در روان انسان‌ها به کشمکش آمده‌اند، به طوری که اگر دل انسان‌ها از فضای تکنیکی فراری است، دست و پای او در قبضه‌ی فرهنگی است که تکنولوژی بر او تحمیل کرده است. حاصل این کشمکش‌ها تولد انسانی است که با همه تلاشی که صبح تا شام انجام می‌دهد، از همه چیز ناراضی است، حتی از قهقهه‌های مستانه‌ای که می‌زند تا از نارضایتی خود فرار کند.

ادیان الهی هیچ بُعدی از ابعاد انسان را سرکوب نمی‌کنند بلکه آن‌ها را در جای خود قرار می‌دهند تا رشدی متعادل داشته باشند و احساسات انسان‌ها گرفتار رشد سرطانی نشود. آموزه‌های دینی با تربیت انسان متعادل و رشد همه جانبه، انسانی می‌سازد که در عین رشد عقلی و علمی، ابعاد قلبی و عاطفی او نیز رشد مناسب داشته باشد، تا در عین ساختن ابزارهای مورد نیاز با ابزارهای غول‌آسا روبه‌رو نشود و با توجه به منابع محدود طبیعت با مصرف بی‌رویه‌ی آن، طبیعت را - که بستر لطف خداست - دچار بحران ننماید، اساساً با توجه به رویکرد درستی که انسان دینی نسبت به طبیعت دارد هرگز در صدد ساختن ماشین‌های ویران‌کننده‌ای نیست که نظم طبیعت را به کلی ویران کند. بلکه با شناخت ظرائف روح انسان و دقایق طبیعت، طوری عمل می‌کند که در عین جلو بردن انسان در علم و در عین استفاده از طبیعت، نه انسان‌ها یک بُعدی شوند و نه طبیعت تخریب گردد.

وقتی نسبت به قدرت ماشین‌های غول‌آسا مغرور شدیم دیگر فکر نمی‌کنیم بر سر روان انسان‌ها و نظم محیط زیست چه می‌آید، تصور می‌کنیم با تکنولوژی برتر می‌توان خسارات وارده را جبران کرد. این مثل آن است که فکر کنیم با خراب کردن کلیه‌ی یک شخص، می‌توان دستگاه دیالیز به او بدهیم تا خسارت وارده جبران شود. غافل از آن که انسانی که مجبور است هر روز دیالیز کند دیگر از بستر زندگی طبیعی محروم شده است.

هر اندازه تکنولوژی موجود را با فرهنگی که به همراه دارد دقیق‌تر بررسی کنیم بیشتر معتقد می‌شویم اگر مقصد و مقصود را خداوند قرار ندهیم، و برای زندگی خود اصل را عبودیت او ندانیم از همه ظرائف زندگی محروم می‌شویم.

بصیرتی که پیامبران علیهم‌السلام به دست آورده بودند موجب شد که بینند طبیعت ظرفیت کاملی برای زندگی بشر دارد منتها به شرطی که بشر در قناعت زندگی کند و روحیه زیاده‌خواهی نفس اماره را کنترل نماید. طبیعت دست‌های گشاده و آغوش محبت خداوند است به سوی بشر تا بستر تعالی او به راحتی در اختیارش قرار گیرد. ولی وقتی بشر معنی زندگی را گم کرد به جای استفاده از طبیعت برای متعالی شدن، مصرف‌گر هرچه بیشتر مواد خام طبیعت مقصد او خواهد شد، در این صورت دیگر طبیعت تعامل خود را از بشر پس می‌گیرد و بحران‌ها شروع می‌شود.

ساختن تکنولوژی غول آسا برای مصرف هر چه بیشتر طبیعت، ریشه در آن فکری داشت که متوجه نبود طبیعت را برای بشر قانع ساخته‌اند و نه برای بشر حریص و ناراضی.

روحیه‌ی انبیاء الهی در رابطه با داشتن زندگی ساده و رعایت قناعت در مصرف، بدان جهت بود که متوجه قوانین طبیعت الهی بودند، و می‌دانستند اگر انسانی که با اندک تلاش می‌تواند مایحتاج طبیعی خود را به دست آورد، از مرز نیاز طبیعی پا را فراتر بگذارد، نه تنها مجبور است چندین برابر زندگی طبیعی تلاش کند، بلکه باید برای به دست آوردن مازاد بر نیازش به جنگ طبیعت برود و نیازهای وهمی خود را از حلقوم آن بیرون بکشد و برای این کار مجبور است تکنولوژی‌های غول آسا طراحی کند، به امید آن که بر طبیعت غلبه کند، غافل از آن که با روبه‌رو شدن با بحران محیط‌زیست از زندگی طبیعی اولیه خود نیز محروم می‌شود.

حکومت ابزارها بر روان انسان

پیامبران الهی به ما آموختند رمز و راز زندگی سالم در روی زمین سادگی و قناعت است، حال چه امکان مصرف بیشتر، داشته باشیم، چه نداشته باشیم. زیرا سادگی و قناعت غیر از فقر و بخل است. سادگی و قناعت، آزادگی را به همراه دارد و روان انسان را به سوی هدف مهم خود رهنمون می‌شود. هر کس نسبت به شرایطی که دارد باید سادگی و قناعت را در همان شرایط و مخصوص آن شرایط رعایت کند، حال اگر با

دوچرخه می‌توان امورات خود را طی کرد، تبدیل دوچرخه به موتورسیکلت خروج از سادگی و قناعت است و به همان اندازه زندگی را پیچیده کرده است، همچنان که اگر کسی در شرایطی است که باید امورات خود را با ماشین سواری انجام دهد نباید به بهانه سادگی از دوچرخه استفاده کند و به همان اندازه از فعالیت مؤثر خود بکاهد. با این همه مشکل بشر امروز عموماً تلاش برای داشتن آن چیزی است که برای امور خود بدان نیاز ندارد، بیشتر به نفس داشتن مبتلا شده و عملاً وسایل اند که بر روان او حکومت می‌کنند و زبان حال آن‌ها این است که تو باید ما را داشته باشی، نه این که نیازهای منطقی‌ش، او را به داشتن آن وسایل راهنمایی کرده باشد. شرایط نجات از این معضل روحی رعایت سادگی و قناعت است، در چنین شرایطی چیزی را باید داشت، که نه روان انسان را منحرف می‌کند، و نه طبیعت را به بحران می‌کشاند.

تکنولوژی پیچیده علاوه بر آثار تخریبی که دارد، بر روح و روان بشر سوار می‌شود و عملاً انسان را اسیر خود می‌کند و با دعوت از مستشاران غربی جهت استفاده از آن تکنولوژی، اسارت خود را پنهان می‌کنیم ولی در عمل آن اسارت را محکم‌تر کرده‌ایم.

در زیر زرق و برق استفاده از تکنولوژی برتر متوجه نمی‌شویم چگونه فرهنگ خود را لگد مال می‌کنیم و در آینده با نسلی روبرو می‌شویم که هیچ تعهدی نسبت به فرهنگ ملی و دینی خود ندارد.

به ما آموخته‌اند سادگی، آسودگی آفرین و قدرت بخش‌ترین صفت است، چون انسان قدرتمند انسانی است که در اسارت نیازهای فراوان

نباشد. تولید انبوه و مصرف زیاد، هم خسارات روحی به بار می‌آورد و هم محیط زیست را تخریب می‌کند، با توجه به این نکته اگر با نگاهی عالمانه به زندگی غربی بنگریم به جای حسرت از آن زندگی، عبرت نصیب ما می‌شود تا راهی را که آن‌ها رفتند نرویم.

وقتی رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «بعد از من دنیایی به شما رو خواهد آورد که ایمان شما را می‌خورد همان‌گونه که آتش هیزم را می‌خورد»^۶ نشان می‌دهد اگر نسبت به دنیا و ابزارهای آن با فرهنگی خاص برخورد نکنیم به اسم پیشرفت جامعه خود را از صفای ایمانی محروم می‌کنیم.

آنس می‌گوید: «خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَىٰ أَصْحَابِهِ فَقَالَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ الْعَمَىٰ وَيَجْعَلَهُ بَصِيرًا إِلَّا أَنَّهُ مِنْ رَغَبٍ فِي الدُّنْيَا وَ طَالَ أَمَلُهُ فِيهَا أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَىٰ قَدَرِ ذَلِكَ وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا وَ قَصَرَ أَمَلُهُ فِيهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْمًا بَغَيْرِ تَعَلُّمٍ وَ هُدًى بَغَيْرِ هِدَايَةٍ إِلَّا أَنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي قَوْمٌ لَا يَسْتَقِيمُ لَهُمُ الْمُلْكُ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَ التَّجْبُرِ وَ لَا الْغِنَىٰ إِلَّا بِالْفَخْرِ وَ الْبُخْلِ وَ لَا الْمَحَبَّةَ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْهَوَىٰ إِلَّا فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ مِنْكُمْ فَصَبِرَ عَلَىٰ الْفَقْرِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَىٰ الْغِنَىٰ وَ صَبَرَ عَلَىٰ الْبُغْضَاءِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَىٰ الْمَحَبَّةِ وَ صَبَرَ عَلَىٰ الذُّلِّ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَىٰ الْعِزِّ لَا يُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ خَمْسِينَ صَدِيقًا»^۷

۶ - ترجمه کتاب جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۸.

۷ - مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۳۲.

روزی پیامبر خدا ﷺ با اصحاب خود، بیرون رفتند، آن حضرت رو به آن‌ها کرد و فرمود: کدام یک از شما حاضر است که خداوند کوردلی او را از بین ببرد، و او را بینا و بصیر گرداند؟ بدانید که هر کس شیفته دنیا باشد، و آرزوی دراز داشته باشد به همان اندازه، او را کوردل می‌سازد. و هر که در دنیا پارسا بوده، آرزوی دراز نداشته باشد، خداوند بدون آموزش او را علم و آگاهی دهد، و بدون راهنمایی او را هدایت کند. آگاه باشید که پس از من گروهی بیایند که سلطنت جز با کشتار و ستمکاری برای آن‌ها فراهم نشود، و بدون خودخواهی و بخل، توانگر نشوند، و جز به دلیل هواپرستی به یک دیگر محبت نکنند، بدانید که هر کس از شما آن زمان را درک کند و بر تنگدستی بسازد، در حالی که می‌توانسته است، توانگر شود و خصومت دیگران را تحمل کند، در حالی که امکان محبت بوده است، و بر ذلت و خواری بسازد، در صورتی که می‌توانست، عزیز شود، و در این کارها تنها رضای خدا را در نظر داشته باشد، خداوند اجر و پاداش پنجاه تن از صدیقین را به او مرحمت کند.

و یا فرمودند: «فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرُ أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ وَ لَكِنِّي أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ لَكُمْ الدُّنْيَا كَمَا بُسِطَتْ عَلَيَّ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا وَ تُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ»؛^۸ به خدا قسم من از تنگدستی برای شما نمی‌ترسم، بلکه می‌ترسم از این که دست شما بر مال دنیا باز باشد، همان طوری که مردم قبل از شما بودند، و شما در جمع آوری مال دنیا با هم - مانند پیشینیان - به رقابت برخیزید، و شما را نیز مانند آن‌ها به نابودی بکشاند.

همچنان که فرمودند: «دَعُوا الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَمَنْ أَخَذَ مِنَ الدُّنْيَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ أَخَذَ حَتْفَهُ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ»^۹ دنیا را به اهل دنیا واگذارید، و هر کس از دنیا بیش از مقدار نیازش برداشت کند، ناخودآگاه دست به نابودی خود زده است.

و نیز فرمودند: «سَيَأْتِي بَعْدَكُمْ قَوْمٌ يَأْكُلُونَ أَطْيَبَ الدُّنْيَا وَأَلْوَنَهَا وَ يَنْكِحُونَ أَجْمَلَ النِّسَاءِ وَأَلْوَنَهَا وَيَلْبَسُونَ أَلْيَنَ الثِّيَابِ وَأَلْوَنَهَا وَيَرْكَبُونَ فَرَسَ الْخَيْلِ وَأَلْوَنَهَا لَهُمْ بُطُونٌ مِنَ الْقَلِيلِ لَا تَشْبَعُ وَأَنْفُسٌ بِالْكَثِيرِ لَا تَقْنَعُ عَاكِفِينَ عَلَى الدُّنْيَا يَعُدُّونَ وَيُرْوَحُونَ إِلَيْهَا اتَّخَذُوهَا آلِهَةً مِنْ دُونِ إِلَهُهِمْ وَ رَبًّا دُونَ رَبِّهِمْ إِلَى أَمْرِهِمْ يَنْتَهُونَ وَ هَوَاهُمْ يَتَّبِعُونَ فَعَزِيمَةٌ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ لَازِمَةٌ لِمَنْ أَدْرَكَهُ ذَلِكَ الزَّمَانُ مِنْ عَقَبَ عَقَبِكُمْ وَ خَلَفَ خَلْفَكُمْ أَنْ لَأَ يُسَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَ لَأَ يَعُودَ مَرَضَاهُمْ وَ لَأَ يَتَّبِعَ جَنَائِزَهُمْ وَ لَأَ يُوقَّرَ كَبِيرَهُمْ فَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ أَعَانَ عَلَى هَدْمِ الْإِسْلَامِ»^{۱۰}

بعد از شما گروهی خواهند آمد که انواع غذاهای لذیذ را بخورند و با زیباترین زنان از طوایف مختلف ازدواج کنند و نرم‌ترین لباس‌ها را از انواع گوناگون آن‌ها بپوشند و بر تندروترین اسب‌ها از انواع مختلف آن‌ها سوار شوند، شکم‌هایی دارند که با اندک سیر نگردد و نفس‌هایشان به زیاد هم قانع نیست، در حالی که دنیا را مأوای خود قرار داده و راحتی را در آن می‌جویند، دنیا را پروردگار خود شمارند نه پروردگار جهان را، از انجام

۹ - مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۶.

۱۰ - مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۶.

فرمان خدا خودداری، و از هوای نفس پیروی کنند، بنا بر این فرض مؤکد از جانب محمد بن عبدالله ﷺ بر کسانی که آن زمان را- از نسل‌ها و فرزندان فرزندان- درک می‌کنند این است که؛ بر آن گروه سلام ندهند، از مریض‌هایشان عیادت نکنند، و از جنازه‌هایشان تشییع نکنند و بزرگان‌شان را احترام نکنند، و هر کس این کارها را بکند، بر نابودی اسلام کمک کرده است.

رسول خدا ﷺ در راستای قناعت به بعضی از اصحاب می‌فرماید: «كُنْ وَرِعًا تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ وَ كُنْ قَتِيعًا تَكُنْ أَشْكَرَ النَّاسِ وَ أَحَبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا»^{۱۱}

با ورع باش که عابدترین مردم باشی، قانع باش که سپاسگزارترین خلق باشی، هر چه را که برای خویش دوست داری همان را برای مردم دوست داشته باش تا مؤمن باشی.

آنچه در جمع‌بندی می‌توان گفت این است که در حدّ نیاز منطقی باید تلاش کرد ولی باید مواظب بود روح دنیا دوستی و حرص که فرهنگ غربی گرفتار آن است و تکنولوژی ناخودآگاه چنین روحیه‌ای با خود می‌آورد، بر ما حاکم نشود و راهکار نجات از آن روحیه همان نکته‌ای است که در حین بحث گذشت و آن توجه به توحید و گزینش تکنولوژی بر اساس هدف توحیدی است. در عینی که فرار از تکنولوژی را نیز چاره‌ی کار نمی‌دانیم ولی در اسارت تکنولوژی قرار گرفتن را هم خسارت بزرگی می‌شناسیم.

۷۰ گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه سوم

انسان پیشرفته، ابزار پیشرفته!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مِمَّا
أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام‌هایی چند نیستند که شما
و پدرانتان آن‌ها را نام‌گذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن‌ها
نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را
پرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

توحید؛ عامل رهایی از وهم

حضرت یوسف علیه السلام در آیه فوق بینش توحیدی را تبیین فرمودند و
روشن کردند علت سرگردانی ملت‌ها در پرستیدن چیزهایی است که با
خیالات خود ساخته و پرداخته‌اند و اسم‌هایی است که خودشان بر آن‌ها
گذارده‌اند بدون آن که هیچ حقیقت و واقعیتی داشته باشند، و لذا از طریق
پرستیدن آن‌ها به گرد اهداف و همی خود می‌گردند، زیرا واقعیت مطلق
مربوط به «واحد قهار» است و هر چیزی هم که واقعیت دارد پرتو نور

وجود حضرت رب‌العالمین است، و چیزی در عرض وجود خداوند نیست تا بتوان به عنوان وجودی مستقل از کمالات آن بهره‌مند شد، حال چه آن چیز بت باشد و چه پول و ثروت و چه تکنولوژی و مدرن‌ترین ابزار، هیچ کدام نمی‌توانند جای معبود یگانه عالم هستی را بگیرند. و در جلسات گذشته تا اندازه‌ای روشن شد که یکی از خصوصیات فرهنگ غربی شأن‌خدایی دادن به تکنولوژی است.

با توجه به تذکرات قرآن نسبت به روانکاوی تمدن‌های گرفتار بت‌پرستی می‌توان فهمید اگر معبودهای واهی را جای خدای حقیقی قرار دادیم با همان سرگردانی روبه‌رو می‌شویم که جهان امروز از طریق هدف‌قراردادن مدرن‌ترین تکنولوژی برای خود به‌وجود آورده است، انسان متجدد هر روز به دنبال مدرن‌ترین ابزار است و هیچ وقت هم ارضاء نمی‌شود و حضرت یوسف علیه السلام با مخاطب قراردادن آن دو زندانی به همین نکته اشاره فرمودند که: «يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^۲؛ آیا معبودها و رب‌های متفرق بهتر و نتیجه‌بخش‌اند یا خدای واحد قهار؟ وقتی دل انسان در گرو اهداف متعددی قرار گرفت که به هدفی واحد و متعالی ختم نمی‌شوند عملاً با زندگی پراکنده‌ای روبه‌روست که هیچ مقصدی در آن نیست و این همان روبه‌روشدن با بی‌ثمری مطلق است. در مقابل اهداف پراکنده، حیات توحیدی است که: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ که یک زندگی و راه و رسم پایدارماندنی غیر پراکنده است.

ما موقعی تأثیر و برکات زندگی توحیدی را می‌فهمیم که متوجه باشیم زندگی غیر توحیدی چگونه ملت‌ها و خانواده‌ها را ویران و مضمحل کرده است و اگر خداوند چنین بصیرتی را به ملتی داد، معلوم است سینه‌ی آن ملت را برای فهم توحید گشوده است.

وقتی هدف مقدسی در منظر انسان قرار گرفت که اولاً: واقعی است و نه وهمی، ثانیاً: کامل است نه ناقص، می‌تواند جایگاه هر چیزی را در زندگی خود درست تعیین کند و دیگر فریب زرق و برق ابزارهای پیشرفته‌ی دنیا را نخورد. مثلاً وقتی مقصد شما تهران است هرگز زیبایی‌های ماشینی که می‌خواهد به شیراز برود موجب نمی‌شود که شما سوار آن شوید، ولی وقتی ماشینی پیدا شد که می‌خواهد به تهران برود، اگر هم به زیبایی ماشینی که به شیراز می‌رود نباشد، باز سوار می‌شوید تا به مقصد خود برسید، چون هدف شما مشخص است و تنها ابزاری برای شما ارزش دارد که شما را در رسیدن به هدف کمک کند. ولی اگر هدف خاصی نداشته باشید هر پیشنهادی را می‌پذیرید در حدی که صرف آن که این ماشین زیباتر است برای شما پذیرفتنی است حالا کجا می‌خواهد برود برای شما مهم نیست، چون هدف مهمی را دنبال نمی‌کنید. امروز تکنولوژی با انواع شکل‌ها و صورت‌ها چنین بلایی را بر سر جوامع غیر توحیدی آورده است و لذا عنان زندگی آن‌ها را به دست گرفته و آن‌ها را هر جا که می‌خواهد می‌برد. به اسم تکامل در ابزار معنی زندگی عوض می‌شود و ملتی کامل است که مدرن‌ترین ابزار را داشته باشد،

هرچند از نظر فضائل اخلاقی در پایین‌ترین درجه قرار گیرد چون ملاک، کمال ابزار مدرن است و دیگر هیچ.

وقتی قرب الهی مقصد شد و به عنوان یک هدف واقعی مدّ نظر ما قرار گرفت، فقط به وسایلی نظر داریم که ما را به هدف واقعی سوق می‌دهند و در این صورت وسایل وهمی و وهم‌زا در زندگی ما نقش آفرین نیستند و به خوبی متوجه وهمی بودن آن‌ها می‌شویم. چون هدفی واقعی مدّ نظر ما است و کمالات غیر واقعی و وهمی نمی‌توانند ما را به آن هدف برسانند.

قرآن می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۳ و هر آنچه به شما داده شده است کالای زندگی دنیا و زیور آن است و آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است آیا نمی‌اندیشید.

علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» در تفسیر این آیه می‌فرماید: آنچه از متاع زندگی دنیا به شما داده شده متاع زندگی دنیا و زینت آن است و زندگی دنیایی آن‌ها را زینت داده یعنی همان زندگی زودگذر به این‌ها ارزش داده است، در حالی که آنچه نزد خداست و در اثر هدایت الهی به دست می‌آورد دارای نتیجه پایدار است. اگر از وهمی که در اثر مقصدگرفتن زندگی دنیایی به دست آمده، آزاد شوید و تعقل کنید متوجه این حقیقت بزرگ می‌شوید.

نه این ابزارهای به ظاهر زیبا برای شما پایدار است و نه نیاز شما به آن‌ها جاودانه است. شما در زندگی دنیایی براساس نیازهای این زندگی

ابزارهایی را بر می‌گزینید تا بتوانید زندگی کنید ولی در قیامت و در آن شرایط جدید نیازهای دیگری دارید که این ابزارها نمی‌توانند آن‌ها را برآورده سازند، مضافاً این‌که زیبایی‌های آن‌ها به جهت زندگی دنیایی است. حال اگر وسایل ارتباط با خدا را در شخصیت خود شکل نداده باشید و از طریق عبادات و معارف دینی شرایط قرب به مقصد اصلی را برای خود فراهم نکرده باشید در بی‌هویتی آزاردهنده‌ای قرار خواهید گرفت که صورت بیرونی آن همان جهنمی است که قرآن در وصف اهل آن می‌فرماید: «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى»؛^۴ نه شرایط مردن در آن فراهم است و نه امکان زندگی. زیرا از ابتدا در دنیا به هدفی مقدس و پایدار دل نبستیم، در حالی که فطرت و جان ما در طلب حقیقتی پایدار و متعالی است، با این حال اهداف و همی روح و روان بسیاری از انسان‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده و زمینه تأثیر فرهنگ و هم‌زده غربی را در خود فراهم آورده‌اند. در ادامه فرمود: «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى»؛ آنچه نزد خدا است با ثمر و واقعی است و می‌توان از آن در راستای به ثمر رساندن زندگی بهره‌های فراوان برد، نه ابزارهایی که تنها، شما را به اهداف دنیایی می‌رساند، و در نهایت ناپایداری و بی‌ثمری خواهد داشت.

حال اگر جهت زندگی انسان آخرتی شد و نظر جان خود را به حقایق پایدار ابدی انداخت، دیگر آنچه برای زندگی دنیایی زینت است نمی‌تواند برای او جذاب باشد و او را فریب دهد. همچنان که شعار «دوره حرف‌های دینی گذشته است» برای چنین انسان‌هایی تأثیرگذار نیست،

چون بحث از اصیل‌ترین بُعد انسان یعنی هدف ابدی او در میان است و لذا اگر دوره همه چیز بگذرد دوره این حرف نمی‌گذرد.

آفات اهداف ناپایدار

فرهنگ مدرنیته گرفتار اهدافی شده که به واقع دائماً گذرا است و لذا سایر زندگی‌ها را نیز از همان دیدگاه می‌نگرد و به جای مطالعه بر روی حقیقت سخن انبیاء با اتهام آن که این حرف‌ها گذرا و حرف‌های آخوندها است عملاً فرورفتن خود را در ظلماتی که برای خود ساخته عمیق‌تر می‌کند و سعی می‌کند فضایی بسازد که حق و باطل در هم بریزد و سیاهی بطلان فرهنگ مدرنیته آشکار نگردد.

ابتدا تاریخ را طوری تفسیر کردند که تکامل بشری به معنی تکامل در ابزار تولید تلقی شد و تاریخ تمدن به عصر سنگ و مفرغ و مس و آهن و ... تقسیم شد، گفتند عصر حجر یعنی عصری که انسان ابزارش را از سنگ می‌ساخته و انسان عصر مفرغ، از او پیشرفته‌تر است، زیرا ابزار تولیدش از سنگ به مفرغ تکامل یافته. در این تحلیل بی‌پایه اولاً: هر ملتی هراندازه هم فرومایه باشد همین که ابزار تولیدش پیشرفته‌تر از ملت قبلی است، کامل‌تر است، حتی اگر آن ملت قوم لوط باشد با آن‌همه رذائل اخلاقی، و هر ملتی که ابزار تولیدش مربوط به گذشته است غیر کامل است، هرچند پیامبر خدا یعنی حضرت آدم علیه السلام باشد.

اگر بخواهیم شرایط تاریخی خود را درست بشناسیم و به اصطلاح بفهمیم در کجای تاریخ هستیم و رسالت خود را در حال حاضر درست

تشخیص دهیم و راه برون رفت از معضلات برایمان گشوده شود و به عبارت دیگر اگر بخواهیم زیبایی‌ها و زشتی‌های حقیقی را از زیبایی‌ها و زشتی‌های وهمی درست تشخیص دهیم یک راه بیشتر نداریم و آن این که هدف زندگی را توحیدی و الهی کنیم و با تمام وجود نظر به آن یگانه مطلق که نور سماوات و ارض است بیندازیم تا جایگاه خود و جایگاه همه چیز درست روشن شود. با نگاه توحیدی نیازهای حقیقی از نیازهای کاذب جدا می‌شود و زینت‌های وهمی از زینت‌های حقیقی تفکیک می‌گردد و عمر و انرژی ما صرف نیازهای کاذب و زینت‌های وهمی نمی‌شود که پس از مدتی با پوچی خود روبرو شویم و گرفتار لابلایگری فکری گردیم و سرنوشت خود را به هرچه پیش آمد بسپاریم.

اراده عمومی مردمان در فرهنگ غربی ابتدا به این نتیجه رسید که راه زمین از آسمان بریده است و خدا با بشر گفتگویی ندارد و ما باید امور خود را با عقل بشری یا مکتب «راسیونالیسم» سر و سامان دهیم و به این امید از قرن پانزدهم به بعد زندگی را شروع کرد و با تکیه بر عقل بشری، جلو آمد و تمدن جدید را شکل داد ولی چند قرنی نگذشت که طلیعه ناکامی آن فکر و فرهنگ ظاهر گشت. ابتدا بسیار تلاش کرد شکست را باور نکند ولی فاجعه بزرگ‌تر از آن بود که بتوان نادیده گرفت. حال با روح و روحیه‌ای به سر می‌برد که سرنوشت خود را به هر چه پیش آید سپرده است، بدون هیچ امیدی به آینده. غافل از این که ناکامی‌اش را باید در انصراف از نظر به توحید حق جستجو کند تا سروش الهی در روح او

بدمد که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۵ خداوند اجر نیکوکاران، یعنی مؤمنینی را که عمل صالح انجام می‌دهند، ضایع نمی‌کند تا پس از مدتی با ناکامی برنامه‌ها روبه‌رو شوند. وقتی هدف ملّتی واقعی‌ترین واقعیات، یعنی خدای هستی‌بخش شد، کوچک‌ترین حرکتی که به آن واقعیت مطلق متصل شد، پایدار می‌ماند. به گفته‌ی الکساندر سولژ نیستین: «تمایلِ مدام افزون‌طلبی و دست‌یابی به زندگی بهتر و کوشش در راه آن، سیمای بسیاری از انسان‌های غربی را آکنده از نگرانی و حتی یأس و سر خوردگی ساخته است... امروزه رفاه در جوامع غربی به تدریج نقاب مهلک خود را از چهره بر می‌گیرد... اگر انسان فقط زاده شده است که خوش باشد، پس به دنیا نیامده است که بمیرد، ولی از آن جا که جسمش محکوم به فنا است، پس باید بیشتر وظیفه‌ای معنوی داشته باشد تا فرو رفتن در زندگی روزمره»^۶.

اگر جایگاه دنیایی خود را در یک نگاه توحیدی درست تعریف کنیم در انتخاب‌های زندگی فریب نخواهیم خورد. مسلّم است که ما در این دنیا آمده‌ایم تا استعدادهای قرب به خدا را از حالت بالقوه به حالت بالفعل در آوریم و خود را شایسته زندگی در ابدیتی بکنیم که ما هستیم و تجلیات اسماء الهی، به زبان دیگر ما در دنیا آمده‌ایم تا قیامتی شویم و چنین مورد خطاب قرار گیریم که «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً

۵ - سوره هود آیه ۱۱۵.

۶ - الکساندر سولژ نیستین، مقاله جهانی از هم گسیخته.

مَرْضِيَّةٌ ﴿۷﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿۸﴾ وَاَدْخُلِي جَنَّتِي ﴿۹﴾؛ ای نفسی که نسبت به پروردگار خود به مقام اطمینان و آرامش رسیده‌ای، در حالی که خدا از تو راضی است و تو از او، به سوی پروردگارت برگرد، داخل شو در زمره‌ی بندگان خاص من، داخل شو در جنت مخصوص من. و از طریق این خطاب تا ابد در زیر پرتو انوار الهی در عالی‌ترین بقاء، سرمست کمال باشی. پس دنیا مقصد نیست ولی زمینه تعالی هست، مثل نفس کودکی که در رحم مادر خود را آماده زندگی بیرون از رحم می‌کند، برای خود ریه و چشم و معده می‌سازد که در بیرون از رحم از هوا استفاده کند و چیزها را ببیند و غذاها را هضم کند، و گرنه با خروج از رحم نمی‌تواند ادامه حیات دهد، اگر قلب خود را در دوران جنینی تکمیل و آماده نکند در اولین ساعات زندگی بیرون از رحم می‌میرد. همین طور سختی‌های بعد از زندگی دنیایی برای کسی که دنیا را مقصد گرفت و خود را آماده شرایط ابدی نکرد به صورت جهنم و فشارهای مربوطه ظهور می‌کند، آن هم سختی‌ها و فشارهای ابدی، در موطنی دارای قرار و ثبات.

عالم ماده طبق برهان حرکت جوهری سراسر حرکت و تبدیل قوه به فعل است، بر عکس عالم قیامت که موطن فعلیت و ثبات است، پس عالم قیامت تنها جایی است که می‌تواند مقصد باشد، چون تغییر در آنجا نیست که اگر آن را مقصد گرفتی از دستت برود. وقتی روشن شد جهان ماده عین سیر به سوی مقصد است و خودش مقصد نیست، برعکس نظام غیب که می‌تواند مقصد باشد روشن می‌شود که مقصد ما قیامت است و برای

قیامتی شدن به این دنیا آمده‌ایم، حال اگر دنیا که باید وسیله سیر به سوی هدف باشد خودش مقصد شد همه چیز وارونه می‌شود و هر انتخابی که انجام دهیم انتخابی معکوس خواهد بود و نتیجه معکوس به بار می‌آورد، آنچه فکر می‌کنیم زیبایی است زشتی است و آنچه فکر می‌کنیم عامل آرامش است وسیله ناآرامی می‌شود. به همین جهت گفته‌اند: «غرب همواره ناآرام و ناراضی است، سعی می‌کند به استثناها امکان وجود بدهد و به همان اندازه باید برای حفظ آن انرژی صرف کند» چون هدف اصلی را که در ثبات و قرار است، رها کرده و با هدف قراردادن مدرن‌ترین تکنولوژی، همه چیز را وارونه می‌بیند و از این نکته غافل است که بشر همیشه بیش از آن که مشکل بیرونی داشته باشد مشکل درونی دارد. در حالی که انسان با نظر به غیب و پایداری و ثبات آن عالم دیگر به راحتی مفتون مدرن‌ترین تکنولوژی نخواهد شد و در فضای حضور در محضر حق، بررسی کند که این زندگی چه نوع تکنولوژی را اقتضا می‌کند.

حقیقت و مجاز

وقتی توانستیم با نظر به هدف واقعی و حقیقی، اعتبار و مجاز را از حقیقت باز شناسیم، می‌فهمیم چگونه از اعتباریات استفاده کنیم و آن‌ها را حقیقت نپنداریم. عموماً زندگی زمینی دارای دو جنبه «حقیقت» و «مجاز» است، مجاز یا اعتبار آن جنبه‌هایی از زندگی است که در راستای ارتباط با بقیه و یا نیاز به بقیه ایجاد می‌شود، مثل پدر بودن بنده که در راستای فرزندانم معنی دارد، در حالی که اگر بنده فرزندی نداشتم پدر بودن من

هم معنی نداشت، یا مثل قدرتمندبودن فلان آقا که در راستای سنگین بودن پدیده‌ها معنی می‌دهد، حال در قیامت که به این معنی سنگینی نداریم، پس قدرتمندبودن او هم بی معنی می‌شود، همچنان که ثروتمندبودن ثروتمندان در جایی معنی می‌دهد که کالاها را در ازاء پول به افراد می‌دهند. همه این عنوان‌ها مثل پدر بودن یا قدرتمندبودن و یا ثروتمندبودن و بسیاری دیگر از این قبیل عنوان‌ها به خودی خود حقیقتی در خارج ندارند و در راستای ارتباط با غیر حاصل می‌شوند و به عبارت دیگر واقعیتی در خارج نیستند. پدر بودن بنده غیر از موجودبودن بنده است، با تولد فرزندانم به موجودیت من چیزی اضافه نمی‌شود ولی در ذهن نسبتی بین من و آن کودک پدید می‌آید که آن نسبت را تحت عنوان «پدر» بودن بنده می‌شناسند و این قاعده‌ی همه عنوان‌های اعتباری است. بر عکس عنوان‌های حقیقی که واقعاً در خارج از ذهن ما موجودیت دارند، و آن موجودیت جدا از هر نسبتی موجود است و با خلقت الهی واقع و موجود می‌شود.

عنوان‌هایی اعتباری با ظهور قیامت تماماً رخت بر می‌بندند و هیچ می‌شوند.^۸ هم اکنون نیز به همان اندازه که نظیران به هدف حقیقی یعنی خداوند باشد، متوجه مجاز بودن اعتباریات خواهیم شد و در عین استفاده از آن‌ها، آن‌ها را حقیقی نمی‌دانیم بلکه وسایلی جهت رفع نیازهای زندگی

۸- قرآن در رابطه با از بین رفتن نسبت بین آشنایان می‌فرماید: «فَلِإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَسْتَأْذِنُونَ»؛ پس آنگاه که در صور دمیده شود دیگر میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر سؤال هم نمی‌کنند.

به‌شمار می‌آوریم که البته این موضوع در مورد اهل دنیا درست بر عکس است، به طوری که دنیا و وسایل دنیایی و عنوان‌های دنیایی را به جدّ حقیقی می‌پندارند و خدا و قیامت را ساخته ذهن انسان‌ها می‌دانند و چون از این دنیا به آن دنیا منتقل شدند تمام وجودشان به بحران می‌افتد، با شرایطی روبه‌رو می‌شوند که بیش از آن توان تصور آن‌را هم نداشته‌اند.

کافی است انسان نگاه خود را توحیدی کند تا تمام حرص‌های اهل دنیا از جانش فرو ریزد. غرب تلاش کرد با غفلت از غیب و قیامت، مرگ را بمیراند و در عمل آن عالم را نادیده بگیرد، در نتیجه همه زندگی‌اش در پای فرار از مرگ، نابود شد. با ساخت تکنولوژی‌های مهیب خواست با مرگ مقابله کند و در نتیجه با مرگی سخت‌تر روبه‌رو شد که با یک بمب خوشه‌ای هزاران نفر به کام مرگ رفتند، و در جنگ جهانی دوم بیش از چهل میلیون از مردم اروپا با همین تکنولوژی به کام مرگ فرستاده شدند. «جامعه‌ای که به دستورات انبیاء پشت کرد و خواست صرفاً با قوانین بشری خود را اداره کند، بدون آن که به اهداف والاتری بیندیشد، نمی‌تواند از تمام امکاناتی که برای بشر گذارده‌اند استفاده کند و در نتیجه فاجعه می‌آفریند.» زیرا مجاز را به جای حقیقت گذاشت و ایمان و عمل مناسب ایمان - یعنی عمل صالح - را از صحنه زندگی خارج کرد.

سنت بحران شکوه قارونی

وقتی مجاز را حقیقت بپنداریم روحیه‌ای پیدا می‌کنیم که حسرت زندگی قارونی را خواهیم خورد و قرآن در وصف چنین روحیه‌ای

می فرماید: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛^۹ چون قارون با آن همه ثروت و خدَم و حشم به میان جمع مردم آمد آن‌هایی که زندگی دنیایی برایشان اصالت داشت آرزو کردند ای کاش ما هم مانند آنچه به قارون داده شد داشتیم که او در بهره‌مندی بزرگی است. «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُفَاخَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ»؛^{۱۰} اندیشمندان واقعی به آن‌ها گفتند وای بر شما! بهره‌ای که می‌توان از بندگی خدا برد بسیار بهتر و مفیدتر است برای کسانی که اهل ایمان و عمل صالح باشند، البته این توفیق و بصیرت را به کسانی می‌دهند که در دین‌داری پایدار و شکیباشند «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ»؛^{۱۱} تا این که خداوند او و همه ثروتش را در زمین فرو برد، در حالی که با آن همه یار و یاور هیچ کمکی نتوانستند به او بکنند و خدا هم به او کمکی نکرد.

سنت فروریختن شکوه زندگی قارونی، سنتی لایتغیر است و اگر هوشیار باشیم به جای حسرت از زندگی غربی باید عبرت گرفت که چگونه غفلت از معبود حقیقی، ملتی را به نابودی نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند. در آیات فوق ملاحظه فرمودید که مردم معمولی حسرت شکوه قارون را می‌خوردند ولی اهل ایمان در اوج قدرت و شکوه قارونی متوجه

۹ - سوره قصص، آیه ۷۹.

۱۰ - همان، آیه ۸۰.

۱۱ - همان، آیه ۸۱.

ارزش و عظمت چیز دیگری بودند و حرفشان آن بود که «ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا»؛ آن بهره‌ای که برای مؤمنین از طرف خدا می‌رسد فایده دارد. قرآن در ادامه می‌فرماید: «وَأَصْبِحَ الَّذِينَ تَمَنُّوا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَأَنَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ»^{۱۲} پس از نابودی ثروت و شکوه قارون تازه آن عده‌ای که حسرت او را می‌خوردند به هوش آمدند که وای! گویا خدا می‌داند به چه کسی چه اندازه از ثروت بدهد و اگر به ما چون قارون ثروت داده بود با این روحیه غیر ایمانی، ما هم طعمه زمین می‌شدیم، وای که انگار کافران به نتیجه‌ی تلاش خود نمی‌رسند. جالب است با این که با چشمان خود بی‌ثمری زندگی دنیایی را دیده‌اند باز تماماً قلبشان تصدیق نمی‌کند و لذا می‌گویند گویا و انگار چنین و چنان است.

یک نگاه به روابط امروز دنیا کافی است تا ما متوجه شویم عمر بشر چگونه دارد صرف گشودن گره‌هایی می‌شود که تکنولوژی پدید آورده است، حال باید پرسید چه کسی باید گره‌های روح و روان انسان را بگشاید؟ فرهنگ غربی تمام فرصتی که انسان باید خود را احیاء کند صرف تکنولوژی و گشودن گره‌های ناشی از تکنولوژی کرد.

داند او خاصیت هر جوهری در بیان جوهر خود چون خری
 قیمت هر کاله دانی که چیست قیمت خود را نداند ابلهی است

در فرهنگ غربی به جای آن که افق حیات انسان‌ها یافتن استعدادهای روحانی آن‌ها باشد و این که متوجه شوند چگونه پنجره‌ی دل را به راه‌های بیکرانه معنویت بگشایند، افق حیات خود را به سوی صورت‌های مدرن‌تر تکنولوژی قرار داده‌اند و ناخودآگاه بر هر چه بی‌نتیجه‌تر کردن زندگی حقیقی اصرار می‌ورزند. در حالی که ظرفیت طبیعت طوری برای همه انسان‌ها آماده شده که با قناعت و سادگی می‌توانند از آن استفاده کنند و چنین روحیه‌ای در بشر ظهور نخواهد کرد مگر با جهت‌گیری توحیدی و سیردادن روح به سوی عالم معنویت. و گرنه روح فزون‌خواهی حاکم بر تکنولوژی هر روز ما را با بحرانی جدید روبرو می‌کند که باید همه فرصت خود را در گشودن گره‌های آن بحران صرف نمائیم و باز بحرانی دیگر و باز فرصت‌سوزی دیگر.

ظرفیت طبیعت

به تعبیر قرآن روح اهل کفر روح افتخار بر اسراف است «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا»^{۱۳} می‌گوید من مال زیادی را از بین می‌برم. و این نوع مصرف‌زدگی را شاخصه رشد نشان می‌دهند تا حیات تکنولوژی فزون‌خواه ادامه یابد، در حالی که شاخصه حیات دینی «قناعت» است و «سادگی».

روح حاکم بر تکنولوژی و ریخت و پاش‌های فرهنگ غربی به جهت امکاناتی است که با استعمار سایر ملل و چپاول ثروت ملت‌ها برایشان پیش

آمد و چنانچه سایر ملل تحت تأثیر مصرف‌زدگی غربی قرار نمی‌گرفتند و «قناعت» و «سادگی» را انتخاب می‌کردند مسلّم تمام شکوه ظاهری غرب فرو می‌ریخت. و امروز هم نجات ملت‌ها از ظلمات مدرنیته را باید در آموزه‌های دینی دنبال کرد و با برنامه‌ریزی مناسب و با توجه به این که طبیعت ظرفیت اسراف‌کاری‌ها را ندارد، آینده را از آن خود کرد و شرایط عبور از فرهنگ مدرنیته به سوی تمدن اسلامی را پدید آورد. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اگر کسی برای غسل کردن بیش از یک صاع - حدود سه کیلو- آب مصرف کرد خلاف سنت من عمل کرده.»^{۱۴} از این روایت بر می‌آید که روح انسان موحد اجازه نمی‌دهد مصرف‌زدگی بر زندگی‌اش حاکم باشد، حال چه تولیدش بیش از مصرفش باشد و چه نباشد. چه در منطقه‌ای زندگی کند که دارای آب فراوان باشد و چه در منطقه خشک و کویری زندگی کند. مصرف زیاد روح را می‌میراند و انسان را گرفتار مصرف‌زدگی می‌کند، مضافاً این که طبیعت ظرفیت اسراف‌کاری در هیچ‌چیزی را ندارد.^{۱۵}

اگر فرهنگ غرب در ظاهر برنامه‌ریزی دارد ولی برنامه‌ریزی آن فرهنگ برای تخریب طبیعت و استعمار و چپاول سایر ملل بوده و این برنامه‌ریزی آن چیزی نیست که بتواند ملّتی را نجات دهد، چیزی

۱۴ - وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۸۲

۱۵ - یک نوزاد متولد ایالت متحده؛ ۲ برابر نوزاد سوئدی، ۳ برابر نوزاد ایتالیایی، ۱۳ برابر نوزاد برزیلی، ۳۵ برابر نوزاد هندی، ۱۴۰ برابر نوزاد بنگلادشی و ۲۸۰ برابر نوزادی که در چاد، روآندا، هائیتی یا نپال متولد می‌شود، سربار محیط زیست است. (افسانه‌ی توسعه، اسوالدو دیوررو، ص ۹۰).

نمی‌گذرد که آرام آرام صدای شکستن استخوان‌های آن تمدن به گوش خواهد رسید. سنت الهی چنین است که اسراف و ظلم، عامل بی‌ثمری و اضمحلال خواهد بود و از طرف دیگر تا هوس‌های انسان‌ها به کمک دین الهی در کنترل نیاید، اسراف روز به روز گسترده‌تر می‌شود تا به سقوط انتهایی ختم شود، و چون امیدی به بازگشت به دین در کلیت فرهنگ غربی در میان نیست باید منتظر سقوط این تمدن بود.

حضرت یوسف علیه السلام فرمودند: دینِ قیَم و تمدن پایدار را باید در هدفی نورانی که همان بندگی خداست، دنبال کرد و لذا ما باید به جای تبلیغات مبالغه‌آمیز برای ماشین و صنعت و ایجاد محبت‌های کاذب به تکنولوژی و رفاهِ تکنیکی، ارزش‌های اخلاقی اسلام را وارد مناسبات اجتماعی نمائیم و در عین به صحنه آوردن تکنولوژی بومی، رویکرد و جهت‌گیری خود را به هدفی غیر از هدفی که تکنولوژی غربی برای بشر ترسیم می‌کند، سوق دهیم. توجه مردم را بیش از حدّ به تکنولوژی غربی جلب کردن بدون آن‌که از عیب‌های بی‌اندازه آن سخن بگوئیم، عملاً ملت را به سوی ورطه‌های بحران خواهیم کشاند.

قربانی شدن دین

باید غفلت نکنیم که هر تکنولوژی بر اساس فرهنگ و هدفی خاص ساخته شده و در هر جا آورده شود ناخودآگاه روح خود را نیز با خود می‌آورد و لذا تصور آوردن تکنولوژی غربی بدون به صحنه آوردن روح حاکم بر آن، تصور ساده‌اندیشانه‌ای است که در ذهن فقط تحقق آن

ممکن است ولی در عمل ما با چیز دیگری روبرو خواهیم شد. غرب با رویکردی که به تکنولوژی داشت بدون آن که بخواهد، سخت از دین فاصله گرفت و یا به تعبیر دیگر دین را در پای تکنولوژی قربانی کرد، تا آنجایی که گفتند ارباب کلیسا نباید سخنانی بگویند که موجب توقف صنعت شود، و لذا روح صنعت موجود، روح کنارزدن تعهد دینی است و هر جا هم که وارد شود با همین روحیه وارد می‌شود.

ابتدا حرفشان این است که تکنولوژی و صنعت تضادی با دین ندارد، ولی در عمل آنچه‌ان اهداف حاکم بر صنعت عمده می‌شود که جایی برای جهت‌گیری دینی در جامعه نمی‌ماند و حساسیت نسبت به معاد و ابدیت آنچه‌ان مورد غفلت قرار می‌گیرد که در عمل گویا چنین آینده‌ای برای انسان تکنولوژی زده وجود ندارد. و چنین روحیه‌ای برای ملتی که تلاش کرده با به صحنه آوردن حکومت اسلامی در زندگی‌اش، دستورات الهی را در زندگی حاکم کند و جهت خود را به سوی اهداف الهی معطوف دارد، سخت خطرناک است، و اگر از روح حاکم بر تکنولوژی غافل شویم و بدون هیچ گزینش و کنترلی تسلیم آن گردیم از اسلام و حکومت اسلامی جز پوسته‌ای بی‌روح نخواهد ماند و زحماتی که در پدیدآوردن نظام اسلامی صرف شده با ناکامی همراه خواهد شد. که از وقوع آن به خدا پناه می‌بریم.

ابتدا باید روشن شود ادامه شیوه رشد و توسعه‌ی مطرح در فرهنگ غربی، ادامه زندگی روی زمین را غیر ممکن می‌کند و وقتی بر نظام صنعتی ما روح توحیدی و جهت‌گیری الهی حاکم نباشد، در اوج پیروزی

صنعتی با ناکامی ناخواسته روبه‌رو خواهیم شد و نیز باید بدانیم اختلال در رابطه میان خدا و انسان به اختلال در رابطه میان انسان و جهان آفرینش می‌انجامد. در حالی که وقتی حکم حضرت حق تعالی در تمدنی حاکم باشد، انسان بیش از آن که توجهش به ظاهر دنیا گردد، توجهش به باطن هستی است، و به جای آن که بخواهد در عالم دست به تسخیر بزند، سعی می‌کند خود را دگرگون سازد تا شایسته قرب الهی شود و با جهانی بسیار گسترده‌تر از جهان ماده مرتبط گردد. بشر غربی به سبب بی‌توجهی به امور قدسی، به جای این که به خویشتن خویش بپردازد، تمام سعی خود را به تغییر عالم خارج معطوف داشت.

در رویکرد به تمدن اسلامی همه تلاش آن است که انسانی کامل به صحنه آید و همه مناسبات بشر با حاکمیت حضرت بقیة الله علیه السلام تنظیم شود، ولی متأسفانه در عمل نظرها به سوی تمدنی است که سعی دارد فرهنگی را بر ما تحمیل کند که بیش از حد عالم خارج را تغییر دهیم، و بنده امیدوارم بتوانیم خود را از این عدم تعادل آزاد نماییم، تا در عین استفاده از تکنولوژی، رویکرد ما به سوی هدفی دیگر باشد و بر اساس آن هدف اولاً: انتخاب‌های ما مدیریت شده خواهد بود. ثانیاً: چون هدف ما هدفی مقدس است از تحمیل فرهنگ جاری در تکنولوژی غربی کمتر آسیب خواهیم دید.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه چہارم
تکنولوژی؛ فرهنگ یا ابزار!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مِمَّا
أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

آنچه شما به جای خدا می‌پرستید جز نام‌هایی چند نیستند که شما
و پدرانتان آن‌ها را نام‌گذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن‌ها
نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را
پرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

برکات بصیرت توحیدی

آنچه موجب شده که هنوز در آیه مذکور تأمل داشته باشیم قسمت
آخر آیه است که می‌فرماید: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ نکته اخیر
می‌رساند که این آیه پیامی فوق فهم روح اکثر جامعه‌ی بشری دارد و
موضوع آن مهم‌تر از آن است که به راحتی بتوان بدان دست یافت.
خداوند بصیر، بصیرتی خاص به انبیاء خود می‌دهد و آن‌ها با تلاش زیاد
سعی می‌کنند آن بصیرت را در اختیار بشریت قرار دهند و از آن طریق افق

زندگی آن‌ها را به چیزی بالاتر از روزمرگی‌ها بکشانند. شاید تا حدی در جلسات گذشته عزیزان متوجه شده باشند افق توحیدی چه اندازه در جهت‌گیری انسان‌ها در زندگی، و انتخاب اجزاء زندگی مؤثر است. **إن شاء الله** متوجه شده‌اید که تفکر توحیدی چیزی نیست در کنار زندگی، بلکه بصیرتی است که همه زندگی را در بر می‌گیرد، به طوری که با آن بصیرت هر چیزی معنا و شخصیت خاص خود را داراست که بدون بصیرت توحیدی دارای آن شخصیت نیست. مثل تکنولوژی مدرن که در بیرون از بصیرت توحیدی به عنوان هدف نگریسته می‌شود، در حالی که در بصیرت توحیدی هرگز چنین شخصیتی نمی‌توان برای آن قائل شد.

بصیرت توحیدی نه آنچنان است که فقط محدود به پدید آوردن اسباب زندگی دنیایی باشد، و نه آنچنان است که نسبت به اسباب زندگی دنیایی بی تفاوت باشد و ذهن و ذکر ما را صرفاً به قیامت معطوف دارد و هیچ بصیرتی نسبت به زندگی دنیایی و وسایل آن به ما ندهد. وقتی ما معتقدیم توحید یکی از اصول دین است، پس معتقدیم نگاه توحیدی در جای‌جای زندگی نقش تعیین‌کننده دارد و هیچ پدیده و حرکتی خارج از آن نگاه نمی‌تواند وجودی مستقل داشته باشد. با توجه به غیر قابل محسوس بودن حقیقت توحید است که حضرت یوسف علیه السلام پس از طرح نگاه توحیدی در آخر آیه فرمود: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی ای مردم مسئله عمیق‌تر از آن چیزهایی است که به راحتی در دسترس اندیشه‌ی شما قرار گیرد، بینشی است که باید مافوق امور جزئی زندگی آن را بیابید و با آن زندگی کنید و اگر امور جزئی زندگی را در حیطه

نگاه توحیدی جای ندهید همان امور جزئی، زندگی تان را بازی می‌دهد. به طوری که تکنولوژی به جای آن که در خدمت بشر قرار گیرد، بشر را در خدمت خود خواهد آورد. این مسئله در همه‌ی امور ما صادق است که اگر نگاه توحیدی در زندگی نیاید همه چیز ما را به بازی می‌گیرد و بشر گرفتار اضطراب و پوچی می‌شود. به طوری که اریک فروم می‌گوید: «نیمی از تخت‌های بیمارستان‌های آمریکا در اشغال بیماران روانی است» و هم او می‌گوید: «در قرن نوزدهم مسئله این بود که «خدا» مرده است، در قرن بیستم مسئله این است که «انسان» مرده است، زیرا که تمدن جدید نتوانسته نیازهای عمیق انسانی را بر آورده کند» یا آقای ماکس پلانک می‌گوید: «پیروزی خدانشناسی نه تنها به معنای ویرانی فرهنگ، بلکه به معنای نابودی هرگونه امید به آینده است».

حرف بسیاری از اندیشمندان غربی که جامعه‌ی آن‌ها با غفلت از هدف الهی، اهداف تکنولوژی را هدف خود قرار دادند، این است که «نیازهای اصلی انسان نیازهای معنوی است و نه مادی، و راه حل مشکلات را نه از طریق مادیات بلکه از طریق معنویات باید آغاز کرد. این که امروز انسان دیوار انسان شده و یأس گسترده‌ای در جامعه غربی حاکم است، همه و همه نتیجه طبیعی حاکم شدن روح مادی است.» از این جملات بر می‌آید که وقتی هدف توحیدی مورد غفلت قرار گرفت بشر چگونه در تمام ابعاد احساس شکست می‌کند و این عبرت را به ما می‌دهد که بیش از آن که از سر حسرت به جامعه غربی بنگریم با چشم عبرت‌بین آن را نظاره کنیم تا به آن ورطه هلاکت بار گرفتار نشویم.

روح غربی و گرایش اسلامی!

بصیرت توحیدی اقتضا می‌کند به جای نزدیک کردن زندگی به غرب، تلاش کنیم از آن فاصله بگیریم و زندگی را از خود شروع کنیم تا نسیم جان‌فزای توحید، زندگی ما را جهت دهد و به نشاط آورد. زندگی امروزین ما مخلوطی است از روح غربی و گرایش اسلامی و لذا بهره‌لازم را از اسلام نمی‌بریم. شرط نجات از مصیبتی که بر ما وارد شده است، نگاه صحیح به فرهنگ غربی و انحرافات است که در آن فرهنگ آشکار و پنهان است. با توجه به چنین بصیرتی بود که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» مکرر می‌فرمودند: «باید از خود شروع کرد» و گرنه با تعریفی که غرب از زندگی و تمدن و صنعت دارد بشر همواره گرفتار حجاب دنیا و نیاززدگی است. سخن ایشان یک حرف نیست، یک طرح اساسی برای برون‌رفت از ظلمات مدرنیته است. این سخن با سخن کسانی که در عین انتقاد از بعضی از مظاهر غرب، غرب را پذیرفته‌اند، فرق می‌کند. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» راه نجات را جدایی از آن فکر و فرهنگ می‌دانستند، همچنان که حضرت یوسف علیه‌السلام طرحی دادند که تمام زندگی مشرکانه زیر سؤال رفت. فرمودند؛ آنچه شما می‌پرستید و مقصد قرار داده‌اید اسم‌هایی است که خودتان ساخته‌اید، واقعیتی ندارد. شما اهداف و همی خود را با تبلیغات برای خود بزرگ کرده‌اید. حضرت با این جملات همه‌ی کاخ زندگی مشرکانه را ویران نمودند.

ما متأسفانه از طریق تبلیغاتی که غرب برای خودش کرد غرب‌زده و غرب دوست شده‌ایم، بدون آن که تحقیقی عمیق از آن فرهنگ داشته

باشیم، مقلد شدیم ولی ای کاش این تقلید از سر تفکر و تحقیق بود. متوجه نبودیم و نیستیم که غربیان ابتدا معنی زندگی را برای خود تغییر دادند و کمال زندگی را در حد رفاه در زمین پائین آوردند و سپس آن تمدن را مطابق چنین تعریفی از زندگی بنا کردند. اگر این نکته به خوبی مورد توجه قرار گیرد لااقل تکلیف ما برای خودمان روشن می‌شود که تمدن غربی حتماً با آن نوع تعریفی که برای زندگی شده همراه خواهد بود و کسی که کمال زندگی را در آسمان معنویت و عبودیت خداوند جستجو می‌کند نمی‌تواند به غرب نزدیک شود و زندگی معنوی خود را نیز حفظ نماید. رابطه‌ی ما با غرب؛ موضوع یک فکر است و نه ابزارها و تکنولوژی، و فهم این موضوع، موضوع بسیار مشکلی است و لذا حضرت یوسف علیه السلام فرمودند: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ اکثر مردم باور نمی‌کنند آن نوع زندگی فکر مخصوص به خود را به همراه می‌آورد، ولی آن فکر آنقدر ظریف و نامرئی وارد می‌شود که کسی به راحتی متوجه نفوذ آن نخواهد شد. این است که اگر کسی تکنولوژی را امری خنثی تلقی کند به بدترین صورت تسلیم آن خواهد شد.

اکثر روشنفکران ما متوجه ماهیت غرب نیستند، نمی‌دانند آن فرهنگ با چه تفکری قوام یافته و چگونه می‌تواند شرق را نیز غربی کند، زندگی شرقی عالم خود را دارد و با نزدیکی به غرب، عالم غربی قبل از هر چیز عالم ما را از ما می‌گیرد و عالم ما را غربی می‌کند، حال در عالم غربی، خواسته یا ناخواسته، جز آنچه را غرب برای خود اصالت می‌دهد، اصالت نمی‌دهیم، به همین جهت عرض می‌شود راه برون رفت از این عالم،

شناخت عالم دینی با زیبایی عبودیت خدا است و نه آزادی از خدا. و نیز ورود به ساحاتی از حقیقت که هرگز در عالم غربی قابل درک نیست. در این حالت دیگر علم تجربی و تکنولوژی به مذهب تبدیل نمی‌شود بلکه ابزاری است در خدمت انسان. تعارض میان علم و دین وقتی پیش آمد که علم جدید نیز به یک مذهب تبدیل شد.

تفاوت نگرش توحیدی با گرایش توحیدی

عرض کردم جامعه ما مخلوطی از روح غربی و گرایش اسلامی است، ولی آنچه نباید مورد غفلت قرار گیرد تفاوت بین گرایش با بینش است. اکثر مردم به خدا و اسلام گرایش دارند ولی بینش توحیدی و معرفت اسلامی چیز دیگر است. بینش و اعتقاد توحیدی به این معنی است که انسان همه هستی خود را در قبضه حق بیابد و بر اساس احکام الهی عمل کند و بر مبنای اعتقاد توحیدی بیندیشد و حوادث را تجزیه و تحلیل کند و متوجه باشد «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ این است آن زندگی که پایدار و پربار خواهد بود و این به دست نمی‌آید مگر با درک شهودی و حضوری حقایق عالم، و لذا نه تنها به کمک عقل، که با شعور قلبی و عقل قدسی باید با اسلام انس گرفت.

آن کس که منور به درک شهودی نیست اگر از اسلام هم دم می‌زند اسلامی را به صحنه می‌آورد که سکولار شده و به جای نفی غرب، با غرب کنار می‌آید و سعی می‌کند ثابت کند اسلام هم همان چیزی را می‌گوید که فرهنگ مدرنیته گفته است. این‌ها اسلام را به استخدام

تحکیم مبانی غرب در می آورند، اینان اسلامی را می شناسند که فاقد امر قدسی است، این ها از اعتقاد داشتن به مراتب هستی بسیار فاصله دارند. در ابتدای کار مدرنیسم از بیرون به دین حمله کرد ولی چیزی نگذشت که متوجه شد باید در دین نفوذ کند و آن را به رنگ خود در آورد، و مسلمانانی که عرض شد چه بدانند و چه ندانند وسیله‌ی چنین اهدافی شدند.

چنانچه ملاحظه می فرمائید انتقاد ما متوجه کشفیات علم جدید نیست بلکه متوجه فرضیات و تصوراتی است که به عنوان شناخت علمی و روش علمی مطرح می شود. انتقاد اصلی ما متوجه بینشی است که به اسم علم، بسیاری از امور مقدس هستی را کنار زد و عملاً بشر را سرگردان نمود. با اعتقاد به شأن خدایی برای علم، همه‌ی فرضیات مربوط به فلسفه‌ی تاریخ و جامعه‌شناسی و اقتصاد را حول محور اندیشه ترقی بررسی و تحلیل کرد، بدون آن که جایی برای حضور توحیدی انبیاء در تاریخ قائل باشد.

در فرهنگ غرب، ماشین و فیزیک و شیمی هستند که تعیین می کنند انسان چیست و چه باید باشد، انسان خود را تسلیم امکانات علوم تجربی و فنون می کند تا درباره او داوری کنند و سرنوشت او را تعیین نمایند، در چنین فرهنگی منزلت الهی انسان فراموش می شود. خطای این فرهنگ آن است که می خواهد عالم را اصلاح و تجدید کند، بدون این که بخواهد یا بتواند آدم را اصلاح کند، به همین علت است که این فرهنگ و علم مربوط به آن، به سعادت انسان منتهی نمی شود. اصلاح بشر به این معنی

است که او را دگر باره با آسمان معنویت پیوند دهیم تا آرامشی همراه با کوشش به بشر برگردد.

اگر ما نتوانستیم در انقلاب مشروطه به بهره کافی برسیم و عملاً انقلاب مشروطه به حاکمیت رضاخان منجر شد، به جهت روح غرب‌زدگی روشنفکرانی بود که با شهید کردن شیخ فضل الله نوری «رحمة الله علیه» عنان انقلاب را به دست گرفتند، غرب‌زدگانی که زیر پوشش تجدد و نوگرایی حرف اصلی‌شان آن بود که باید از اسلام منصرف شد و تماماً خود را در اختیار فرهنگ غربی قرار داد، تا آن‌جا که رضاخان با زور و فشار کار را به آن‌جا کشاند که حتی لباس مردم هم شبیه غربی‌ها باشد. گفتند اگر خواستیم ایران پیشرفت کند باید جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً فرنگی شویم.

عبرت از گذشته

ما یک‌بار در تاریخ معاصر خود همه چیزمان را تحت عنوان تجددگرایی و ترقی در پای فرهنگ غرب قربانی کردیم، به امید رسیدن به پیشرفت‌های غرب، به گذشته‌ی توحیدی و اسلامیت خود پشت کردیم تا آن‌جا که نظر به غیب و قیامت از منظر جوانان ما در حجاب رفت، و ناگهان سرنوشت خود را در دست کسانی یافتیم که جز حاکمیت بر ما و چپاول ثروت و دیانت ما به هیچ چیز دیگر فکر نمی‌کردند، دانشگاه‌های ما عرضه آموزش هر چه بیشتر غربی شدن بود و دختران ما عروسک‌های بازیچه امیال دشمنان‌شان. تا آن‌جا که ملت دید اگر دیر بجنبد هم شکوه

گذشته را از دست می‌دهد و هم گرفتار آینده‌ای سیاه خواهد شد و لذا به نور ایمان انقلابی بزرگ به پا شد تا رویکرد به اسلام را در دوران تجدید برنامه خود قرار دهد، هر چند آثار فرهنگی تجدیدزدگی در بسیاری از امور ریشه دوانده است ولی چقدر شایسته است که از آن دوران عبرت بگیریم و به امید پیشرفت دوباره گرفتار تجدیدزدگی گذشته نشویم، گذشته‌ای که روشنفکران ما آنچنان شیفته تجدید شدند که رضاخان قلدِر بی‌سواد را تحمل کردند و خواستند از طریق او ایران را متجدد و پیشرفته کنند. و امروزه این خطر به نحوه‌ای دیگر سر بر آورده و آن این‌که به عشق تکنولوژی پیشرفته تحمل بی‌رنگ‌شدن شعارهای انقلاب برایمان آسان می‌شود به این امید که افرادی کاملاً بیگانه نسبت به انقلاب و اهداف آن بیایند و در ساختن کشور به ما کمک کنند.

نجات از فروافتادن دوباره در ورطه تجدیدزدگی ممکن نیست مگر آن که هدف توحیدی خود را همواره مدّ نظر داشته باشیم و نسبت به آن، تکنولوژی مناسبی را گزینش نمائیم تا بتوانیم از شجره ممنوعه غرب که ظاهرش وعده به جاودانگی است ولی در باطن ما را از اصل انسانیت جدا و گرفتار هبوط می‌کند، فاصله بگیریم و سخت مواظب باشیم توسط روشنفکران غرب‌زده دوباره پرونده‌ای باز نشود که امثال رضاخان - منتها با چهره‌ای دیگر - حاصل آن گردد، اگر «تولید» بیشتر از «تقوی» مورد توجه قرار گرفت روزنه‌ای جهت ورود رضاخان‌ها گشوده می‌شود، و گروهی که از انقلاب اسلامی بیرون رفتند با پوششی دیگر برمی‌گردند. پشت پرده مخالفت با انبیاء، روحانیت را از صحنه بیرون می‌کنند و بعد می‌گویند دین

مزاحم پیشرفت و تمدن است و همه این‌ها به جهت غفلت از هدف توحیدی است، هر چقدر بر توحید به عنوان هدف اصلی تأکید شود، به همان اندازه از نفوذ بیگانگان کاسته می‌شود.

جا دارد که از بیست سال حضور رضاخان در تاریخ خود سخت عبرت بگیریم و از خود پرسیم راستی چه می‌شود که ملتی انقلاب مشروطه را با شعارهای اسلامی به پا می‌کنند ولی چیزی نمی‌گذرد که همه انقلابیون اصیل، یا ترور یا شهید یا منزوی می‌گردند و عنان ملت در دست کسانی می‌افتد که در روح و بینش هزار برابر از استبداد قاجار بدترند؟! چطور می‌شود که رضاخان در طول بیست سال حکومت خود بیست هزار نفر از بهترین فرزندان این ملت را به دست سرپاس مختاری و آیریم و کوپال می‌کشد و هزاران روحانی را خلع لباس و یا تبعید می‌کند، ولی هیچ اعتراض اساسی مطرح نمی‌شود، چرا رضاخان آنچنان احساس امنیت می‌کند که نگران این همه ظلم نیست. همه این‌ها را باید در شیفتگی توده ملت به غرب جستجو کرد. تیغ رضاخان توند بود چون می‌گفت می‌خواهم موانع پیشرفت را از میان بردارم و کشور را به غرب نزدیک کنم و روشنفکران آنچنان دهانشان برای تجدد آب افتاده بود که به فاجعه‌ای که انجام می‌گرفت هیچ توجهی نمی‌کردند.

شیفتگی متجددشدن روشنفکران، رضاخان ساخته و پرداخته انگلستان را قابل تحمل کرد، رضاخان یک قلدر عادی نبود، قلدری بود با مأموریت خاص. آمده بود تا نه تنها گذشته توحیدی ما را نشانه رود، آینده ما را هم بی‌توحید کند، تا هیچ مانعی در هرچه بیشتر غربی شدن ملت در میان

نباشد، وگرنه این همه مبارزه علنی با روحانیت برای چه؟ گویا در حکومت دست‌نشانندگان غرب یک چیز بیشتر ممنوع نیست و آن سخنی است که متذکر عالم قدس و معنویت‌باشد.

امیدوارم همچنان که بعضی‌ها را بیماری و درد به سر عقل می‌آورد، دردهای دوران تجددزدگی ما را آنچنان بر سر عقل بیاورد که به خوبی علت درد و راه درمان را بشناسیم، هیچ چیز خطرناک‌تر از غفلت از دوره انحطاط نیست. آن کس که از دوره انحطاط ملت خود غافل شود هرگز روی استقلال و تنفس در فضای آزادی واقعی را نخواهد دید. آن کس که به هدف توحیدی ننگرد از رسیدن به آرامشی تعالی بخش محروم است و خود را چیزی می‌پندارد که نیست، زیرا همه فطرت‌ها به سوی توحید است، و هرکس نظر را از آن هدف دور داشت، خود را چیزی می‌پندارد که نیست و این همان بحران هویتی است که فرهنگ غربی سخت گرفتار آن است و به همین جهت سراسر در توهم زندگی می‌کند.^۲

انسان بی‌تکیه‌گاه

یکی از مشخصات فرهنگ غرب خلط و اشتباه میان تکامل و انحطاط است. همه همت این فرهنگ آن است که به انسان بقبولاند به چیزی بالاتر از آنچه هستی فکر نکن، اما در تجهیز خود برای هر چه بیشتر هماهنگ شدن با تکنولوژی تلاش بکن. در پی آن نباش که از خودخواهی و خودبینی رها شوی، در پی آن باش که در منظر بقیه مهم جلوه کنی.

۲- به کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» رجوع شود.

اگر انسان کاملاً اسیر ذهنیت خود باشد حتی فهم این که گرفتار ذهنیات است برای او مشکل است و به حقیقتی ماوراء ذهنیت خود نمی‌اندیشد، لذا وقتی با بحران حاصل از آن ذهنیت روبه‌رو می‌شود سخت خود را می‌بازد. این آن چیزی است که فرهنگ غربی و روح تکنولوژی زده را سخت آزار می‌دهد، به طوری که تمدن غرب برای فرار از بحران، هزار بحران پدید می‌آورد و باور ندارد ترک خداوند در مناسبات بشر هر روز بحرانی جدید پدید می‌آورد و راه کار منطقی ایجاد تکنولوژی پیشرفته برای اصرار بیشتر بر بی‌خدایی نیست.

فرار از خداوند و عصیان در مقابل احکام او در واقع فرار از خود و بی‌تکیه‌گاه کردن انسان است و کار جامعه انسانی را تا اوج بی‌تعادلی جلو خواهد برد و ثمره آن عصیان بر همه چیز است. زیرا وقتی راه بندگی خداوند فراموش شد بندگی دیگر معبودهای ساختگی یک بندگی مدام نیست. وقتی انانیت، موجه نشان داده شد هیچ اعتمادی نیست که این انانیت، حرمتی و مرزی را نگهدارد و در جایی احساس گناه بکند. آری عصیان در مقابل خدا، عصیان در مقابل همه چیز را به وجود می‌آورد، و چنین انسانی را نمی‌توان برای همیشه در بندگی تکنولوژی مدرن‌تر نگه داشت.

چه کسی می‌تواند مدعی باشد جایگزینی تکنولوژی به جای خدا بشر مدرن را به نتیجه مطلوب رساند؟ چه کسی می‌تواند مدعی باشد تسخیر غیر الهی طبیعت، به کمک ماشین‌های غول‌آسا به نفع بشر بوده و حاصل بی‌خدایی بشر نیست؟ چه کسی می‌تواند مدعی باشد اگر نظریه‌های

فیزیکی، مَنور به نگاه توحیدی نباشد، با جزءنگری خود کار را در نهایت به ضرر بشر تمام نکند؟ مثل آن است که درخت‌ها دیده شود ولی از وجود جنگل غفلت گردد.

تکنیک بی‌کنترل

می‌گویند اساس فرهنگ مدرنیته نظم و قاعده‌مندی آن است، آری ولی این قاعده‌مندی و نظم رویکرد نفسانی دارد، زیرا همیشه در طول تاریخ بشر نظم وجود داشته ولی مدرنیته نظم و قاعده‌مندی را به گونه‌ای شکل داد که هیچ نظم و قاعده‌مندی دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد، به طوری که اسلام را نامنظم نشان می‌دهد. در حالی که نظم مدرنیته نظمی است متناسب با هدف و غایات آن فرهنگ و بنا نیست تمدن و فرهنگی که رویکرد الهی دارد در فضای نظم و قاعده‌مندی فرهنگ مدرنیته شناخته و تعریف شود. با نظمی که مدرنیته آورده نفس اماره بر جهان حاکم شد و به همه چیز صورت نفسانی داد، تا آنجا که هر سرزمین و کشوری که بیشتر فرهنگ مدرنیته را پذیرفت، به همان اندازه پیشرفته‌تر معرفی می‌شود، زیرا آن کشور ابزارهای خود را کنار گذاشته و تکنولوژی جدید را با اهداف و غایات مربوط به آن پذیرفته است. در حالی که تکنیک و ابزار ملت‌ها در گذشته با روح و جسم انسان‌ها هماهنگ بود، بیلی که با آن زمین را می‌کند ادامه دست او و در کنترل او بود، و به تعبیری تکنیک قدیم دست‌افزار انسان بود اما تکنیک جدید از حالت دست‌افزاری خارج شده بلکه بر انسان حکومت می‌کند، به همین جهت ویران‌گری در آن

غلبه دارد، بیل و چکش لایه‌ی اُذن را از بین نمی‌برد چون تحت کنترل انسان است، ولی دودِ ناشی از تکنیکِ جدید تحت کنترل انسان نیست. تکنیکِ دنیای مدرن از انسان بریده است، ساختاری مستقل از انسان دارد و چون نامقدس است بی‌برکت می‌باشد.

تکنیک؛ دین جامعه‌ی غربی است، اگر روح جامعه با نور اسلام، به دین حقیقی بر گردد به غرب و دین آن کافر می‌شود و این همان روحیه توحیدی است که قرآن در وصفش می‌فرماید: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»^۳ هر کس به طاغوت کافر شود و به خداوند ایمان آورد به ریسمان محکمی چنگ زده است. و دیگر هدف او از هدف تکنیک جدا می‌شود، در این صورت است که می‌تواند از تکنیک در حد مناسب استفاده کند و به جای آن که از آن شکل بگیرد به آن شکل بدهد. و در شکل دادن به تکنیک از روح الهی بهره مند گردد تا تکنیکِ او مطابق حقی باشد که پروردگار عالم بر اساس آن عالم را خلق کرده است. خداوند خطاب به کسانی که متوجه باطن معنوی عالم وجود نیستند و فقط گرفتار ظاهر عوالم‌اند می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ»^۴ آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند که خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز به

۳ - سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۴ - سوره روم، آیه ۸.

«حق» و تا هنگامی معین نیافریده است و با این همه بسیاری از مردم لقای پروردگارش را سخت منکرند؟

آیه فوق انسان‌ها را متوجه می‌کند که عالم وجود بر اساس «حق» طراحی شده و لذا نه تنها حجاب حقیقت باطنی خود نیست، بلکه مظهر آن است و امکان انکشاف به سوی عالم ملکوت را در خود دارد و انسان‌ها را به سوی پروردگارش رهنمون می‌شود. در آیه بعد می‌فرماید: «وَأَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»^۵ آیا این‌ها نمی‌روند زمین را بگردند و عاقبت آن‌هایی که قبل از خودشان بودند را بنگرند، که در زیر و رو کردن زمین قوی‌تر و سخت‌تر از ایشان بودند و پیامبرانشان با دلایلی روشن برای اثبات ربوبیت حق و وقوع معاد به سوی آن‌ها آمدند ولی پیامبرانشان را تکذیب کردند؛ ولی چون نظام الهی اجازه‌ی ادامه‌ی چنان حیاتی را نداد خداوند همه را نابود کرد، و خدا به آن‌ها ستم نکرد بلکه خودشان با کفر و معصیت به خود ستم کردند؛ و آن‌همه تلاش برای ماندن بدون اعتقاد توحیدی و عمل الهی نتوانست در پایدارماندن به آن‌ها کمک کند و در نتیجه تمدنشان ویران گشت.

آری وقتی بنا است ما به تکنیک شکل دهیم، باید آن شکل‌دهی به صورتی باشد که با اندیشه‌ی الهی مطابق گردد تا هماهنگ با نظام الهی در خدمت ما باشد، ولی اگر شکل‌دهی به تکنیک بر مبنای نفس اماره باشد

۱۱۰گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی

نهایتش همانی است که آیه فوق متذکر می‌شود که با آن‌همه تلاش و توانایی برای تغییر زمین در نهایت با ناکامی مطلق روبه‌رو شدند و آن تکنیک‌های پیچیده نیز نمی‌تواند به کمک‌شان آید.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جلسہ پنجم
اسلام سکولار و تکنولوژی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مِمَّا
أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

آنچه شما به جای خدا می‌پرستید جز نام‌هایی چند نیستند که شما
و پدرانتان آن‌ها را نامگذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن‌ها
نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را
نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

به کدام آینده تعلق داریم؟

در رابطه با سخنان توحیدی حضرت یوسف عليه السلام و نیاز امروزیین بشر در
رابطه با توجه هرچه بیشتر به دیدگاه توحیدی، لازم شد که بر روی سخن
حضرت تأمل بیشتری انجام شود، زیرا که شرایط امروزیین دنیا آنچنان
ظلمانی شده که برای مقابله با آن تنها نیاز به نگاهی توحیدی، آن هم نگاه
توحیدی ناب هست، به طوری که اگر خواستیم از ورطه‌های هلاکت‌بار
دنیای مدرن رهایی یابیم باید بیش از توحیدی را در تمام مناسبات خود به

صحنه بیاوریم و همه چیز را از آن منظر بنگریم، تا آلودگی دنیای مدرن ماوراء ظاهر بهداشتی و عوام‌فریب آن، بر ملا گردد و از طریق چنین نگاهی است که روشن می‌شود ما و غرب هر کدام در کجای تاریخ قرار داریم و به کدام آینده متعلق هستیم.

روشن شد اگر ملت‌ی جهتی متعالی نداشته باشد هر چه به ابزارهای مدرن تری مجهز شود بر سرعت انحراف و اضمحلالش افزوده می‌گردد و زندگی‌اش به پای و همیانش قربانی می‌شود، مثل ریختن آب به پای بوته خار که به خار بیشتری منجر می‌شود. ولی وقتی جهت‌ها الهی بود تلاش‌ها در مسیر تحقق اهداف الهی به ثمر می‌رسد، مثل ریختن آب است به پای درختی تنومند که منجر به میوه‌های رسیده خواهد شد. اگر زندگی به پای درخت دین خرج شد زندگی دینی نصیب انسان می‌شود و در نتیجه استعدادهای فطری او شکوفا می‌گردد. جهت اصلی هر انسانی فطرت به سوی توحید است و به همین جهت اگر فطرت شکوفا شود انسان احساس به ثمر رسیدن می‌کند، پس توحید عامل به ثمر رسیدن جان انسان است، بدین معنی که جهت جان را به سوی نورِ یگانه هستی سیر می‌دهد و در تمام مناسبات حکم او را حاکم می‌نماید و دل به او سپرده می‌شود، و در نتیجه هر جریانی که موجب جدایی جان از معبودش می‌شود را رها می‌کند.

وقتی مقصد انسان توحید شد، چون توحید عین بقاء است، تمام تلاش‌های انسان به عنوان سرمایه جان و روان برایش باقی می‌ماند و به او گرمی می‌دهد، ولی اگر مقصد انسان اهداف و همی و خیالی بود، همواره

انسان در میان اهداف ناپایدارِ خیالی سرگردان است و همواره در پوچی به سر می‌برد و در زندگی ابدی هیچ نوری از معنویت که بتواند با آن نور در آن عالم زندگی کند با خود ندارد.

مشکل از آن جا شروع شد که فرهنگ غرب با زیبا جلوه دادن اهداف نفس اماره، فرصت تصمیم‌گیری و انتخاب صحیح را از ملت‌ها گرفت و مردم نیز به راحتی از اهداف توحیدی خود غفلت کردند و عوامل جواب‌گویی به نفس اماره را جایگزین آن نمودند. فرهنگ غرب به طور آشکار با تفکر توحیدی مقابله نکرد تا متدینین حساسیت نشان دهند، بلکه با رویکرد به دنیا، نقش دین را در حاشیه برد، با شعار سکولاریسم به طور مستقیم دین را نفی نکرد، بلکه ادعایش این بود که می‌تواند امور دنیایی مردم را با خرد جمعی اداره کند، غافل از این که خرد جمعی وقتی کارساز است که به نور توحید مَنور شود و جهت‌گیری کند. حاصل پیروی از خرد جمعی آن شد که امروز روح معنویت از جهان رخت بر بسته است. عقل و خرد جمعی که آن فرهنگ مطرح می‌کرد، عقل معاش یا عقل جزئی نگر بود، همان عقلی که به تنهایی نمی‌تواند حقایق معنوی جاری در عالم را ببیند و لذا صفات الهی مخلوقات نادیده گرفته شد. نخست در شیوه گالیله این فکر قوت گرفت که علم درباره جهان از طریق به کار بردن فنون ریاضی به دست می‌آید و بر این نکته تأکید کرد که «آنچه در دام اعداد نیفتد علم نیست.» و در نهایت فاقد هستی است، دکارت رؤیای تقلیل علوم به ریاضیات و جهان‌شناسی ریاضی را تبیین کرد. دکارت با قطع رابطه لطیف بین خدا و جهان مخلوق، عملاً جهان را

از خدا دور کرد. به نظر نیوتن عالم ماده ماشین است، و به نظر «دکارت» جانوران ماشین هستند، به نظر «هابس» جامعه ماشین است، به نظر «لامتری» بدن انسان ماشین است و با چنین نگاهی به عالم و آدم، همه چیز حتی انسان در ردیف ماشین قرار گرفت و نگاه مکانیکی به جهان ظهور کرد.^۲

مسلمانان سکولارا!

اسماء و صفات خداوند را نمی‌توان با زبان ریاضی وصف نمود، همچنان که با چشم کمیت‌گرا نمی‌توان آن‌ها را دید. وقتی بنا باشد آنچه در دام اعداد قرار نگیرد علم نباشد، عملاً نظر به اسماء و صفات الهی از عرصه علم بشر حذف می‌شوند. امر خیر و امور زیبا را با نگاه ریاضی نمی‌توان فهمید و با عقل جزئی‌نگر نمی‌توان جامعه‌ای براساس خیر و زیبایی بنا کرد. و با نادیده گرفتن بسیاری از ظرائف عالم از طریق این دیدگاه می‌توان گفت وقتی عقل به معنی راسیونالیسم یا عقل جزئی به تنهایی بر امور بشر حاکم شود حتماً ویرانی و انحلال به بار می‌آورد. و همه این‌ها در زیر پوشش سکولاریسم واقع شد. ما نباید به سادگی از واژه «سکولاریسم» بگذریم یا فکر کنیم با ترجمه آن به «جدایی دین از سیاست» مسئله را فهمیده‌ایم و توانسته‌ایم از آثار آن راحت شویم. عنایت داشته باشید که واژه سکولاریسم یک فرهنگ است، با همه فریاتی که با خود دارد، امروزه روح فرهنگ غرب سکولاریسم است، روحی که برای

۲- به کتاب «سیر حکمت در اروپا» از محمدعلی فروغی، یا به «تاریخ فلسفه غرب» از

فردریک کاپلستون رجوع فرمایید.

مذهب هم جایی دارد، ولی به جای این که مذهب تکلیف همه چیز را تعیین کند و جامعه و انسان را جهت دهد، سکولاریسم بدون آن که با مذهب مقابله کند تکلیف مذهب را هم تعیین می کند و آن را به عنوان پیامی مقدس که از طرف خدا آمده است می پذیرد، منتها آن را باوری فردی می داند برای امور فردی انسان ها. و با این دید است که دولت های سکولار جهت تبلیغ مذهب بودجه هم تعیین می کنند. آنچه در فرهنگ مدرنیته حاکم است تفکر سکولاریسم است و در واقع همه چیز باید به آن تفکر ختم شود. اینجاست که می بینید اگر یک مسلمان تحت تأثیر تفکر غربی قرار گرفت، هم نمازش را اول وقت می خواند و هم تمام مناسبات دنیای غرب را می پذیرد، و قبول کرده است دین در امور اجتماعی نباید دخالت کند، این جا دیگر دین نیست که حرف آخر را می زند، حرف آخر را اندیشه سکولاریسم مطرح می کند و در آن فضا هر گونه اظهار نظر دینی در جامعه یک ضد ارزش است.

وقتی خرد جمعی پایه های سکولاریسم را شکل می دهد، پس هیچ چیز مطلق نیست، هر چه مردم بگویند، ارزش است و اگر مردم پس از مدتی حرف دیگری زدند باز همان ارزش است، چون از نظر آن ها هیچ چیز مقدس و ثابتی وجود ندارد و هر انسانی با هر فکر و گرایشی محترم است. نمی گوید شما که اعتقاد دینی داری محترم نیستی، می گوید آن کسی که اعتقاد دینی ندارد، او هم محترم است، پس این که شما اصرار دارید غیر متدینین کافرند، این حرف غیر منطقی است. چنانچه ملاحظه می فرمائید در فرهنگ سکولاریسم آن فکری در سایه امن قرار می گیرد که مقید به

هیچ عقیده‌ای نباشد و عملاً هر انسان متدینی از صحنه خارج می‌شود، چون دین خدا تأکید دارد که بعضی از کارها و بعضی از افراد نامحترمند، و این چیزی است که اندیشه‌ی سکولار برنمی‌تابد پس دین از صحنه خارج می‌شود، و متدینین به عنوان آدم‌های غیر منطقی و ناسازگار با جامعه مطرح می‌شوند، در چنین شرایطی بسیار کم‌اند انسان‌های متدینی که در دام سکولاریسم نیفتند.

با روح سکولاریسم خدا به معنی رب‌العالمین که برنامه‌ی تعالی انسان‌ها را ارائه می‌دهد، به فراموشی سپرده می‌شود، چون آنچه مردم می‌پسندند ملاک عمل است و نه آنچه خداوند فرموده. و این همان نایبنائی است که اندیشمندان معتقدند غرب دچار آن شده و بر اساس آن بر تقدس‌زدایی پای می‌فشارد. این فرهنگ دیگر نگران بر حق بودن یا نبودن اعمال نیست. همه باید چون واگن سر به زیری باشند که لکوموتیو سکولاریسم آن‌ها را به هر خطی که می‌خواهد ببرد، منتها در آن واگن هر کس هر طور می‌خواهد باشد به خود او مربوط است، ولی در جهت کلی باید راه مستقلی جز راه سکولاریسم را نیپیماید.

از جمله کسانی که در سکولار کردن غرب مؤثر بوده‌اند، «ولتر»^۳ است. او می‌گفت هیچ چیز مقدس نیست و هیچ چیز ارزش آسمانی ندارد، معنویت همان چیزی است که انسان‌ها می‌پسندند. معنی جمله او آن است که معنویت نسبی است و بستگی به افراد دارد. با نگاه «ولتر»، هدف توحیدی به کلی از منظر فرهنگ غربی زودده شد و روحیه‌ی تصرف

۳- نویسنده مشهور فرانسوی، متولد ۱۶۹۴ و متوفای ۱۷۷۸.

هرچه بیشتر در طبیعت - با محوریت انسان به جای خدا- جایگزین آن گشت. و همه این‌ها تحت عنوان توسعه یا «Development» مطرح گردید. همین‌جا باید عرض کنم آن‌هایی که لفظ «توسعه» را - خصوصاً در کشورهای غیر غربی - به کار می‌برند پیش از به کار گیری آن، مبادی تفکر غربی را پذیرفته‌اند. سخن گفتن از توسعه به معنی پذیرش مفهوم «توسعه نیافتگی» و در نتیجه قبول این معنا است که برنامه‌های مطابق الگوهای کشورهای غربی باید به مورد اجرا گذاشته شود. و از این طریق - حتی اگر نخواهند- تفوق و برتری فرهنگ غربی را در جامعه اسلامی دامن می‌زنند. ما ابتدا باید متوجه ضعف اساسی فرهنگ غربی بشویم و هرگز الگوی زندگی غربی را برای خود الگویی مطلوب ندانیم، تا در گزینش تکنولوژی، مقهور فرهنگ غربی نشویم. هرگز از این نکته نباید غافل شد، تمدنی که بر مبنای پشت کردن به انبیاء و ظلم به سایر ملل پا گرفته است، ماندنی نیست، که بتوان سرنوشت خود را به آن پیوند زد. حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» بر اساس همین بصیرت است که می‌فرماید: «این قرن، قرن نابودی ابرقدرت‌ها است» نمونه ساده آن را در بحران پولی بانک‌ها و مؤسسات اعتباری امریکا می‌توان دید که چون سهام بانک‌ها و مؤسسات مالی در آمریکا سقوط کرد، علاوه بر اروپا، سهام بورس‌های مالی کشورهای عربی نیز به شدت سقوط کرد و سرمایه‌دارهای زیادی ورشکستند و چند نفرشان نیز خودکشی کردند! این یک نمونه از نزدیکی به فرهنگ غربی است و می‌توان نتیجه گرفت فرهنگی که در حال سقوط است چیزی نمی‌گذرد که به بحران می‌افتد و انواع بحران‌ها آن را از پای

در می‌آورد، پس نزدیکی به چنین فرهنگی نه عاقلانه است و نه به مصلحت.

فراموشی خدا و حضور غرب

بسنده کردن به دین فردی و شخصی هرگز مقصد انبیاء الهی نبوده است، بلکه انبیاء علیهم‌السلام آمدند تا زندگی زمینی بشر را به آسمان معنویت متصل نمایند و از این طریق بشریت را در سیر زندگی زمینی اش مدد رسانند. و به گواهی تاریخ، نقطه‌های روشن و قابل قبول زندگی بشر در طول تاریخ مقطعی بوده که نظام اجتماع بر اساس دستورات انبیاء اداره می‌شده است، و امروزه ما به عنوان خاطرات شیرین گذشته از آن‌ها یاد می‌کنیم و آرزوی برگشت آن شرایط را به زندگی خود داریم. شرایطی که انسان چون حقیقت را از زبان انبیاء شنید و با تمام وجود به آن دل سپرد، از زندگی خود بهره‌ها برد، چیزی که با طرح «حقیقت نسبی است» هرگز کسی به آن نخواهد رسید. وقتی تصور کردیم حقیقت نسبی است به هیچ چیز نمی‌توان اعتماد کرد و به آن دل سپرد. چنین سخنی جهت بشر را از معنویت به سوی مادیات سوق می‌دهد.

غرب خوب متوجه است اگر بخواهد توسعه به روش غربی را در سایر ملل نفوذ دهد باید ملّت‌ها به هیچ حقیقت معنوی پایبند نباشند تا غرب به طور کامل پذیرفته شود. به تعبیر پروفیسور ویلیام جیتیک: «برای آن‌که امکان توسعه فراهم آید خدا باید فراموش شده یا لااقل در حاشیه قرار گیرد... از طرفی اسلام خدا را در رأس همه مسائل مورد توجه قرار داده و

این واقعیت را که خدا در همه فعالیت‌های انسان نقش اساسی دارد، کاملاً بدیهی گرفته و بر این اساس به مطالعه نقش انسان در عالم هستی پرداخته است، پس درک معنی انسان مستلزم درک و شناخت خداوند است.^۴ و لذا غرب برای جانداختن فرهنگ توسعه سعی می‌کند روح اسلامی جامعه را با جایگزینی یک اسلام قالبی سرکوب کند.

مارکسیسم یکی از فرزندان فرهنگ سکولاریسم است، زیرا وقتی شما به این نتیجه رسیدید که دین مقدس نیست، مجبورید مکتبی را به جای دین بگذارید، یکی از آن مکاتب «مارکسیسم» است، همچنان که یکی از آن‌ها «لیبرالیسم» بود. لیبرالیسم فرهنگ مقابله با مقیدات دینی است. انسان دین‌دار آزاد نیست که هر کاری خواست بکند، انسان مختار هست، ولی مطلق‌العنان نیست. لیبرالیسم هر کاری را مباح می‌داند و عملاً انسان بی‌قید را به صحنه می‌آورد که نظر و میل خودش برایش مقدس است و بر اساس آن فکر، «دمکراسی» به معنی غربی آن پدید می‌آید که بدون هیچ خط قرمزی هر چیزی را که اکثر انسان‌ها پذیرفتند، همه جامعه باید به آن تن دهند. روح حاکم بر لیبرالیسم که بی‌قیدی در مقابل حکم خدا است، حکومت دینی را نمی‌پذیرد، هر چند اکثر مردم به آن رأی داده باشند. شعار زنده باد آزادی می‌دهند ولی نظر به آزادی از دین در آن نهفته است. به همین جهت انقلاب مشروطه با این که با شعار آزادی از استبداد حاکمان قاجار شروع شد ولی همین که کار در دست روشنفکران غربی

۴ - مقاله دام‌های توسعه، ویلیام چیتیک، مجله نامه فرهنگ، شماره ۱۲.

افتاد، آزادی از روحانیت جایگزین آن شد که منظورشان آزادی از دین بود. صورت دیگر همین فرهنگ در مکتب مارکسیسم ظهور کرد.

مفهوم زیرین ترقی

با غفلت از توجه اساسی به اهداف اسلامی و با شعار توسعه، نسلی پرورش می‌یابد که کعبه آمال خود را غرب می‌داند، هیچ‌کس با پیشرفتی که او را به اهدافش برساند مخالف نیست، ولی معنی پیشرفت یا Progress، امروزه فرهنگ خاصی را با خود به روح‌ها القاء می‌کند. اصولاً اگر کسی از تاریخ تفسیر مادی نداشته باشد، به مفهوم Progress یاپیشرفت و ترقی نخواهد رسید. لازمه‌ی رسیدن به این مفهوم این است که شما نخست انسان‌های گذشته را نیمه انسان‌های مقهور طبیعت و اسیر توت‌ها و تابوهای^۵ خودساخته و غرق در فقر و گرسنگی و مرض بدانید. اتهام بزرگی که به تاریخ گذشته‌ی بشر زده شده و همچنان بر آن پافشاری می‌شود.

واژه‌ی «انسان‌های اولیه» را بدون هیچ سند تاریخی ساختند و آن را مقارن غارنشینی قرار دادند، زیرا به قول خودشان نقش‌هایی از فیل‌های ماموت در آن غارها دیده شده است. عجیب این که کارشناسان فن معتقدند بعضی از این نقش‌ها به قدری ماهرانه کنده‌کاری شده که انسان‌های پیشرفته دنیای مدرن بهتر از آن را پدید نمی‌آورند - ولی اندیشه‌ای که همراه با Progress ذهن را اشغال کرده است گوشش بدهکار این حرف‌ها نیست -

۵ - یک نوع باور اساطیری که مبنای عقلی و قابل اعتمادی برای آن یافت نمی‌شود.

در حالی که تاریخ با انبیاء شروع شده و اولین انسان نبی الله است و متذکر زیبایی های نظام عالم قدس. و لذا انسان های اولیه به معنی غربی آن معنی ندارد. هرکس به اندازه ای که متقی تر است نزد خدا گرامی تر می باشد، حال چه این کس سال های گذشته زندگی کرده باشد، چه امروز و چه در آینده زندگی کند.

سبب تهی شدن آفاق و انفس از خدا

اگر امیال جامعه آن چیزی شد که در زندگی غربی مطرح است عملاً نسل آینده، اسلام را مزاحم اهداف خود می بیند، چون زندگی اسلامی با اهداف متعالی آن، به او معرفی نشده است، سال های متمادی فیلم هایی را در تلویزیون تماشا کرده که هرگز متذکر اهداف الهی زندگی نیست. اسلام حاشیه ای را کسی نمی خواهد، اسلامی که تمام امورات زندگی را تفسیر نکند و برای زندگی راهکارهای دینی کاملاً کاربردی نداشته باشد تا جایگزین راهکارهای وهم زده و توهم زده فرهنگ غربی شود، همان دین شخصی است که تفکر سکولاریسم آن را تبلیغ می کند.

اگر بیش از حد دنیا به رخ مردم کشیده شد رهنمودهای اسلام غیر کاربردی می شود، وسایل ارتباط جمعی نمی آیند اسلام را نفی کند، بلکه با انواع برنامه های سرگرم کننده آن را به حاشیه می رانند. قرآن در تحلیل روحیه کسانی که دین را مسخره می کنند می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ

لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؛^۶ عده‌ای حرف‌های بیهوده را دنبال می‌کنند و مطلوب خود قرار می‌دهند و عملاً بدون آن که بدانند از مسیر الهی منصرف می‌شوند و حرف‌های دین را مسخره می‌نمایند، برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای هست. آری وسایل ارتباط جمعی حرف ضد اسلامی نمی‌زنند، بعضاً هم برنامه‌های اسلامی دارند، ولی افقی که به عنوان افق روحی غالب، به بیننده القاء می‌شود، آن است که او دنیا را هدف اصلی خود قرار می‌دهد، چنین انسانی از سخنان معنوی نه تنها خسته که متأسفانه متنفر می‌شود. قرآن در وصف چنین افرادی می‌فرماید: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛^۷ و چون خدا به تنهایی یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر می‌گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند بناگاه آنان شادمانی می‌کنند.

همه‌ی تأکید بنده به جهت همین نکته‌ای است که در آیه فوق مطرح است و آن پدید آمدن نسلی است که چون همّت اصلی خود را صرف حیات ابدی نکرده، هر حرفی که از خدا و پیامبر بزنند ناراحت می‌شوند ولی اگر حرف از غیر خدا در میان باشد «إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛ از آن استقبال می‌کنند و به نشاط می‌آیند و وسایل ارتباط جمعی به جای آن که درصدد تصحیح چنین میل‌هایی باشند در صدد رضایت آن‌ها هستند. در این صورت آفاق و انفس از خدا تهی می‌شود، از این پس تقدیر مردم به

۶ - سوره لقمان، آیه ۶.

۷ - سوره زمر، آیه ۴۵.

جای این که در دست دین و انبیاء الهی باشد، در دست تکنوکرات‌هایی است که می‌خواهند مدرن‌ترین تکنولوژی را به بشریت بدهند. در چنین شرایطی آنچنان دین از صحنه زندگی‌ها خارج می‌شود که حتی مادران دیگر نمی‌توانند برای تربیت فرزندانشان از دین و علماء استفاده کنند، باید با کارشناسانی مشورت کنند که راه کار حضور فرزندانشان در دنیای تکنولوژی را به آنان بیاموزند. آیا در این صورت و در چنین شرایطی که خودمان عامل به‌وجود آمدن آن هستیم دیگر امیدی به باقی ماندن انقلاب اسلامی که متذکر دین و معنویت است می‌توان داشت؟

راه نجات

مسلم تنها راه نجات انقلاب اسلامی از حاکمیت سکولاریسم، رجوع به روحانیت است، به شرطی که روحانیت ما زهر فرهنگ غربی را بشناسند و خود مبلغ آن نباشند. امثال تقی‌زاده و کسروی در ابتدا روحانی بودند ولی آنچنان شیفته حاکمیت غرب گشتند که رضاخان را به عنوان عامل نجات ایران پذیرفتند. با این همه تنها گوهری که می‌توان از طریق آن زهر روح تکنیکی را شناخت مکتب اهل البیت علیهم‌السلام است که روحانیت متذکر آن است. شاخصه‌ی فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام قلب حاضر در محضر حق است، فرهنگی که به جای علم حصولی و قرار گرفتن در مفاهیم انتزاعی، انسان را در حضور حق می‌برد و سعی در از بین بردن حجاب بین عبد و رب دارد، در چنین حالتی است که انسان با دل آگاهی متوجه ظلمات مدرنیته و این که آن فرهنگ چه اندازه از حقیقت فاصله دارد می‌شود.

امثال تقی‌زاده‌ها اسلامی را می‌شناختند که نه تنها ظلمات فرهنگ غرب در آن روشن نبود، بلکه فرهنگ غربی ایدآل آن بود. ابتدا تصور می‌کردند اسلام آمده است تا فقط دنیای ما را تأمین کند، بدون توجه به باطن دستورات دینی و جنبه آخرتی آن‌ها، لذا در یک مقایسه سطحی به این نتیجه رسیدند که فرهنگ غربی در تأمین دنیای ما موفق‌تر است لذا پیشنهاد کردند؛ ایران باید «جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً فرنگی شود». غافل از آن که خداوند عالم را طوری آفریده که برای اهل تقوا می‌تواند بستر مناسبی باشد. حتی اگر بخواهیم دنیا را هم داشته باشیم باید تقوای الهی پیشه کنیم. قرآن در رابطه با ملت‌هایی که سرنگون شدند می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۸ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعاً برکاتی از آسمان و زمین را برایشان می‌گشودیم، ولی پیامبران را تکذیب کردند پس به آنچه به دست آورده بودند آنان را گرفتیم.

پیام آیه فوق آن است که سعادت این دنیا هم در گرو اعتقاد به آن دنیا است. باید متوجه بود که اسلام هدیه پروردگار است برای آن که راه زندگی در این دنیا و سعادت در آخرت را به ما نشان دهد. غفلت امروزین ما شبیه همان غفلتی است که در صدر اسلام پدید آمد که فکر کردند بدون حضور امام معصوم می‌توانند امورات خود را به سر و سامان برسانند، امام معصوم را خانه‌نشین کردند و محتاج یونان و روم شدند.

وقتی چشم خود را از قیامت برداریم و از جدی‌ترین مرحله زندگی خود غافل شویم، در مقایسه با فرهنگ غرب ارزش اسلام را متوجه نخواهیم شد و به راحتی به تفکر سکولاریسم تن می‌دهیم و از ارتباط با عالی‌ترین حقایق وجود یعنی عالم معنی محروم می‌گردیم، و اگر در نسل جوان توجه به توحید و قیامت ضعیف شد دیگر نمی‌تواند جایگاه اسلام و انقلاب اسلامی را بشناسد، در آن حالت دیگر غرب نیست که ما را به خود جلب می‌کند، بلکه ما هستیم که با تمام شتاب به سوی غربی شدن گام بر می‌داریم و مبلغ آن فرهنگ خواهیم شد. اگر بخواهیم مسلمان بمانیم و به غربی‌های درجه دوم مبدل نگردیم، چاره‌ای جز رجوع به توحید و معاد نیست.

جایگاه ادیان الهی

رویکرد همه‌ی ادیان به طرف حاکمیت دین در تمام مناسبات بشر است، نه آن که دین به عنوان یک عقیده‌ی فردی مد نظر باشد. با شخصی شدن دین، حاکمان جامعه هر طور خواستند نظام اجتماعی بشر را مدیریت می‌کنند. برعکس؛ دین آمده است تا به جای این که انسان یا انسان‌هایی سرنوشت بشر را در اجتماع به دست گیرند و براساس میل خود برای ما تکلیف معین کنند، خدای انسان‌ها راه کار زندگی را معین فرماید، به همین جهت به جمع انسان‌ها توصیه می‌فرماید که دست در دامن اسلام بزنید و جمیعاً هم این کار را بکنید و نه به صورت فردی و شخصی.

می‌فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛^۹ اگر جمیعاً به اسلام روی نیاورید، و هر کس جداگانه نظر به اسلام داشته باشد، سخن خدا را نپذیرفته‌اید و به آن عمل نکرده‌اید. به تعبیر حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» در اثبات ولایت فقیه: «اگر جامعه و حکومت در دست اسلام نباشد، بسیاری از احکام اسلام تعطیل می‌شود، هر کس معتقد است اسلام دین حکومت نیست در واقع معتقد است اسلام، اسلام نیست» این حرف درست مقابل تفکر مسلمانانی است که تحت تأثیر تفکر سکولاریسمی می‌گویند: دین یک امر فردی است و نباید در امور اجتماعی دخالت کند، امور اجتماع را باید خرد جمعی اداره نماید. غافل از این که خرد جمعی یک شعار اغفال‌کننده است، آنچه عملاً پیاده می‌شود میل گروه‌ها و احزاب است. گروه‌ها و احزابی که به میل خود هر طور خواستند سرنوشت مردم را به دست می‌گیرند و برای مردم تعیین تکلیف می‌کنند.

نمونه‌هایی از تفکر سکولاریسم را می‌توان در جامعه مشاهده کرد، به طوری که طرف روزه می‌گیرد و نماز می‌خواند ولی در جامعه رعایت حجاب را نمی‌کند. در روابط اجتماعی گویا اصلاً مسلمان نیست، ولی از آن طرف در امور فردی رعایت دستورات دین را می‌نماید. این‌ها متوجه نیستند بیش از آن که پذیرفته باشند اسلام باید تکلیف آن‌ها را تعیین کند، سکولاریسم را پذیرفته‌اند و در راستای دستور سکولاریسم اجازه دارند در امور فردی دستورات اسلام را عمل کنند. ما نباید خوشحال شویم وقتی می‌بینیم طرف در عین بی‌حجابی، در امور فردی دین‌دار است، باید نگران

باشیم که چرا چنین افرادی اسلام را درست نشناخته‌اند و متوجه نیستند خدایی که اسلام را آورده است دستور داده که باید اسلام در همه مناسبات مسلمانان - اعم از مناسبات فردی و اجتماعی - حاکم باشد تا حکم خدا محقق شده باشد. این طرز فکر همان است که خداوند در موردش می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»^{۱۰} کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این دو راهی برای خود اختیار کنند.

آیه روشن میکند که این یک نوع کفر به خدا و رسول الله ﷺ است که می‌خواهد با ایمان به بعضی از دستورات دین و کفر به قسمت‌های دیگر آن یک راه میانه برای خود پیدا کنند. با هوشیاری تمام باید این پدیده را بشناسیم و مسلمانان را از خطر ایمان به بعضی از قسمت‌های دین و کفر به قسمت‌های دیگر آگاه کنیم و متذکر این موضوع شویم که با چنین ایمانی هرگز مورد لطف خداوند قرار نخواهند گرفت.

تأکید بر حاکمیت اسلام در همه مناسبات انسانی موجب معنی دار شدن «ولایت فقیه» در دوران غیبت امام معصوم ﷺ خواهد شد، اگر کسی به واقع متوجه باشد مخالفت با ولایت فقیه یک نحوه پذیرش سکولاریسم بوده و در زمره‌ی ایمان به قسمتی از اسلام و کفر به قسمت دیگری از

اسلام است، و از برکات اسلام و الطاف الهی محروم می‌شود، در عقیده خود تجدید نظر می‌کند. عموماً متوجه نیستند که گرفتار یک نوع کفر پنهان‌اند و تعجب می‌کنند چرا آن‌طور که باید و شاید خداوند به آن‌ها نظر رحمت ندارد، غافل از این که با این نوع دین‌داری عملاً به اسلام به معنی واقعی آن کفر ورزیده‌اند.

تقابل غرب با کدام اسلام؟

در حال حاضر اندیشه غربی همچون آبخاری به داخل کشورهای جهان سرازیر است و فرهنگ مخصوص به خود را بر اندیشه جوانان حاکم می‌کند و اسلامی را نشانه رفته است که با سکولاریسم نمی‌سازد، اسلامی که معتقد است جامعه اسلامی همه چیزش باید اسلامی باشد.

اندیشه غربی بدون آن که هویت غیر قدسی خود را بر ملا کند سعی دارد دین را طوری معنی کند که در عمل راه انسان‌ها از سیر به سوی عالم معنی و قدس بسته شود و از این طریق به شدت از نظر معنوی آن را تقلیل می‌دهد تا آنجا که پیامبر ﷺ را یک عارف بزرگ که احوالات معنوی خوبی داشته معرفی می‌کند- بدون آن که از طرف خدا پيامی آورده باشد، یا خداوند او را مأمور ابلاغ احکام الهی کرده باشد- و قرآن را هم سخنان حکیمانه‌ای می‌داند که توسط آن عارف بزرگ به وجود آمده است، حال هر کس خواست به آن عمل کند و هر کس هم نخواست به آن عمل نکند، در نظام هستی تفاوتی بین آن دو نیست، و این‌طور هم نیست که آن کس

که به قرآن عمل می‌کند سرنوشتی جدای آن کس که به قرآن پشت کرده داشته باشد.

تا ماهیت فرهنگ غربی و اندیشه‌ی سکولاریسم درست شناخته نشود، نمی‌توانیم خاستگاه سخنان فوق را درست ارزیابی کنیم و تا آن سخنان درست ارزیابی نشود نمی‌توانیم راه ورود برای خنثی کردن آن را درست انتخاب نمائیم، و تا جایگاه حقیقی دین به عنوان جلوه ربوبیت رب‌العالمین تبیین نشود، تفکر سکولاریسم می‌تواند خدای خالق را به جای خدای رب‌العالمین قرار دهد و نبوت و شریعت را که ظهور ربوبیت خدای رب‌العالمین است نادیده بگیرد.

سکولاریسم منکر خدای خالق نیست، می‌پذیرد که خدا ما را خلق کرده و معتقد است اعتقاد به چنین خدایی برای بهداشت روان خوب است، ولی نمی‌پذیرد که خداوند توسط پیامبرانش دستوراتی جهت تنظیم تمام مناسبات بشر آورده است. معتقد است پیامبران می‌پندارند - آری می‌پندارند! - رسالتی از طرف خدا برای اصلاح امور بشر دارند، ولی خداوند چنین رسالتی بر دوش آن‌ها نگذاشته،^{۱۱} سکولاریسم چون صفت ربوبیت را برای خدا منکر است، معتقد است خرد جمعی باید امور بشر را سر و سامان دهد. نه تنها معتقد به صفت ربوبیت برای خداوند نیست، بلکه به شدت با اسلامی که معتقد است باید به کمک دستورات قرآن تمام مناسبات بشری سازماندهی شود، مخالف است و با چنین تفکری سر جنگ دارد.

۱۱ - به کتاب «بسط تجربه نبوی» از دکتر عبدالکریم سروش رجوع فرمایید.

تفکر غربی دین را مربوط به قسمت‌های روحی و فردی بشر می‌داند ولی هر جا، جای مسائل جدی زندگی بشر است مثل قوانین اجتماعی و مسائل تربیتی و آموزشی، آنجا باید دین حذف شود و نظر کارشناس تفکر سکولاریسم ملاک عمل قرار گیرد. درست همان جایی که دین نقش اساسی دارد و می‌تواند سرنوشت بشر را به سوی سعادت سوق دهد و انبیاء آمده‌اند تا با تعریفی صحیح از انسان و زندگی راه برون رفت از بحران‌های زندگی زمینی را به بشر آموزش دهند، درست همین جا نقش دین بی‌رنگ می‌شود.

سرمایه قرآن و سنت و اهل بیت علیهم‌السلام تنها سرمایه‌ای است که می‌تواند بشر این قرن را از این ورطه هلاکت‌آور برهاند، زیرا اگر غرب با کتاب مقدس تحریف‌شده‌ای روبه‌روست که مجبور است محترمانه آن را از خدا منقطع کند، قرآن چنین نیست و هنوز هم با بانک بلند ندا سر می‌دهد: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ...»^{۱۲} اگر در شك هستند که این قرآن را ما بر بنده خود نازل نکردیم پس لااقل یک سوره‌ای مثل آن بیاورید. و به قول پرفسور هانری گُرن، اسلام‌شناس فرانسوی: «به عقیده من تشیع تنها مذهبی است که رابطه‌ی هدایت الهیه میان خدا و خلق را برای همیشه نگه داشته است و به استمرار ولایت اعتقاد دارد... تنها مذهب تشیع است که می‌گوید: نبوت؛ با رحلت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ختم شد، اما ولایت که همان رابطه‌ی هدایت و تکمیل است، پس از رحلت آن حضرت هم چنان باقی است. مهدی؛ حقیقتی زنده است که

هرگز نظریه‌های علمی نمی‌توانند او را از خرافات بشمارند و او را از فهرست حقایق حذف کنند.^{۱۳}

هماهنگی طبیعت با عقاید حق

وقتی عقیده‌ای سالم و صحیح بود و آن عقیده با نظام الهی هماهنگی داشت، نظام هستی و از جمله طبیعت با او هماهنگ خواهند بود و عملاً عالم هستی بستر تعالی چنین انسانی قرار می‌گیرد. در صورتی که تفکر غربی مجبور شد به جان طبیعت بیفتد با این تصور که طبیعت نسبت به هر عقیده‌ای خنثی است و در اختیار هر فکر و عقیده‌ای قرار می‌گیرد ولی نتیجه آن شد که امروزه بشریت با بحران محیط زیست روبه‌رو است.

قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ»؛^{۱۴} ما آل فرعون را به جهت مقابله با حضرت موسی عليه السلام چند سال به چند سال به طور متناوب، به انواع قحطی‌ها گرفتار کردیم و بهره‌های آن‌ها را از طبیعت کم نمودیم شاید که بیدار شوند و از مقابله با پیامبر خدا دست بکشند.

آیه‌ی فوق می‌رساند که بین عقاید و اعمال فاسد و عدم آبادانی طبیعت رابطه برقرار است. این‌طور نیست که خداوند اجازه دهد هر فرهنگی با هر فکر و عملی در نهایت به نتیجه‌ای که به دنبال آن است برسد. بلکه فقط آن‌هایی می‌توانند در بستر عالم هستی به نتایج کار خود دست یابند که

۱۳- تشیع و انتظار از محمدتقی خلجی ص ۱۲۰، چاپ پنجم، نشر پیام اسلام، قم ۱۳۸۱.

۱۴- سوره اعراف، آیه ۱۳۰.

عالم را به عنوان بستر تعالی معنوی خود انتخاب کرده باشند، زیرا در نظام حق فقط عقاید و اعمال حق به بار می‌نشیند و صاحب آن در زندگی خود ناکام نخواهد ماند.

علت قحطی‌های متناوب نظام فرعون‌ی تنبلی یا نداشتن ابزار مناسب نبود تا بتوانند با تکنیک پیشرفته‌تر جبران کنند، علت قحطی‌های متناوب، اعتقادات فاسد و اعمال آلوده به گناه بود و خداوند خواست آن‌ها متوجه این امر بشوند که نظام تکوین با عالم تشریح هماهنگ است و اگر عقیده‌ای حق باشد، عالم تکوین برخوردی هماهنگ با صاحبان آن عقیده دارد، و از آن طرف خداوند اجازه نمی‌دهد هر کس با هر عقیده‌ای در این عالم زندگی کند و در نهایت نیز به نتیجه مطلوب خود برسد.

این یک نوع خودفریبی است که گمان کنیم با اسلام سکولار شده می‌توان به بهانه‌ی داشتن مدرن‌ترین تکنولوژی، فرهنگ غربی را بر مناسبات جامعه حاکم کرد و به رحمت الهی نیز امیدوار بود.

خداوند چشم ما را به این پیام بزرگ قرآنی بینا کند تا هم خود را درست بپاییم و هم بتوانیم آینده نظام غربی را درست تحلیل کنیم.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

بجلسه ششم
غفلت غرب از حقایق کلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مِمَّا
أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

آنچه شما به جای خدا می‌پرستید جز نام‌هایی چند نیستند که شما
و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر حقانیت آنها
نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را
نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

راه عبور از تاریخ ظلمانی

وقتی به آیه مذکور بنگریم متوجه می‌شویم حضرت یوسف عليه السلام عملاً
با این آیه راه کار ساختن تاریخ توحیدی را به بشریت پیشنهاد فرموده و راه
عبور از تاریخ ظلمانی شرک را نیز روشن کرده‌اند. از آنجایی که بشر
جدید در بحران تفکر غفلت از توحید حقیقی گرفتار شده، هر تلاشی در
این شرایط بحرانی انجام دهد بن بست‌ها را اضافه می‌کند، در حالی که با
توجه به آیه مذکور درمان حقیقی بحران موجود بازگشت به توحیدی

است که انبیاء متذکر آن بوده‌اند. توحید به مثابه هدف، راهی است که انبیاء مطرح می‌فرمایند و با «مرگ آگاهی» و «ترس آگاهی» و «دل آگاهی» همراه است. در آن نگاه نه تنها مرگ برای انسان دروازه مخوف و ترسناکی نیست بلکه چیزی است کنار زندگی که دائم باید متذکر آن بود، و نه تنها بی‌غمی را بر نمی‌تابد، بلکه خوف از جلال و شکوه الهی سراسر شخصیت انسان را به ادب بندگی دعوت می‌کند، و نه تنها با نظر به عالم حس، نظر به عالم معنا دارد، بلکه این نظر را با دل آگاهی و «علم حضوری» همراه می‌کند تا شرایط اُنس با حق برای بشر فراهم گردد.

امیدوارم با توجه به مباحثی که در جلسات گذشته انجام شد روشن شده باشد که تنها راه برون رفت از ظلمات دوران مدرنیته بازگشت به توحید است، البته به شرطی که آن توحید خودش یونان زده و غرب زده نباشد، بلکه به واقع توحید محمدی ﷺ باشد. انسان غرب زده حتی اگر از خدا هم سخن می‌گوید خودش محور عالم است و همه چیز را به خود برمی‌گرداند، چنین خدایی عامل نجات نیست. باید خدایی ماوراء خدای ارسطو در یونان قدیم، و خدای کانت در غرب جدید، به صحنه زندگی بیاید، خدایی که در «الله اکبر» رزمندگان ظاهر گشت، و با چنین خدایی ظلمات دوهزار و پانصد سال پادشاهی را زدودند. چنین خدایی فرهنگ غرب را هم، از صحنه تاریخ معاصر پاک می‌کند و نقشی که در خاطره‌ها پیدا کرده و تمام خیال بشر مدرن را اشغال نموده، چون دودی به هوا می‌فرستد، توحیدی که با «الله اکبر» به میان می‌آید، دیگر در آن نفس اماره «اکبر» نیست.

عرض شد اگر توحید الهی در قلب ما جلوه لازم را نداشته باشد، صور و همیه بر قلب و روان ما حاکم می شود و در رویارویی با فرهنگ غربی - که تماماً صورت جواب گویی به نفس اماره و صورت های وهمی انسان ها است - تحت تأثیر قرار می گیریم.

مثلاً ما در رابطه با دنیای مدرن مثل کسی است که باید قبل از وارد شدن در دریای عمیق به خوبی شناگری آموخته باشد و گرنه در چنگال امواج سهمگین آن دریا گرفتار گشته و غرق می شود. از همین رو تأکید می شود باید به توحیدی ناب رسیده باشیم و بر چنین توحیدی تأکید کنیم تا در رویارویی با فرهنگ غرب در راه نماییم و مقهور آن نگردیم. دلیل این که عرض می کنم بدون توحید ناب تحت تأثیر روح غربی قرار می گیریم، تأثیری است که سایر ملل ناخواسته در رویارویی با غرب، از غرب گرفته اند و به جای این که بتوانند از تکنولوژی استفاده کنند روح غربی به عنوان میهمانی ناخوانده و غیر هماهنگ با روح جامعه، وارد جامعه ی آنها شده است. آیا این همه وسایل عیاشی در کشورهای عربی جهان اسلام با کاباره های آنچنانی در سطح عمومی جامعه قبل از ورود روح غربی در آن کشورها به چشم می خورد؟ توحید اسلامی با منظری که اهل البیت علیهم السلام مطرح می فرمایند آنچنان نورانی است که نه تنها ظلمات این قبیل اعمال را می نمایاند، بلکه روحیه تنفر از آنها را نیز در انسان شکل می دهد.

روح جزءنگری غربی

وقتی روح توحیدی شناخته شد و جان و روان جامعه به آن منور گشت متوجه می‌شویم با فرهنگ غربی هرگز نمی‌توان به بشر خدمت کرد. چه بسا افرادی که با غفلت از بصیرت توحیدی، با ایجاد زمینه برای تحقق فرهنگ غربی، تصور می‌کنند به جامعه خدمت می‌کنند، غافل از آن که روح سکولاریسمی غربی کار را به لائیزاسیون و پشت کردن به توحید می‌کشانند و ملت را سرگردان و پریشان حال می‌کند. به قول معروف:

عطای بزرگان و ابر بهار بیارند جایی که ناید به کار
فرهنگ غربی هر جا پا گذاشت بر خلاف ظاهر، بی‌برکتی به همراه
آورد و مناسبات بین انسان و بستر طبیعی زندگی را به هم زد و انواع
بیکاری‌ها گریبان جامعه را گرفت. این به ذات فرهنگ غربی برمی‌گردد،
به همین جهت خودِ غرب با آن همه تلاشی که در استعمار سایر ملت‌ها
انجام می‌دهد، تا خود را سر پا نگه‌دارد، در بحران گرفتار است. روح
غربی خصلت کل‌نگری را که در بینش توحیدی هست از دست داد و با
روحیه‌ی جزءنگر خود با عالم و آدم برخورد کرد و متوجه نشد حکم
کلی این عالم چیست. داستان دیدن فیل در تاریکی که مولوی در مثنوی
آورده نمونه خوبی است برای توصیف نگاه غربی و روح جزءنگری آن.
مولوی می‌گوید:

پیل اندر خانه‌ی تاریک بود	عرضه را آورده بودندش هنود
از برای دیدنش مردم بسی	اندر آن ظلمت همی‌شد هر کسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود	اندر آن تاریکی‌اش کف می‌بسود

آن یکی را کف به خرطوم او فتاد	گفت همچون ناودان است این نهاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید	آن بر او چون باد بیزن شد پدید
آن یکی را کف چو بر پایش بسود	گفت شکل پیل دیدم چون عمود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست	گفت خود این پیل چون تختی بده ست
همچنین هر یک به جزوی کو رسید	فهم آن می کرد و بر آن می تنید
از نظر که گفتشان شد مختلف	آن یکی دالش لقب داد این الف
در کف هر کس اگر شمعی بدی	اختلاف از گفتشان بیرون شدی
چشم حس همچون کف دست است و بس	نیست کف را بر همه ی آن دست رس

پیام بزرگ این داستان این است که اگر با چشم جزء نگر، هر یک از اجزاء عالم را بنگرید این طور نیست که بتوانید بر کل عالم احاطه پیدا کنید و تصور صحیح از عالم به دست بیاورید، برای دیدن کلیت هر چیزی بصیرت نیاز است و نه بَصَر. بصیرت با بینش توحیدی به دست می آید. همان بصیرتی که آن پیرمرد بسیجی مقلد امام خمینی «رضوان الله علیه» به دست آورد، ولی روشنفکری که می خواهد با ملاک های غربی عالم را ارزیابی کند به دست نیاورد و به دست نمی آورد. در بینش توحیدی نظرها متوجه سُنن جاری در هستی می شود ولی در نگاه جزئی نگر انسان ها مشغول حادثه ها می گردند، بدون آن که بتوانند قاعده هایی را که این حادثه ها مدیریت می کنند، بشناسند.

این ساده نیست که شعار اصلی رسول خدا ﷺ عبارت بود از: «قُولُوا لَإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا»، یعنی رستگاری و آزاد شدن از ظلمات زمانه به بینش توحیدی برمی گردد و این که متوجه باشی اراده واحدی تمام عالم را

مدیریت می‌کند و نقش تعالی‌بخشی دارد. وقتی متوجه چنین نوری در عالم شدی، دیگر رستگار خواهی شد و حادثه‌ها تو را نمی‌رباید و مرعوب نمی‌کند. حالا همه ریزه‌کاری‌های تاریخ را هم نمی‌دانی، ندان، از نقشه‌های ریز سرویس‌های امنیتی هم خبر نداری، نداشته باش، کلیت قضیه در نزد توست. مثل قرآن که زاویه‌های ریز فرهنگ فرعون را باز نمی‌کند ولی با طرح کلی آن فرهنگ ما را متوجه ناکامی آن فکر و فرهنگ می‌نماید تا متوجه برکت و کارآمدی فرهنگ توحیدی باشیم.

بصیرت توحیدی ما را متوجه سیر تاریخ به سوی دولت کریمه حق می‌نماید و این که فرهنگ ظلمانی به ظاهر همه‌گیر شده‌ی غرب، را دولت مستأجل بدانیم و یک لحظه نظر خود را به وعده خدا و حاکمیت انسان کامل به جایی دیگر معطوف نداریم. چنین توجهی نه تنها هیبت روح غربی را فرو می‌ریزد، بلکه قوت ادامه راه برای رسیدن به هدف متعالی را در ما صد چندان می‌کند.

ارتباط طبیعت با عقیده‌ی توحیدی

انسان موحد با نظر به روح توحیدی، «عالم» دار می‌شود و در این حالت زشتی بی‌عالمی انسان مدرن را احساس می‌کند، که چگونه همه وقار و سکینه و حکمت خود را از دست داده است و چون ملخ‌های سرگردان هر دم بر چیزی جست و خیز می‌کند و دیگر هیچ وطنی و سکنایی برای خود باقی نگذاشته است.

قرآن به عنوان اصیل ترین تفکر توحیدی علاوه بر این که به انسان‌ها پیشی اصیل ارزانی دارد، روش رسیدن به هدف را نیز می‌نمایاند. هم آموزش می‌دهد که چگونه بیندیش تا با واقعیات و حقایق مرتبط باشی و نه با خیالات و وهمیات، و هم دستور می‌دهد چگونه عمل کن که درست عمل کرده باشی و گرفتار پوچی در کارها نگردی یعنی هم توحیدی فکر کردن و هم توحیدی عمل نمودن را در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهد. در چنین شرایطی است که نظام هستی با ما هماهنگ خواهد بود و ما گرفتار بی‌برکتی طبیعت نخواهیم شد تا مجبور باشیم با ماشین‌های غول‌آسا برای بهره‌برداری از طبیعت به جنگ طبیعت برویم، در نهایت هم بدون هیچ بهره‌ای، طبیعت و محیط‌زیست را تخریب کرده و در نتیجه خداوند از طریق «تَقْصُصِ مِنَ النَّمَرَاتِ»، تقلیل یافتن بهره‌ها، انتقام خود را از ما بگیرد.

آن فرهنگی که اصرار دارد در امور اجتماعی نباید عقاید دینی وارد شود و جامعه را باید خرد جمعی مدیریت کند، با همین طرز فکر تصور می‌کند عقیده نباید در برخورد با طبیعت دخیل باشد. ولی درست بر همان اساس که اگر روح قناعت و سادگی در ما نباشد و با روح زیاده‌خواهی با طبیعت برخورد کنیم، طبیعت با ما مقابله می‌کند و عملاً رابطه ما با محیط‌زیست دچار بحران می‌شود، عیناً وقتی عقیده توحیدی در نظام اجتماع دخالت نکند، اجتماع دچار بحران می‌گردد و دیگر بستری برای زندگی و متعالی شدن نخواهد بود. تحت تأثیر فرهنگ غربی، فکر کردیم ما در اعمال عقیده خود و انجام عمل آزادیم و اجتماع و طبیعت نسبت به

هر عقیده و عملی خنثی است و بدون فکر و ذکر الهی در هر جا هر طور خواستیم می‌توانیم تصرف کنیم.

قرآن می‌فرماید: چون انبیاء وارد تاریخ اقوام آلوده به شرک و غفلت شدند، شرایط را جهت تغییر ساحت آن‌ها فراهم کردیم، تا مردم متوجه سنن جاری در هستی بگردند و از روحیه خودمحوری آزاد شوند و نقش خدا را در مناسبات بیابند و با ارتباط با او و تضرع، مسیر حوادث را تغییر دهند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»^۲؛ و سنن الهی بر این جاری است که در هیچ شهری پیامبری نفرستادیم مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری درآیند.

چنانچه ملاحظه می‌فرمائید در آیه می‌فرماید: «لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»؛ شاید در دل سختی‌ها و جنگ‌هایی که برایشان پیش می‌آوریم به تضرع با پروردگارشان در آیند و از روحیه قبلی آزاد شوند و نظر خود را به حضرت احدیت معطوف دارند، خلاصه پس از طرح توحید توسط انبیاء و پدید آمدن شرایطی سخت، امید بود که برگردند و با زدودن نقش‌های دوران شرک از خاطرشان، نقش الهی را جایگزین کنند و لذا بعد از آن سختی برای امتحان آن‌ها شرایط را تغییر دادیم و راحتی و رفاه را فراهم نمودیم.

«ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛^۳ آنگاه به جای سختی، راحتی را قرار دادیم به طوری که شرایط قبل را فراموش کردند، و به جای آن که ضراء و سرء را از ناحیهی حق بدانند، گفتند عادت روزگار چنین است و به پدران ما هم رنج و سختی می‌رسیده است، و امتحان الهی را انکار کردند. پس در حالی که نفهمیدند از کجا ضربه خوردند به ناگاه آنان را گرفتیم.

در شرایط رفاه جامعه حتی با حضور فرهنگ انبیاء، همان خاطرات آلوده دوباره میدان گرفت، تا آنجایی که سختی‌ها و جنگ را یک اتفاق قلمداد کردند - مثل اتفاقاتی که در گذشته برای پدرانمان پیش می‌آمده - نه تنها از آن توحید و آن سختی‌ها و چگونگی مدیریت آن‌ها توسط خدا و شکل رفع و دفع آن‌ها هیچ نتیجه‌ای نگرفتند، بلکه منکر این همه روشنگری و حقیقت‌نمایی نیز گشتند و لذا در آخر آیه فرمود حال که این‌ها نشان ندادند شایسته برگشت به توحید هستند و حجت نیز بر آن‌ها تمام شد «فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ آن‌ها را به طوری که غافل گیر شوند، از آن راهی که پیش‌بینی نکرده بودند، گرفتیم و آن‌ها نفهمیدند چه بر سرشان آمد زیرا در رابطه با نقطه ضعفی که خداوند از آن‌جا آن‌ها را گرفت، برنامه‌ریزی نکرده بودند. چون نفهمیدند آن جنگ و سختی از طرف خدا بود، با رسیدن به راحتی و رفاه بی‌باکانه در دنیا افتادند و سنت‌های امتحان الهی را نیز منکر شدند و گفتند این‌ها سابقه تاریخی

دارد. سپس قرآن در ادامه می‌فرماید: اگر این ملت‌هایی که گرفتار بحران و نابودی شدند، به برنامه توحیدی روی می‌کردند نه تنها آخرت و ابدیت خود را آباد کرده بودند، دنیای آن‌ها نیز آباد می‌شد. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛^۴ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم ولی رهنمودهای توحیدی انبیاء را تکذیب کردند، پس به جهت آنچه کردند آنان را گرفتیم.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید در آیه اخیر می‌فرماید رمز سقوط تمدن‌های گذشته به عمل خودشان بر می‌گردد، آن‌ها چون عنصر نبوت و معنویت را تکذیب کردند پیرو آن، نوعی خاص از زندگی را پیشه کردند که منجر به آنچنان هلاکت‌ها می‌شد. «وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ ولیکن سخن توحیدی انبیاء و اصالت دادن به ایمان و تقوا را تکذیب کردند، پس ما آن‌ها را به سبب آنچه خودشان برای خودشان پدید آوردند، گرفتیم و هلاک کردیم.

روح غربی؛ کینه‌توزی با انبیاء

شاید در طول تاریخ، تمدنی مثل فرهنگ غرب نداشته باشیم که به کلی عنصر معنویت و ایمان را منکر باشد و نه تنها منکر که به جنگ آن آمده باشد، تا دامن زدن به میل‌های نفس‌انگاره را به عنوان یک ارزش

جلوه دهد. در گذشته هم گناه و فساد بوده ولی فرد در عین انجام گناه، پذیرفته بود که گناهکار است و گناهکاری خود را نمی‌پذیرفت، هر چند انجام می‌داد. ولی در فرهنگ غربی گناهکاری تئوریزه شده و به عنوان یک نوع از زندگی مطرح است. تربیت‌شده‌ی فرهنگ غربی اساس را در نپذیرفتن هر گونه سخن معنوی گذاشته، و نه تنها به دنبال اندیشه معنوی نیست، بلکه در صدد سرکوب کردن آن است، یعنی زمان «نُقْمَت» بر او حاکم است نه زمان «لطف الهی». زمانی است که سراسر روح غربی را کینه‌توزی نسبت به اولیاء الهی فرا گرفته است.

بشر مدرن از نظر نسبت داشتن با عالم معنا بدترین بشر است، و حاصل تربیت آن، روحیه‌ی عنادگونه‌ای است که تحصیل کرده‌هایی که در ظلّ فرهنگ غربی تربیت شده‌اند با معنویت و عبودیت دارند.

برای اصلاح امور ابتدا باید انسان‌ها متذکر روحی شوند که قرآن متذکر آن است - و نمونه آن را در چند آیه‌ای که گذشت ملاحظه فرمودید- تا روح انسان‌ها نسبت به معنویت، حالت عناد خود را از دست بدهد و متوجه نقش عالم معنا در مناسبات عالم ماده باشد و از این طریق خود را بپاید. در آیه فوق فرمود ریشه هلاکت تمدن‌ها به حساب نیاوردن ایمان و تقوا در زندگی شان بود، در عمل شعارشان آن بود که برای ما مؤمن و غیر مؤمن فرق نمی‌کند، برای ما توسعه مهم است، و تأکید بر عدالت را توهین به سرمایه‌داران بزرگ پنداشتند. در حالی که آیه می‌فرماید برکات آسمان و زمین در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که بر ایمان و تقوا تأکید دارند و به عدالت که یکی از جلوه‌های تقوا است، اهمیت می‌دهند.

باید متوجه باشیم جهان از آن خداوند است و به اذن او و به روشی که او فرمان داده است می‌توان در آن تصرف کرد، و نیز باید متوجه بود پروردگار ما برای پروراندن ما در راستای متعالی‌شدن، ما را خلق کرده و زمین و عالم را در اختیار ما قرار داده است، و لذا به هر کدام از نکات فوق بی‌توجهی کنیم با بحران روبرو خواهیم شد. اگر با تحریکاتی که نفس اماره در ما ایجاد می‌کند با طبیعت برخورد کنیم و یا اگر به جای متعالی‌شدن معنوی در زندگی دنیایی، در خوش‌گذرانی صرف زندگی کنیم، در هر دو صورت به نتیجه‌ای مطابق برنامه‌ای که خود برای خود ریخته‌ایم نمی‌رسیم.

حضور همه‌جانبه‌ی خداوند و غفلت بشر جدید از آن

وقتی تصور ما نسبت به چگونگی رابطه‌ی خدا با مخلوقاتش اصلاح شد، می‌فهمیم بی‌نتیجه شدن برنامه‌هایی که به قاعده بالا پشت کرده، چگونه واقع می‌شود. از آنجایی که مخلوق عین ربط به خالق است، بنابراین عالم و آدم همواره در قبضه‌ی خداوند هستند، رابطه خدا با مخلوقاتش مثل رابطه ما با صور ذهنیه‌مان است که آن صور تماماً در قبضه اراده ما می‌باشند. خلقت خداوند مثل کار بنا نسبت به ساختمان نیست که آجر و شن و سیمان را جمع می‌کند و شکل می‌دهد، بلکه خداوند وجود مخلوق را به مخلوق می‌دهد، مثل همان صور ذهنیه که ما با یک اراده آن را در ذهن خود ایجاد می‌کنیم، این طور نیست که اجزاء آن را جمع کنیم، به همین جهت هم با اراده‌ای دیگر آن صور را می‌توانیم تغییر دهیم.

حضور و تصرف خدا در عالم حضوری لطیف است، چون عالم در عرض خدا نیست، همان‌طور که صور ذهنیه شما در عرض شما نیست، و لذا تغییر صور ذهنی، مثل تغییری نیست که شما در پدیده‌های بیرون از ذهن خود ایجاد می‌کنید که در موقع تغییر آنها باید در عرض آنها قرار گیرید و در آنها تصرف کنید، در مورد تغییر صور ذهنی، به صورتی خیلی لطیف فقط کافی است اراده کنید تا آن صور تغییر کند، اراده شما برای تغییر همان، و تغییر همان.

اگر عقیده و عمل ما مطابق حق نباشد خداوند ما را به دست خودمان می‌گیرد. فرعون تصور می‌کرد در حال تعقیب قوم حضرت موسی علیه السلام است، خوشحال هم بود که آنها به طرف رودخانه نیل حرکت می‌کنند که هیچ راه گریزی ندارند، غافل از این که او با آن همه شتاب، به سوی محل غرق شدن خود و لشگریانش حرکت می‌کند. خداوند در آیه‌الکرسی می‌فرماید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»؛^۵ یعنی خداوند آن حقیقت یگانه‌ای است که در حیات مطلق و قیام مطلق است به طوری که هیچ سستی و چُرت و خوابی او را نمی‌گیرد، چنین خدایی آسمان و زمین در قبضه وجود اوست، بدون آن که آنها از خود وجودی استقلالی

داشته باشند. حال با توجه به چنین حضوری برای خداوند در عالم، چه کسی می‌تواند نقشی داشته باشد مگر آن که خودِ خدا اجازه آن نقش را به او داده باشد، خدایی که آینده و گذشته همه مخلوقات را می‌داند و هیچ کس به علم او احاطه ندارد مگر به آنچه خود او بخواهد که بندگانش بدانند، کرسی و قدرت و احاطه او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته و در حفظ و مدیریت بر آن‌ها هیچ سختی برای او نیست، و او «علی و عظیم» است.

اگر به روح توحیدی آیه فوق توجه شود می‌فهمیم حضور خداوند در عالم، چگونه است و چگونه همه عالم در قبضه اوست و چرا باید به اذن خداوند در عالم عمل و تصرف کرد تا نسبت به نتایج کارمان ناکام نشویم. بشر امروز با غفلت از حضور همه جانبه‌ی خدا، از حقیقت بزرگی محروم است و لذا از ارتباط با معنویات که دریچه‌های ارتباط با خدا است محروم مانده. بشری که معنویت و قیامت را فراموش کرد مهم‌ترین بُعد زندگی، یعنی حضور در ابدیت را فراموش می‌کند، چنین بشری زندگی را کوجه‌های بن‌بستی می‌داند که از هر راهی برود به بن‌بست برخورد می‌کند. چنین بشری مجبور است دلخوشی‌های دروغین برای خود بسازد تا از سردی زندگی خود که خود برای خود پدید آورده بکاهد. این همه سرگرمی که بشر جدید برای خود فراهم کرده آیا انعکاس محرومیت‌های معنوی نیست که می‌خواهد آن‌ها را نادیده بگیرد؟ و آیا تکنولوژی مدرن را مطلوب مطلق قرار دادن یک نحوه از عکس‌العمل محرومیت از عالم قدس نیست؟ بشر جدید تاوانِ پشت کردن به ساحت قدس را می‌دهد، چه

سود دارد اگر همه زمین برای ملتی گشوده شود ولی عالم قدس به روی او بسته گردد؟

آفات غفلت از سنن الهی

وقتی انسان از رابطه تکوین با تشریح در عالم هستی غافل شد و گمان کرد نظام الهی نسبت به هر فکر و عملی بی تفاوت است، بدون رعایت هیچ محدودیتی به هر اقدامی دست می‌زند و تلاش می‌کند هر تصویری را که در خیال خود دارد در خارج از خیال صورت عملی بدان پیوشاند، تنها مانع عملی نشدن صورت‌های وهمی خود را نداشتن ابزار مناسب می‌داند و لذا اگر توانست ابزار مناسب آن را بسازد دیگر بدون هیچ فکری دست به اقدام می‌زند. با چنین روحیه‌ای ماشین‌های گول‌آسا و اسلحه‌های مخوف ساخته شد، تا به وسیله‌ی ماشین‌های گول‌آسا هر کار خواستند در تغییر نظام طبیعت انجام دهند و با اسلحه‌های مخوف هر ملتی را که خواستند نابود کنند. غافل از این که در اوج رسیدن به امیال خود، با سنن الهی روبه‌رو می‌شوند. روس‌ها هشتاد سال با تفکر الحادی شب و روز تلاش کردند تا ثابت کنند با نظام به اصطلاح سوسیالیسم می‌توان جهان را اداره کرد، در اوج امیدواری، همه چیز از هم گسست، تا آن جایی که بعضی از تئوریسین‌های آن فکر، خودکشی کردند، چون سقوط نظام مارکسیسم لنینیسم را مساوی سقوط همه افکار و عقاید خود می‌دانستند. فکر کردند با دیواری که بین آلمان می‌کشند می‌توانند مردم یک ملت را تقسیم کنند، ولی یک مرتبه همه چیز به هم خورد و دیوار برلین با همان ماشین‌های

غول آسا تخریب شد. آمریکایی‌ها به امید اسلحه‌های مخوف ملت ضعیف و بدون هر گونه امکانات ویتنام را سرکوب کردند ولی در اوج ناباوری، در شرایطی که به اندازه برگ درختان جنگل‌های ویتنام بمب بر سر مردم ریختند، مجبور شدند شکست اسلحه‌های مخوف را بپذیرند و از ویتنام خارج شوند. باز به امید همان اسلحه‌ها بنیان‌گذاران اسرائیل به فکر اخراج مردم فلسطین افتادند و صدها هزار برابر بیش از مردم فلسطین گلوله و تانک و بمب به آن‌ها شلیک کردند، آن وقت در اوج امیدواری به تعیین قدس به عنوان پایتخت اسرائیل، انتفاضه اول همه تصوراتشان را بر باد داد، خون‌آشام‌ترین شخصیت‌های اسرائیلی مجبور شدند از نوار غزه عقب‌نشینی کنند. به امید احیاء آبروی از دست رفته در صدد بودند به جنوب لبنان حمله کنند و تا بیروت را اشغال کنند، اسارت دو سرباز اسرائیلی را بهانه کردند و حمله را شروع نمودند و شکست از حزب الله چیزی بالاتر از شکست اسرائیل را به بشریت گوشزد کرد و آن این که این تکنولوژی مدرن و اسلحه‌های مخوف نیست که تعیین تکلیف می‌کند، بلکه خداوند است که در جهان مدیریت خود را اعمال می‌نماید. در حادثه‌ی اخیر بحران اقتصادی آمریکا نیز روشن شد که نظام الهی نسبت به هر فکر و عملی بی تفاوت نیست. غفلت از این موضوع رضاخان‌ها و شائوین‌ها و استالین‌ها و بوش‌ها و صدام‌ها و ... را به وجود آورد و باز به وجود می‌آورد، ما هم در زندگی فردی و اجتماعی به همان اندازه که از این قاعده غافل باشیم تصمیماتی می‌گیریم که در نهایت با ناکامی و شکست روبه‌رو می‌شویم. شاخص‌ترین تفکر غربی همین نکته است که

متوجه نیست بین نظام تکوین و نظام تشریح رابطه هست و عالم هستی نسبت به هر فکر و هر عمل بی تفاوت نمی باشد.

روحیه یهودی گری و فرهنگ غرب

این که به راحتی هر ماشینی را می سازند و به عواقب زیست محیطی آن فکر نمی کنند و سعی می شود هر روز با اسلحه های مخوف تر ملت ها را مرعوب کنند، به جهت غفلت آنها از حضور سنن الهی در هستی است. فکر کردند خداوند فقط جهان را خلق کرده و به دست انسان داده است تا هر طور خواست در آن تصرف کند و حالا بازنشسته شده است. چنین تفکری ریشه در یهودی گری دارد، یهودیان معتقدند خداوند جهان را در شش روز ساخت و روز هفتم به استراحت پرداخت و دیگر رابطه او با جهان قطع است، خداوند می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُم مَّا أَنْزَلْ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»^۶ و یهود گفتند دست خدا بسته است دست های خودشان بسته باد و از رحمت خدا دور شوند به سبب آنچه گفتند، بلکه هر دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می بخشد و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنندیم، هر بار که

آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت. و در زمین برای فساد می‌کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد.

خداوند در آیه فوق روحیه‌ی یهودی‌گری را لعنت می‌کند، روحیه‌ای که طوری رابطه خدا و مخلوق را تعریف و تحلیل می‌کنند که متوجه عین ربط بودن مخلوق در رابطه با خالق خود نیست. یهود رابطه خدا و مخلوق را مثل رابطه بنا و ساختمان گرفته، نه مثل رابطه انسان و صورت ذهنی. خداوند در مقابله با آن فکرِ غلط می‌فرماید: «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»^۷؛ قدرت خداوند محدود نیست و هر طور اراده کند فیض خود را می‌رساند. بنا به فرمایش علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»؛ چون یهود معتقد بودند تورات نسخ نمی‌شود و همواره تورات خود را به رخ بقیه می‌کشیدند، نزول قرآن موجب طغیان و کفر بیشترشان شد، در حالی که این کفر و طغیان از طرف خدا، ابتدایی نیست بلکه ریشه در شخصیت خودشان دارد. این آیه می‌رساند که یهود تا قیامت باقی است و کینه و دشمنی آنها همچنان ادامه دارد، هر چند هر وقت آتشی جهت مبارزه با مسلمین به پا کنند خداوند آن را خاموش می‌کند. در آخر آیه شخصیت یهود را ترسیم می‌کند که علاوه بر آن که از نظر فکری و عقیدتی، عقیده‌ای باطل و غلط نسبت به خدا و نوع حضور خداوند در هستی دارند، از نظر عملی هم ملتی هستند که در زمین فساد به راه می‌اندازند و به همین جهت مورد رحمت خداوند نیستند و به سامانی نمی‌رسند.

مسیحیت تحت تأثیر یهود

وقتی متوجه شدیم یهود با جداسدن از تورات اصیل در عقیده و عمل چه روحیه‌ای پیدا کردند، و وقتی متوجه شدیم پس از ظهور حضرت عیسی علیه السلام که برای تصحیح دین بنی اسرائیل آمده بودند، چگونه یهودیت در مسیحیت نفوذ کرد و آن دین را نیز تحت تأثیر خود قرار داد، برایمان روشن می‌شود چرا عنان تفکر مسیحیت در اختیار تفکر یهودی است. نفوذ یهودیت در دین حضرت مسیح علیه السلام تا آنجایی است که وقتی در قرن چهارم دین مسیحیت به اروپا می‌رسد، توسط یک یهودی به نام «فیلون» این کار انجام می‌شود. با توجه به این نکات می‌فهمیم چرا خداوند در بسیاری موارد یهود و نصاری را در یک موضع می‌بیند و یک برخورد با آنها دارد.

دقت در آیات الهی نشان می‌دهد که خداوند خطر نزدیکی به یهود و نصاری را برای مسلمین خطر بزرگی می‌داند و به شدت ما را از آن نهی می‌کند به طوری که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» می‌فرمایند؛ بعد از نهی از شرک، نهی‌ای به شدت نهی از نزدیکی به یهود و نصاری در قرآن نیامده است.

قرآن و وظیفه‌ی ما در برابر غرب

قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۸؛

ای مؤمنان به یهود و نصاری اعتمادی همراه با محبت نداشته باشید، و محبت آن‌ها را در دل خود جای ندهید، آن‌ها خودشان نسبت به هم محبت و ولایت متقابل دارند و در بین خودشان بعضی ولی بعض دیگرند، و با همه فاصله‌ای که دارند علیه شما متحد می‌شوند و به شما نمی‌گروند و خودشان را رها کنند. هر کس به آن‌ها محبت داشته باشد از آن‌هاست - در واقع با این محبت، روح و روحیه انسان با آن‌ها یکی می‌شود- و همچنان که آن‌ها ظالمند و خداوند هدایتشان نمی‌کند آن‌هایی هم که محبت یهود و نصاری را در دل پروراندند به راه هدایت نمی‌روند و به مقصدی که می‌خواهند نمی‌رسند. در ادامه می‌فرماید: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ»^۹؛ می‌بینی آن‌هایی که در قلبشان بیماری عدم هدایت واقع است و به همین جهت ظالم ماندند، در جهت نزدیکی به یهود و نصاری سرعت می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم در اثر جدایی از آن‌ها به ما گرفتاری برسد و بدین شکل محبت خود را به

۸ - سوره مائده، آیه ۵۱.

۹ - همان، آیه ۵۲.

یهود و نصاری توجیه می کنند، امید است با رسیدن فتح و یا امری از جانب خداوند، پیشیمان شوند و دروغشان بر مؤمنین آشکار شود. اینها در دلشان خاموشی اسلام را پنهان کرده بودند تا بتوانند با ارتباط با یهود و نصاری و نابودی تفکر اسلامی مانعی برای شهوات دنیوی خود نداشته باشند، و وقتی فتحی نصیب مسلمانها شد افسوس می خورند.

خداوند فرمود: «بیمار دلان، در جهت محبت به یهود و نصاری سرعت می گیرند» بیمار دل کسی است که از سلامت فطری خارج شده و از اخلاص و توحید بیرون آمده باشد و به همین جهت گفته اند؛ بیماری دل باعث می شود که انسان با هر بادی بجنبد و با هر سختی از مسیر توحیدی خود به شک فرو رود، لذا چون در جای دیگر فرمود: منافقان قلبشان مرده است، منظور از این بیمار دلان منافقان نیستند بلکه همان مسلمانان بی تفکرِ ظاهریین می باشند. سپس ادامه می دهد: «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ»^{۱۰}

آنگاه که فتح رسید، مؤمنان به سست ایمانان بیمار دل گویند: آیا این یهود و نصاری همانهایی هستند که سوگندهای سخت خوردند که با شما باشند؟ کارها و تلاش های این محبت ورزان به یهود و نصاری، همه هدر رفته و زیان کار شدند.

در ادامه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^{۱۱} ای مؤمنان (بدانید) کسی که از دوستی مؤمنین به دوستی یهود و نصاری بر گردد، به زودی خداوند عده‌ای را به جای آن‌ها می‌آورد که محبت‌شان متعلق به خداوند است و دشمنیشان به یهود و نصاری، آن‌ها به خاطر خداوند نسبت به مؤمنین فروتن و نسبت به کافرین بی‌اعتنا و گردن‌فرازند، و خداوند که یاور حقیقی دین است دوست‌داران یهود و نصاری را که ظاهراً مسلمانند، می‌برد و چنین مؤمنانی را می‌آورد که در راه خدا قیام می‌کنند و خداوند در این قیام که برای یاری دین است کمک‌شان می‌نماید و از اوصاف آن‌ها این که هیچ نگران نیستند که کسی در راه احیاء دین و قیام برای دین سرزنش‌شان کند و با نظام ارزشی خودش بخواهند حرکت آن‌ها را ارزیابی کنند، این روحیه و قیام، فضل الهی است که به هر کس خواست می‌دهد - مسلم به کسانی می‌دهد که قصدشان تماماً قیام برای خدا باشد - و خداوند واسع و علیم است.

ارتداد فکری در جامعه‌ی اسلامی

حضرت علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» در تفسیر المیزان در ذیل چهار آیه فوق بحث مفصلی دارند که خلاصه آن عبارت است از:

«قرآن به چیزهایی تأکید می‌کند که اگر انسان مواظب نباشد عوامل و شرایط موجود دست به دست هم داده مسلمان را به پرتگاه سقوط می‌کشاند، قرآن به محبت به اهل البیت علیهم‌السلام دستور داده و در آن تأکید و مبالغه نموده ولی بعدها چنان ستم‌هایی به اهل البیت نمودند که اگر واقعاً از طرف قرآن مأمور بودند به اهل البیت علیهم‌السلام ستم کنند بیش از آنچه کردند نمی‌توانستند بکنند. یعنی خداوند مردم را به آنچه محبت به آن‌ها موجب سعادتشان بود دعوت کرد و آن‌ها عکس آن عمل کردند، و از طرف دیگر مسلمانان را از دوستی کفار و اهل کتاب نهی نمود و آن‌ها درست عکس آن عمل کردند و هیچ‌نهی‌ای در هیچ‌یک از موارد شرعی مثل نهی از دوستی کفار و اهل کتاب تشدید و تأکید نشده است، در حدی که ملاحظه می‌کنید در سوره مانده آیه ۵۱ فرمود: «هر که با آن‌ها دوست است از آن‌هاست». و در سوره آل عمران آیه ۲۸ باز همین سخن را با مضمونی دیگر فرمود.^{۱۲}

وقتی امر به معروف که حافظ سیره و سنت پیامبر و ائمه علیهم‌السلام است مختل شود، شعائر عمومی و جلوه‌های اجتماعی سقوط نموده، سیره کفار به جایش می‌نشیند و پایه‌های خود را محکم می‌کند، تمام چیزهایی که اجتماع مسلمانان را احاطه نمود و امروز در بین ما جاری است همان‌هایی است که از کفار گرفته‌ایم، این که در آیه مورد بحث می‌فرماید: کسانی را

۱۲ - در سوره آل عمران، آیه ۲۸ می‌فرماید: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»؛ مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند در هیچ چیز او را از دوستی خدا بهره‌ای نیست مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کند و خداوند شما را از خود می‌ترساند و بازگشت [همه] به سوی خداست.

می‌آورد که هم آن‌ها خدا را دوست دارند و هم خدا آن‌ها را... شما امروز عکس آن را می‌بینید به طوری که ما یهود و نصاری - که امروز در غرب تحت تأثیر یهود تجلی کرده- را دوست داریم، ما خدا را دوست نداریم که در مقابل کفار ذلیل و بر مؤمنین سرکش هستیم، از جهاد در راه خدا هراس داریم و از هر سرزنشی که از طرف آن‌ها به ما شود، جا می‌خوریم. این همان است که در سوره مائده آیه ۵۴ خداوند می‌فرماید: «اجتماع مؤمنین مرتد می‌شود». یعنی به جای علاقه به خدا علاقه به یهود و نصاری پیدا می‌کند، ارتداد در این آیه یعنی برگشتِ محبتِ آمیز به یهود و نصاری، یعنی گرایش قلبی به آن‌ها، که خدا آن را به منزله کفر می‌داند، می‌گوید مردمی را می‌آورد که خدا آنان را دوست دارد... و از سرزنش ملامت‌گری نمی‌هراسد. و صفاتی را برای آن‌ها برشمرده که در عده قلیلی از مردم اجتماع ما موجود است».

ما برای نجات خود از فرهنگِ ظلمانی غرب می‌توانیم به همین چهار آیه از سوره مائده تمسک بجوئیم که خلاصه آن عبارت بود از:

۱- عدم محبت و اعتماد به یهود و نصاری که شاخصه‌ی امروزی آن فرهنگِ غرب است، با همان تصویری که یهود از عدم قدرت تصرف خدا در عالم و آدم دارد.

۲- عدم نگرانی از ضرری که فکر می‌کنیم با بریدگی از یهود و نصاری برای ما پیش می‌آید.

۳- امیدواری به فتح و رحمت خدا در ازاء عقیده توحیدی و عمل الهی، در مقابل تهدیدهای غرب.

۴- ارزش‌گذاری به مؤمنین و بی‌اعتنایی به ارزش‌های غربی و دوستداران آنها.

۵- زنده نگه داشتن عشق الهی در قلب خویش و جامعه، و تلاش برای این که نگذاریم محبت به خداوند در ما خاموش شود.

۶- تقویت روحیه قیام در خود برای یاری دین خدا.

۷- عدم نگرانی از ملامت فرهنگ‌ها و تفکرات غیر دینی در راه ایجاد حیات و روش دینی.

تفاوت غرب با مسیحیت

در آخر لازم است خدمت عزیزان عرض کنم که نباید روحیه مسیحیت موجود را با بعضی از آموزه‌های حضرت عیسی علیه السلام که بعضی از مسیحیان به صورت فردی از آنها متأثرند اشتباه کرد و تصور نمود باید نقد غرب را از نقد مسیحیت جدا کرد. آری در تحلیل عقلی مسیحیت یک چیز است و غرب چیز دیگر و به ظاهر غرب موجود با پشت کردن به مسیحیت مطرح در قرون وسطی شکل گرفت. ولی با تحلیل دقیق‌تر روشن می‌شود که مسیحیت قرون وسطی در درون خود عنصر جسمانی کردن حقایق معنوی را از یهودیت پذیرفته، و این همه‌ی انحرافی است که یک دین می‌تواند پیدا کند. یهودیت معتقد است خداوند از آسمان پائین می‌آید و با پیامبرش کشتی می‌گیرد و یک بار زمین می‌خورد و یک بار

هم پیامبر را زمین می‌زند و به آسمان بر می‌گردد.^{۱۳} همین تفکر منجر می‌شود که مسیحیت معتقد شود خدا در عیسی حلول می‌کند و می‌شود مسیح، یعنی از آن جهت که پیامبر است، عیسی است و از آن جهت که تجسم خدا در زمین است، مسیح است. چنین مسیحیتِ یهودی‌زده در عمل نمی‌تواند راهی جز همان راهی را که یهودیت می‌رود، طی کند.

از طرفی اگر امروزه دانشمندان منتقد غرب و سیاستمداران منتقد صهیونیسم موضوع مسیحیت را از فرهنگ سکولاریته غرب جدا می‌کنند و موضوع یهودیت را از صهیونیسم دو موضوع می‌دانند، که البته در جای خود کار درستی است، اما نباید ما را از هویت کلی دشمنی مسیحیت و یهودیت نسبت به اسلام که قرآن از آن خبر می‌دهد غافل کند. آری در نقد غرب بعد از قرون وسطی می‌توان موضوع مسیحیت را از غرب جدید جدا کرد ولی بسیاری معتقدند آن نوع مسیحیت که از یک طرف تحت تأثیر یهودیت و از طرف دیگر تحت تأثیر یونان است، به نهایی جز همان فرهنگی که منجر به رنسانس شد - یعنی غرب جدید - نمی‌رسد زیرا بیش از آن که با آمدن مسیحیت، غرب مسیحی شود، مسیحیت غربی شد و در نتیجه آنچه ما امروز در غرب با آن روبه‌رو هستیم تمامیت چیزی است که می‌توان گفت ترکیب تفکر ارسطویی با کلیسا و روحیه یهودی‌گری است. اگر به سخنان منتقدان بزرگی چون هایدگر در رابطه با ضعف‌های غرب و راه برون رفت از آن، دقت کنیم آن‌ها برای عبور از غرب چیزی

۱۳ - از این نمونه تحریفات را کتاب «اسلام آیین برگزیده» گردآوری کرده است می‌توانید

را مدّ نظر دارند که عملاً فقط در تفکر حضوری و وجودی مکتب تشیع پیدا می‌شود مکتبی که تحت تأثیر ائمه علیهم‌السلام است و لذا حکمت خالده‌ای که در نظر بعضی از منتقدان به غرب مطرح است در عمل و به صورت کاربردی چیزی جز تفکر شیعه به عنوان مکتبی که معتقد است به امامی معصوم و حی و حاضر، نیست. و گرنه از نظر تئوری و تفکر انتزاعی حرف‌ها و توصیه‌های خوبی در همه مکتب‌ها مورد توجه است ولی آیا هیچ کدام توانستند به نحوه‌ای عملی مقابل روح غربی بایستند؟ آیا چین به عنوان مهد تفکر لائوتسه در عمل توانست راه و روشی جدای از فرهنگ غربی پیشه کند؟

فرهنگ غربی چیزی نیست که با عقاید فردی و یا توصیه‌های اخلاقی بتوان از آن عبور کرد، برای عبور از آن نیاز به مکتبی است که از همه جهات زنده و فعال باشد و در یک مقایسه واقع‌بینانه چنین مکتبی جز اسلام، آن هم اسلامی که با امامی معصوم مدیریت شود، نخواهد بود.^{۱۴}

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

۱۴ - در رابطه با موضوع فوق و نقش روش اهل البیت علیهم‌السلام در تمدن‌سازی به کتاب «آنگاه

که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» و به نوشتار «تمدن‌زایی شیعه» رجوع فرمائید.

جلسه هفتم

رابطه‌ی روشنفکری و تکنولوژی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رمز ناکامی تمدن‌ها

در جلسات گذشته نقش بینش توحیدی در انتخاب نوع زندگی و ابزارهای مناسب آن تا حدی بحمدالله روشن شد. به این معنی که نگاه توحیدی تمام روابط و وسایل را در جای خود قرار می‌دهد و مانع از آن می‌شود که موضوعات فرعی و وهمی به صورت هدف در آیند. حتماً عنایت فرمودید که جایگاه انبیاء در این امر جایگاه بسیار حساس و ارزشمندی است، زیرا که آن‌ها در طول تاریخ نه تنها رمز هلاکت اقوام و ملل گذشته را متذکر می‌شوند، بلکه راه ورود به زندگی توحیدی را می‌نمایند تا انسان‌ها از بی‌ثمری به بهره‌مندی در دنیا و آخرت نایل آیند.

همواره انبیاء الهی انسان‌ها را متوجه این نکته می‌کنند که اقوام و ملل گذشته بعضاً در تمدن خود به موفقیت‌های چشم‌گیری از نظر بهره‌مندی از علم و توانایی تصرف در زمین دست یافتند ولی چون با بینش و روش توحیدی زندگی را ادامه ندادند نه تنها هیچ بهره‌ای از آن تلاش‌ها نصیب‌شان نشد، بلکه از طریق همان پیشرفت‌ها به سوی هلاکت خود پیش رفتند. به عنوان نمونه قرآن می‌فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱ آیا کسانی که منکر نبوت‌اند در زمین نگشته‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه شد؟ آن‌ها از حیث نفر بیشتر از آنان و از حیث نیرو و توان تغییر در زمین قوی‌تر بودند ولی با این همه آنچه به دست آوردند آن‌ها را بی‌نیاز نکرد.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید خداوند در آیه فوق می‌فرماید چرا منکران تفکر توحیدی تفکری - که انبیاء متذکر آن هستند - بر سر نوشت گذشتگان نظر نمی‌اندازند، در حالی که از نظر تعداد و توانایی در تغییر زمین، از این‌ها برتر بودند^۲ با این همه آنچه به دست آورده بودند آن‌ها را کفایت نکرد، و نتوانستند از نتیجه زحمات خود بهره‌مند شوند. سپس در آیه بعد علت مسئله را روشن می‌کند و می‌فرماید:

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^۳ و چون پیامبرانشان با دلایل روشن به‌سوی آن‌ها آمدند، آن‌ها به آن علمی که نزدشان بود خرسند بودند. و سرانجام آن‌ها را همان چیزی که مسخره می‌کردند فرا گرفت.

در آیه فوق رمز بی‌نتیجه‌شدن و ناکامی تمدن‌های گذشته را در این می‌داند که به علم خود که همان تصرف قدرتمندانه در زمین بود، مغرور و

۱ - سوره مؤمن، آیه ۸۲

۲ - به عنوان نمونه تحقیقاتی که در مورد تمدن فراعنه به‌دست آمده آنچنان عجیب است که بعضی‌ها معتقدند موجوداتی از کرات دیگر منشأ آن تمدن بوده‌اند، ولی به هر حال همه اذعان دارند که تمدن امروزی هنوز در ساختن حتی یکی از کوچک‌ترین اهرام مصر ناتوان است.

۳ - سوره مؤمن، آیه ۸۳

مسرور بودند و لذا تذکر انبیاء الهی را که از خطر آینده آن زندگی خبر می‌دادند، نه تنها به چیزی نمی‌گرفتند، بلکه مسخره هم می‌کردند، با این تصور که هر بلایی را با علم خود دفع می‌کنیم و بحران‌ها را کنترل می‌نمائیم. در آخر آیه می‌فرماید: ولی همان چیزی که به مسخره می‌گرفتند - یعنی عذابی که پیامبران از آن خبر داده بودند- آن‌ها را احاطه کرد. چون این‌ها تصور می‌کردند مشکلاتی که پیامبران از آن‌ها خبر می‌دهند در عرض همان مشکلاتی است که با آن‌ها آشنا نیستند و لذا می‌گفتند خودمان می‌توانیم آن را دفع کنیم غافل از این که اراده الهی و عذاب او در طول زندگی و تمدن آن‌ها قرار دارد و لذا نه آن‌طور است که بتوانند آن را ببینند، و نه طوری است که بتوانند با آن مقابله کنند، چون آن عذاب همه‌ی زندگی و تمدن آن‌ها را در بر می‌گیرد. مثل احاطه نفس انسان است بر بدن او، آیا بدن انسان می‌تواند با نفس انسان مقابله کند، و اگر مثلاً نفس اراده کرد چشم بدن را ببندد، ماهیچه‌های چشم می‌توانند در مقابل آن مقاومت کنند؟

مشکل تمدن‌های مادی و حسی آن است که از حضور توحید که بر همه عالم وجود احاطه دارد غافلند و آن را نادیده می‌گیرند و لذا در جهتی به غیر از جهت خدای یگانه سیر می‌کنند، در حالی که توحید حقیقت بقاء و یگانگی و انسجام است، پس هر چه از توحید دور شوند عملاً از بقاء و یگانگی و انسجام دور شده‌اند، تا آنجایی که درست وقتی آن تمدن در اوج درخشش خود، در اوج دوری از خدا است، آثار اضمحلال و هلاکت آن ظاهر می‌شود.

چنانچه بتوانیم با چنین دیدی حادثه‌ها و دولت‌ها و تمدن‌ها را بنگریم، می‌فهمیم که آن‌ها در کجای تاریخ خود قرار دارند. مسلم است که هر تمدنی، از جمله تمدن غربی که خود را از درون خود می‌بیند، مدعی باشد برای ماندن در همیشگی تاریخ برنامه‌ریزی کرده است و اگر کسی با نگاه به برنامه‌های آن تمدن بخواهد آن را ارزیابی کند به همان باوری می‌رسد که خود آن تمدن مدعی آن است، اما اگر با نگاه توحیدی به موضوع بنگرد آن را به صورتی دیگر می‌بیند و رمز بقاء و عدم بقاء آن را در نزدیکی و دوری از توحید جستجو می‌کند، دیگر قدرت ماشین‌های غول‌آسا و اسلحه‌های مخوف و برنامه‌های دقیق حجاب وی نمی‌شود تا سقوط و بی‌آیندگی آن تمدن را نبیند.

عبرت از تاریخ یعنی با نگاه توحیدی از ظاهر رویدادها عبور کنید و متوجه باطن و آن اسمی باشید که آن تمدن را در قبضه خود گرفت و هلاک کرد، عبرت از تاریخ یعنی تصدیق سخن انبیاء که با بصیرت توحیدی خود، ماوراء غوغای زمانه و حجاب‌هایی که تمدن‌های غیر توحیدی ایجاد می‌کردند، نظر را به حقیقتی ماوراء مظاهر قدرت‌ها می‌انداختند و لذا خرافه‌هایی را که به اسم نظر کارشناسان بر بشریت تحمیل می‌کردند، به چیزی نمی‌گرفتند و تشریفات را که به اسم تمدن عامل توقف بشریت بود بی‌ارزش می‌دیدند و در نتیجه به جای آن که این ظواهر آن‌ها را حیران کند، متوجه رازهای حیرت‌انگیز عالم می‌شدند و از

خدا تقاضا می‌کردند: «رَبِّ زِدْنِي تَحِيْرًا»؛^۴ پروردگارا نسبت به خودت بر حیرتم بیفز، که از این ظواهر دروغین حیرت نکنم.

تمدن مورد انتظار

صاحبان بینش توحیدی به ذوق حضور و الهام فطری متوجه ظلمات مدنیت‌های غیر الهی می‌شوند و هیچ حیل‌ای از حیل‌های آن مدنیت‌ها که عوام را مشغول خود می‌کند، آن‌ها را فریفته نمی‌نماید. صاحبان بینش توحیدی، فرهنگ زمینی زمینیان را در مقابل تمدنی که جلوه عالم عرش است به چیزی نمی‌گیرند و همواره در انتظار ظهور تمدنی هستند که از طریق حقیقت واسطه فیض، عرش را به فرش متصل می‌سازد، تا فرشیان نیز عرشی شوند، بی آن که کتاب و سنت را وسیله تأیید تمدن مدرنیته قرار دهند و موجب ادامه غیبت واسطه فیض گردند و از الهامات ربوبی و احیاء دین محروم شوند.

در فرهنگ مدرنیته نه تنها هیچ تلاشی برای پیوند زمینیان به آسمان معنویت نمی‌شود، بلکه تمام تلاش آن است که باطن معنوی هر چیز نادیده گرفته شود و در این راستا دشمنی با هر جریان معنوی که به باطن وجودی عالم نظر دارد را پیشه‌ی خود کرده است، مگر این که معنویاتی در میان باشد در حد خیال و جهت تخلیه روانی. ولی در آن فرهنگ معنویت به عنوان عالمی متعالی که عالم مدرنیته را به چیزی نمی‌گیرد، به شدت نفی می‌شود. و نیهلیسم پیش آمده به جهت غفلت از عالم قدس را

۴ - نقد النصوص، عبد الرحمن جامی، ص ۲۶.

به عنوان پذیرش واقعیت، سرنوشت طبیعی بشر می‌پندارد. هر حرفی که به این غفلت مدد برساند در خود می‌پذیرد، حال چه این غفلت اسلام غافل از ولایت امام معصوم باشد و چه فرهنگ بودایی و دالائی لامائی، عمده آن است که هیچ فکری حق ندارد به عالمی بالاتر و برتر از فرهنگ مدرنیته اشاره کند و گرنه با انواع حیل‌های فرهنگی از میدان به در می‌شود. در مکتب انبیاء و به نور توحید از طریق تزکیه و صفای باطن، سیر از ظاهر به باطن جزء زندگی افراد قرار می‌گیرد، ولی در فرهنگ مدرنیته همه تلاش برای توجه به ظاهر و چهره‌های متناوب همین ظاهر است، بدون آن که امکانی برای نظر به باطن در آن فرهنگ مطرح باشد، و لذا تربیت‌یافتگان آن فرهنگ طوری عالم را می‌بینند که گویا هیچ معنویتی در نهاد این ظواهر موجود نیست. در این فرهنگ درس فیزیک و شیمی درس مشغول‌شدن به ظاهری می‌شود که متذکر هیچ باطنی نیست و این است که بشریت امروز از طریق این علوم چشم باطن خود را از دست داده است. انسانی که در قشر عالم مانده در صدد بر می‌آید تا دل‌تنگی خود را با انواع مشغولیات ظاهری جبران کند و این همه سرگرمی در دنیای مدرن حاصل چنین دل‌تنگی‌هایی است.

عقل شیطانی یا عقل قدسی

انبیاء آمدند تا بشریت نظر خود را به عالم بیکران معنویت بیندازد و دل‌تنگی در دنیا را تذکری بدانند برای سیر به سوی آن عالم. به طوری که به گفته مولوی:

آن جهان و راهش را پیدا بُدی کم کسی یک لحظه در اینجا بُدی هر چه بشر از ایمان قلبی به عالم معنویت فاصله بگیرد بیشتر دل‌تنگ می‌شود و با مشغول شدن به ظاهر، به جای آن که دل‌تنگی خود را درمان کند، پنهان می‌کند. غیبتِ سنت انبیاء و جنبش توحیدی در زندگی به معنی غیبتِ عقل معنوی و روحیه‌ی طلب معنویات است، و اصالت دادن به امیال خیالی و وهمی و سعی در دین‌زدایی و آزادی از هرگونه تکلیف الهی و اسارت در تحت تکالیف شیطانی، تکالیفی که تمدن‌های غیر توحیدی بر جوامع تحمیل می‌کنند.

ذات انسان عین مخلوق بودن و عین اتصال به خالق خود است و در فقر ذاتی قرار دارد، همین فقر ذاتی می‌طلبد که راهی بین او و خدا برقرار باشد تا فقر ذاتی خود را با اتصال به غنی مطلق به کمال بکشاند و انبیاء الهی راه چنین ارتباطی را به بشریت نمایانند. حال اگر انسان‌ها به انبیاء الهی پشت کنند برای رفع فقر ذاتی خود به انواع اعمالی دست می‌زنند که همه آن‌ها پوچ و بی‌محتوا خواهد بود، از فیض هدایت دور گشته گرفتار روزمرگی می‌شوند، چیزی که اولیاء الهی سخت از آن گریزانند و با تمام تلاش طالب حفظ بندگی خدا می‌باشند و ندا سر می‌دهند:

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد که بستگان کمند تو رستگارانند

روحیه‌ی سیر به سوی اطاعت «الله» یکی از عمیق‌ترین ابعاد بشر است که در فرهنگ مدرنیته به جهت محدود شدن به ظواهر به کلی از آن غفلت شده، در حالی که اگر انسان متوجه این بُعد در خود بشود به دنبال بهترین معبود می‌گردد تا با اطاعت از او حق این بُعد را درست اداء کند و

در این حال تاریکی جهل دوران تکنیک پرستی به خوبی برای او روشن می‌شود. زیرا در این حال بشر به عقل قدسی که همان «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»^۵ است دست یافته، و از عقل شیطانی و یا «نُكْرًا» به کلی فاصله می‌گیرد. عقل حقیقی را رسول خدا ﷺ به «حُسْنِ مَعْرِفَتِ اللَّهِ وَ حُسْنِ طَاعَةِ اللَّهِ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ»^۶ معنی کرده‌اند و حضرت صادق علیه السلام آنچه معاویه داشت را عقل شیطانی یا نکرا نامیدند. حال باید پرسید فرهنگ مدرنیته با چه عقلی در گردش است، آیا تربیت شدگان آن فرهنگ به حقیقت روحیه طاعت الله رسیده‌اند؟

فرهنگ غرب مدعی است بر مدار راسیونالیسم یا عقل اداره می‌شود ولی مسلم این عقل آن عقلی نیست که انسان را متوجه جلال و جمال خداوند بکند و روحیه خشوع و اطاعت را در انسان پیروراند. اگر در متون

۵- عن أبي عبد الله عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ: قُلْتُ فَأَلَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ تِلْكَ النُّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ (الكافی، ج ۱، ص ۱۱، كتاب العقل و الجهل) شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید عقل چیست؟ فرمود چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش شود و بهشت به دست آید، آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیرنگ است، آن شیطنت است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.

۶- قال رسول الله ﷺ: «العقل ثلاثة أجزاء؛ فمن تكن فيه فهو العاقل، و من لم تكن فيه فلا عقل له؛ حُسن معرفة الله، و حُسن طاعة الله، و حُسن الظن بالله.» (تحریر المواعظ العدیدة، ص ۲۳۹) عقل سه جزء دارد، هر که همه را دارد عاقل است، و هر که ندارد بی‌خرد است، و آن عبارت است از؛ درست شناختن خدا، خوب اطاعت کردن او، خوش گمانی به او.

روایی ما خداوند می‌فرماید بهتر از عقل خلق نکردم،^۷ عقل را نیز به معنی اطاعت الهی معرفی می‌فرماید و لذا می‌توان گفت عقل غربی هیچ ارتباطی با عقل قدسی ندارد و به همان اندازه نیز متوجه انحراف خود نمی‌شود. این عقل به جای نبی‌الله، تکنیسین‌ها را قرار می‌دهد - تا پیروان خود را به مرتبه‌های عالی معبود و همی‌شان راهنمایی کند - در عقل تکنیکی پرستش هست، ولی پرستش صورت‌های متعالی تکنیک. در این نوع پرستیدن، عقل اطاعت در حجاب می‌رود و عقل ظاهربینی قوت می‌گیرد و روحیه خود استقلالی به جای بندگی خدا رشد می‌کند و از این عقل، روشنفکران دنیای مدرن پروریده می‌شوند و بشر مدار تفکر قرار می‌گیرد و ترقی ماشینی، هدف جریان روشنفکری می‌شود و لذا مقصدشان غرب خواهد بود.

روشنفکر پروریده‌شده توسط عقل تکنیکی عالمش عالم غیر دینی است، اگر بتواند به کلی دین را نفی می‌کند و اگر نتواند به اسم خرافه‌زدایی آن قدر از آن می‌زند که در عمل به جز یک باور شخصی از دین نمی‌ماند و ساحت جامعه به دست عقل سکولار که در عمل لائیک خواهد بود، می‌افتد. و چنین القاء می‌شود که دوره دین گذشته است و از این طریق پشت کردن به توحید را به نهایت می‌رسانند.

دین در نظر روشنفکران غربی

در روان روشنفکر غرب‌زده خدای حضوری و وحی و نبوت بی معنا است، هر چند به خدای خالق و به بقاء نفس بعد از مرگ معتقد باشد. اگر

۷ - الکافی، ج ۱، کتاب العقل والجهل.

از آداب دینی به کلی نبریده باشد، برای او آن آداب منحصر به زندگی فردی و احوال شخصی است. او با شریعت به عنوان قانون خدا در همه مناسبات انسانی کنار نمی‌آید و با این کار بی آن‌که بداند پایه‌های وابستگی به فرهنگ غربی را محکم می‌کند و به جای خدای پیامبران، معبودی به نام تکنولوژی را در معرض دیدگان می‌آورد تا حیات اجتماعی و سیاسی جامعه حول محور آن رقم بخورد.

چه ساده‌انگارانه است که هنوز گمان کنیم هر تکنولوژی با هر فرهنگی می‌سازد بدون آن‌که فرهنگ خاص خود را به همراه آورد و بی توجه به توحید ناب بتوان تحت تأثیر آن فرهنگ قرار نگرفت. آیا فکر و عمل روشنفکران غرب زده‌ی ما حجتی روشن بر این امر نیست که اگر بدون خودآگاهی و دل‌آگاهی به سراغ تکنولوژی رفتیم، بیش از آن‌که تکنولوژی را وارد کنیم، تفکر اومانسیستی غربی را می‌پذیریم، و به بهانه خرافه‌زدایی سعی در تقلیل ابعاد زیادی از دین می‌کنیم؟

فرهنگ غربی خود را طوری می‌نمایاند که در ابتدای امر کسی متوجه تضاد بین دین انبیاء و آن فرهنگ نمی‌شود، مگر آن‌که انسان جایگاه دین را تا طاعة‌الله گسترش دهد. روشنفکران تاریخ معاصر ما تا این حد از خودآگاهی نرسیده بودند و لذا بعضی از آن‌ها سعی می‌کردند قرآن را با تمدن جدید آشتی دهند، این‌ها در عمل برتری را به تمدن غرب می‌دهند و اصرار دارند اسلام هم همان‌ها را می‌گوید. به اسم تساهل و تسامح سعی می‌کنند انحرافات اساسی انسان غربی را نادیده بگیرند و خود را هماهنگ تعریفی از انسان بدانند که غرب برای خود تعریف کرده و به بهانه‌ی

آن که انسان خلیفه‌الله است اومانیسیم یا انسان محوری را به صحنه آورند، تا همه چیز بر اساس میل انسان تعریف شود. غافل از این که خلیفه‌اللهی انسان در ظلّ عبودیت حضرت «الله» تحقق می‌یابد و نه با انقطاع از اطاعت او. این‌ها دین را به عنوان وسیله‌ی آرامش روان، سودمند می‌دانند اما نه به عنوان مکتبی که بر کل زندگی انسان‌ها حاکم باشد.

چیزی که گذر از آن هنوز بسیار مشکل می‌نماید این باور است که منظر علم جدید به جای دیگر است و منظر اسلام به جایی دیگر، و لذا در عین استفاده از علم، هرگز جمع بین اسلام و علم جدید ممکن نیست، زیرا یکی در منظر خود، عالم معنا را نمی‌شناسد و دیگری جز عالم معنا چیزی را اصالت نمی‌دهد، حتی عالم ظاهر را مظهر نمایش عالم باطن می‌داند. چیزی که روشنفکران دینی نیز هنوز بدان آگاهی نیافته‌اند.

روشنفکر غرب‌زده چون اصالت را به علم می‌دهد با اساس روحانیت دشمنی دارد، هر چند به ظاهر ضعف‌های بعضی از روحانیون را بهانه قرار می‌دهد، و گرنه چرا در دوران حاکمیت خود شیخ فضل‌الله نوری را شهید می‌کنند؟

درست است که ما با تحقق انقلاب اسلامی مشکلات بزرگی را پشت سر گذاشتیم و عملاً انقلاب اسلامی حرکت ملتی خودآگاه و دل‌آگاه بود که خواست راه خود را از فرهنگ غربی جدا کند، ولی لایه‌های پنهان روشنفکری آنچنان زدوده نشده است که بتوان آن را نادیده گرفت و از تأثیر آن در امان بود، اگر از آن روحیه غفلت شود ناگهان در گوشه‌ای سر برمی‌آورد و روح جدایی آرمان‌های انقلاب اسلامی از فرهنگ غرب را

به حجاب می‌برد و معبودی به نام تکنولوژی را به جای معبود حقیقی قرار دهد.

اندیشه روشنفکری مدرن در کشور ما از میرزاملکم‌خان شروع شد. این روشنفکری هدفی جز رفاه غربی را پیشنهاد نمی‌کرد و برای زندگی هم جز همین هدف را نمی‌شناخت. دلبستگی به تجدد ایمانشان بود، به طوری که دیگر جایی برای ایمان الهی باقی نگذاشته بود. دین را وسیله تجددخواهی قرار دادند و همه همتشان این بود که ثابت کنند دین با تجددخواهی موافق است، این‌ها در واقع دین را در خدمت مدرنیته درآوردند و با همین نگاه بود که تقی‌زاده و تدین با شعار اصلاح دین، عامل تبلیغات رضاخان شدند، دین در خدمت دنیا قرار گرفت و غرب به امید قبضه‌ی ملت ایران از این مدیحه‌سرایی نهایت استفاده را در جهت اهداف خود کرد. اما برعکس آن‌ها، آیت‌الله مدرس بزرگ به عنوان یک قرآن‌شناس آگاه می‌دید که این مسیر به کجا خواهد کشید و به همین جهت هم یک تنه به مقابله با آن‌ها پرداخت و متوجه بود که نوگرایان می‌خواهند به تمدن و علم جدید صفت شریعت بدهند تا کسی زشتی دنیاگرایی‌شان را متوجه نشود و مذهبیون ساده هم به مقاومت نپردازند، بلکه در کنار دربار رضاخانی و حتی در جهت رویه دربار به مذهب خود دلخوش باشند. در واقع کار آن‌ها تبلیغ و ترویج عادات و آداب اروپایی بود که یکی از اصولش حذف زندگی مذهبی بوده و هست.

در راستای ترقی‌خواهی حرف اولیه مذهبی‌های قشری طرفدار نوگرایی غربی، این بود که باید دوران شکوفایی اسلامی را برگردانیم ولی

با این آرزو در دامن غرب افتادند. چون نمی‌دانستند و یا نمی‌خواستند بدانند که پشتوانه ایمان مسلمانان اولیه، وحی الهی بود و حال آن‌که متجددان می‌خواهند با ارزش‌های غربی به دوران شکوفایی اسلامی برگردند! می‌خواستند از طریق دین، ارزش‌های غربی را تحکیم بخشند و این را همه‌ی همت خود قرار دادند. این‌ها فرهنگ غربی را - که نظر به عالم محسوس را به جای تفکر دینی گذاشته و تفکر در حقایق را به کلی تعطیل کرده- چسبیده‌اند و لذا در عمل دین در خدمت فرهنگ غرب قرار گرفت. غربی را پذیرفتند که جایی برای نظر به عالم قدس و معنی در عرصه زندگی باقی نمی‌گذارد.

ریشه‌ی گرایش‌های امروزی ما

در دوران نوگرایی درست پس از یک دهه بعد از انقلاب مشروطه با حضور فعال روشنفکران در نظام اجتماع، از فرهنگ توحیدی در تمام ابعاد ساقط شدیم. لذا بنده می‌خواهم عرض کنم مواظب باشید حال که یک‌بار این بیماری ما را از پای در آورد دوباره گرفتارش نشویم. و برای نجات خود از این ورطه، گذشته را چراغ روشنی برای آینده قرار دهیم.

عنایت داشته باشید که غرب از نظر استیلا و صلابت به آخر حیات خود رسیده است و امروزه روشن شده که غرب نتوانسته با تمدن و فلسفه خاص خود مشکل بشر را حل کند بلکه هر روز بر مشکل او افزوده است. در قرن نوزدهم غرب هنوز به ناتوانی خود در برابر مسائل پی‌نبرده بود و ادعای حل مسائل بشری را داشت ولی امروزه ضعف این ادعا روشن شده و نابودی آن فرهنگ در منظر خودِ غربیان نیز طلوع کرده است، کافی

است ما به جای آن که در قرن نوزدهم زندگی کنیم، غرب قرن بیست و یکم را بنگریم.

باید به خوبی برای عزیزان روشن شده باشد که به گفته‌ی دکتر رضا داوری؛ «تاریخ تجددگرایی و روشنفکری در ایران خالی از تفکر بوده و عین سیاست‌زدگی و علم‌زدگی و غرب‌زدگی است. نوگرایی ما دور از تفکر شروع شده و لذا غرب‌زدگی ما توأم با فلک‌زدگی گشت»^۸. زیرا غرب چشم روشنفکران ما را چنان خیره کرد که نتوانستند بفهمند که این خرد و خردمندی که از غرب برای ما تبلیغ کردند چه بلا و مصیبتی را برای ما در پیش خواهد داشت. روشنفکران نوگرای ما سخنانی فریبنده گفتند و شعار آزادی‌خواهی سردادند ولی عملاً بدون آن که بخواهند دلال استعمار شدند. فرهنگ سطحی غرب، متجددان غرب‌زده‌ای را بار آورد که هرگز در تفکر و تحقیق عمیق نبودند و نیستند و نتوانستند هویت پوک و پوچ غرب را بفهمند و اگر امروز هم تفکر به معنی واقعی آن در صحنه فرهنگ و اجتماع ما نیاید خطر غربی شدن را نباید تمام شده تلقی کرد.

باید به تأمل در حقیقت تاریخ غرب پرداخت تا وضع کنونی خود را درست تفسیر کنیم و متوجه باشیم متعلق به کدام قوم هستیم و باید متعلق به کدام قوم باشیم. آری! باید در غرب‌زدگی تأملی عمیق کرد تا بتوانیم گرایش‌هایمان را درست تفسیر کنیم و بدانیم افکارمان از کجا آمده است و به کجا می‌رود. انتساب به اسلام کافی نیست و ما را از زبونی و ضعف

۸- «شمه‌ای از تاریخ غرب‌زدگی ما» دکتر رضا داوری، روی هم رفته در جای‌جای این فصل

اقتباساتی از کتاب مذکور شده است.

خارج نمی‌کند بلکه باید با حقیقت اسلام بیگانه نبود. آن‌هایی که ظاهر را عین حقیقت دانستند و در ظاهرینی اصرار کردند زمینه غرب‌زدگی ملت را مهیا ساختند و از این رو عده‌ای مقدس‌مآب نادان با انقلاب اسلامی به راحتی مقابله می‌کنند ولی برای غرب یک نوع قداست و حرمت قائلند. وقتی ظاهر دین از طریق دوری از تفکر، اتصالش از باطن دین بریده شد و آداب و رسوم جای تفکر را گرفت، آینده به خطر می‌افتد و زمینه سقوط یک ملت فراهم می‌شود، هر چند در ظاهر اسلامی خود مانده باشد.

آیا راه سومی هست؟

اگر آینده غرب‌زدگی خود را بخواهیم بررسی کنیم باید گذشته نوگرایی خود را بشناسیم که از صد سال پیش شروع شد و با مرگ دوره پهلوی تقریباً متوقف گردید. و اگر ماهیت غرب را در نیافته باشیم نه تنها تاریخ صد ساله اخیر را در نمی‌یابیم بلکه ممکن است نادانسته تعلق خود به غرب را محکم کنیم. ما فعلاً بر سر دو راهی هستیم و نمی‌دانیم کدام راه را انتخاب کنیم یکی این که با پذیرش تکنولوژی غرب بالاجبار در فرهنگ و تمدن غربی فرو رویم و نهایتاً یک ژاپن از کار در آئیم و یا به تمامه از آن فاصله بگیریم و آنک تحجر و دورافتادن از تمدن را بر خود تحمل کنیم، و یا بررسی کنیم بینیم راه سومی هست یا نه؟ بسیار بودند افرادی که خواستند با فرهنگ خود و تکنولوژی غرب، زندگی خود را تنظیم کنند. ولی چیزی نگذشت که در مسیر پرستش علم جدید قرار گرفتند و سر تا پا غربی شدند.

اگر «دنیا» از خدا غافل شدن است، تاریخ غرب، تاریخ تحقق «دنیا» است و امروز دوره‌ی حیات بشر با فرورفتن در غرب‌زدگی، دوره‌ی تعلق به دنیا شده است.

حتماً ملاحظه فرموده‌اید که فرهنگ مدرنیته، فرهنگی کنار بقیه فرهنگ‌ها نیست بلکه طوری به صحنه آمده که تبدیل به عاملی جهت تعیین حیات و ارزش‌های زندگی همه ملل شده و به همین جهت روشنفکران ممالک استعمارزده در عین حال که مظلوم‌اند، وکیل مدافع ظالمند، زیرا بدون آن که غرب را بشناسند می‌خواهند با آن مبارزه کنند. این‌ها با چشم و ملاک غربی با غرب مبارزه می‌کنند. حتی وقتی در سیاست از دین و اسلام سخن گفته می‌شود باید دید آیا بنا است اسلام به عنوان وسیله در خدمت سیاست غیر دینی قرار بگیرد، یا بنا است سیاست، سیاست اسلامی باشد و تابع اسلام.

همواره باید این سؤال مدّ نظر عزیزان باشد که روشنفکران با ساختار فکری خاصی که ما از آن‌ها سراغ داریم از نزدیک شدن به مردم از طریق دین، چه مقصدی دارند؟ می‌خواهند از طریق اسلام، ایدئولوژی خود را القاء کنند یا واقعاً بعضاً به سیاست اسلامی معتقد شده‌اند. آنچه روشن است و باید بر آن تأکید کرد این است که اسلام سیاست خود را دارد و لازم نیست آن را وسیله‌ای برای رسیدن به سیاست شرقی و غربی قرار داد. کاری که چندین بار در دوره‌های گذشته به وسیله روشنفکران غرب‌زده ما انجام شده است. اگر دقت کنیم و از چشم غرب، غرب را بررسی نکنیم بلکه با چشم وحی و یا لاقبل با تفکر و تعقل، غرب را بررسی کنیم

می‌یابیم که نمی‌توان به غرب امیدی داشت و واقعاً تاریخ آینده، تاریخ غرب نیست و تاریخ استیلای غرب بر عالم و عالمیان هم اکنون به سر آمده و مسلماً آینده به غرب تعلق ندارد، تمدن غربی سرگیجه گرفته و تدبیرهایش عین بی‌تدبیری شده است. اگر اکنون که اسلام به عنوان یک اندیشه برای حضور در جای جای حیات انسانی مطرح شده، فرهنگ غرب را به طور عمیق بشناسیم، سرنوشتمان را به سرنوشت غرب گره نخواهیم زد و همراه نابودی آن، خود را به نابودی نمی‌کشانیم.

انقلابی می‌تواند با غرب مقابله کند که تمام علایق و پیوندهای جوهری خود را از طریق توجه به توحید و قرب الهی از غرب قطع کند و هرگز از این که غرب او را تحقیر می‌کند نهراسد و بداند که این خود طرفندی است غربی که «تحقیر کنندگان غرب را» تحقیر می‌کند.

امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» در وصیت‌نامه خود چنین توصیه می‌کنند:

«هـ - از جمله نقشه‌ها که مع‌الأسف تأثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیز ما گذاشته و آثار آن باز تا حد زیادی مانده، بیگانه‌نمودن کشورهای استعمارزده از خویش و غربزده و شرقزده نمودن آنان است، به طوری که خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند... و آن دو قدرت را قبله‌گاه عالم دانستند... قصه این امر غم‌انگیز، طولانی و ضربه‌هایی که از آنان خورده و اکنون نیز می‌خوریم کشنده و کوبنده است... همه چیز خود را تسلیم آنان کرده و سرنوشت خود و کشورهای خود را به دست آنان سپرده و چشم و گوش بسته مطیع فرمان هستیم، و این پوچی و تهی‌مغزی مصنوعی موجب شد که در هیچ امری به فکر و دانش خود اتکاء نکنیم...»

بی‌اعتنایی به آنچه مربوط به مذهب و معنویات است از نشانه‌های روشنفکری و تمدن، و در مقابل، تعهد به این امور نشانه عقب‌ماندگی و کهنه‌پرستی است... باید هوشیار و بیدار و مراقب باشید که سیاست‌بازان پیوسته به غرب و شرق، با وسوسه‌های شیطانی، شما را به سوی این چپاولگران بین‌المللی نکشند و با اراده مصمم، و فعالیت، و پشتکار خود به رفع وابستگی‌ها قیام کنید و بدانید نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و آمریکا و شوروی کم‌ندارد و اگر خودی خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشم‌داشت به غیر خود نداشته باشد، درازمدت قدرت همه‌کار و ساختن همه چیز را دارد و آنچه انسان‌های شبیه به اینان به آن رسیده‌اند شما خواهید رسید، به شرط اتکاء به خداوند تعالی و اتکاء به نفس و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختی‌ها برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه و خارج‌شدن از تحت سلطه اجانب...».

امید نجات در نسل جوان ما وقتی پیدا می‌شود که تفکر غربی و وضع کنونی غرب را خوب بشناسد و بداند با انتخاب زندگی غربی چه مقصد و مقصود هلاکت‌باری برای خود انتخاب کرده، در این صورت است که تحت تأثیر آثار آن فرهنگ قرار نمی‌گیرد. باید روشن شود که غرب حجاب حقیقت است نه خود حقیقت، اضمحلال حیات است که نام حیات به خود چسبانده است، و قبول کردن این موضوع در مورد هویت غرب خیلی سخت نیست، فقط کافی است با فکر به غرب نگاه کنیم نه با ملاک‌های غربی به آن بنگریم، باید متوجه بود در شرایط حاضر و در فضای که غرب افکار ما را مدیریت می‌کند از گذشته خویش رانده و از

تجدد هم مانده‌ایم، و اگر از طریق تفکر توحیدی خود را زنده و پاینده نگاه نداریم، ملت به بن بست رسیده‌ای خواهیم شد که انقلابش فقط در خاطره تاریخ می‌ماند و بس.

با روش‌های غربی نمی‌شود با غرب مقابله کرد

ما از طریق تفکر امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» و تفکر توحیدی در این قرن، زبان گویایی برای بشریت شده‌ایم، زبان گویایی که غرب تمام تلاشش این است که آن را به رنگ خود در آورد. در همین راستاست که باید برای جلوگیری از این خطر ابتدا آثار صد ساله غرب‌زدگی خود را - که زود و آسان هم محو نمی‌شود- از طریق تفکر دینی بشناسیم و در صدد زایل نمودن آن در روح و روان خود بر آییم. صد سال است تلاش می‌شود تا گذشته ما به تملک غرب در آید و طوری ما را برای خودمان ترسیم کرده‌اند که خودمان هم باورمان آمده است که مقابله با غرب مقابله با تمدن است و موجب بی‌تمدنی خواهد شد، در حالی که این را نیز غرب بر روح و روان ما القاء کرده است. باید متوجه باشیم در بسیاری از موارد در طرح مسائل، رفع مشکلات غرب میزان بوده و روحمان و ارزشیابی‌هایمان متعلق به غرب است به طوری که حیاتی و تفکری جدا از غرب اصلاً برایمان قابل تصور هم نیست چه رسد که بخواهیم با آن مقابله کنیم.

قدرت غرب در تکنیک و اقتصاد و سلاح‌های مخوف و نظایر آن ظاهر شده است ولی اقتصاد و اسلحه‌ها وجود استقلالی ندارند، این‌ها تا وقتی که ما وابسته به غرب و بسته به عهد غربی باشیم به عنوان وسیله‌ی

قدرت بر ما وجود دارند، اما اگر این عهد شکسته شد قدرت غربی هم در هم می‌ریزد و تنها راه شکسته شدن عهد غربی توجه به عظمت و جلال و جمال حضرت حق است، که موجب می‌شود پوکی عظمت‌های دروغین آن‌ها ظاهر و تعلق نسبت به آن‌ها تمام شود، تا نه تنها دیگر غرب را تنها راه نبینیم بلکه متوجه شویم آن فرهنگ بیره‌ای بیش نیست که حیات انسان را چون شن‌زاری می‌بلعد، و صدای خرد شدن استخوان انسانیت را که سعی دارد در سر و صدای تبلیغاتش پنهان کند، می‌شنویم. این است که از ابتدا تأکید می‌شود راه جدا شدن از غرب فقط نگرش و عملکرد توحیدی است و گر نه صرف مخالفت با غرب از طریق روش‌های غیر توحیدی خود حيله‌ای است غربی، مثل مخالفتی که مارکسیست‌ها با غرب داشتند، و نهایتاً هم قبله‌ای غیر از غرب نمی‌شناختند.

غرب؛ کل واحد

این اشتباه بزرگی است که غرب را به خوب و بد تقسیم کنیم، بلکه آن فکر و فرهنگ، کل واحدی است که علمش به فرهنگش ختم می‌شود و تمدنش سر از جهان‌بینی مادی‌اش در می‌آورد. هر گوشه‌ای را گرفتیم بقیه‌اش را هم گرفته‌ایم زیرا غرب تکنیک نیست، فرهنگ است. یا باید چون ژاپنی‌ها تماماً غربی شد و دیگر هیچ، و یا باید به کمک انقلاب اسلامی، اسلامی شد و از خود شروع کرد و در نهایت تماماً از غرب برید. چنین کار بزرگی در قرنی که هنوز آثار استیلای غرب در صحنه است، فقط و فقط با ایمان ناب ممکن است. همان ایمانی که موسی علیه السلام به کمک

آن قوم بنی‌اسرائیل را از استیلای فرعون رهانید و ملت ایران نیز از استیلای شاه رها شدند. تفکری که خارج از غوغاهای غرب بتواند غرب را و غرب‌زدگی را بشناسد و بشناساند.

تا وقتی که دل و جان ما مقهور غرب است ماورای آنچه را در تاریخ غرب ارزش و اعتبار دارد نمی‌شناسیم و نمی‌یابیم، آیا تعجب نمی‌کنید که هر کس بیشتر دم از ملیت و قومیت می‌زند غرب‌زدگی‌اش بیشتر است؟ زیرا همین ناسیونالیسم را هم غرب به او آموخته و یکی از نتایج بینش سکولاریسم است. این است معنی این که باید ماورای تفکر غربی فکر کرد و گرنه مخالفت با غرب هم می‌شود نزدیکی به غرب، و این است معنی این که تأکید می‌کنیم فقط با تفکر دینی می‌توان غرب را شناخت و از آن فاصله گرفت.

تفکر توحیدی همواره ملت‌های موحد را نجات داده است. «تفکر» شرط حیات انسان و اجتماع است و قرآن و وحی راه و جهت تفکر را روشن می‌کند. بی‌قرآن نمی‌توان زندگی کرد ولی قرآن هم بدون تفکر با ما همراهی نمی‌کند و حرفش را به ما نمی‌زند.

غرب ابتدا به تفکری رسید که باید این چنین و آن‌چنان زندگی کند و سپس بر اساس آن تفکر و جهان‌بینی زندگی را شروع کرد و به همین جهت است که علم و تکنیک غربی بدون اندیشه و جهان‌بینی غربی تحقق نمی‌یابد. ابتدا سیر تفکر انسان غربی به چنین زندگی و آرمانی سوق پیدا کرد و سپس شرایط تحقق آن زندگی را با تکنولوژی خود فراهم نمود، و لذا هر کس بخواهد آن‌طور که اروپایی‌ها زندگی می‌کنند زندگی کند

باید واقعاً همان‌طور که غرب فکر می‌کند، فکر کند، و جهان‌بینی و ارزش‌هایش تماماً غربی شود و ارزش‌های تاریخ گذشته برای او خاطره‌ای باشد بی‌تحرک که به موزه‌ها سپرده شده‌اند. برای غربی شدن باید به خداوند و حقیقت و تفکر عمیق در رابطه با حیات و زندگی پس از مرگ پشت کرد تا بتوان زندگی غربی را شروع نمود.

لازم است در آنچه در صد ساله اخیر انجام شده تفکر کرد. یکی از مواردی که ما سود و زیان خود را تشخیص ندادیم این بود که نه در آنچه داشتیم و از دست دادیم، یعنی «دین»، خوب تفکر کردیم، و نه در آنچه به استقبالش رفتیم و پذیرفتیم به خوبی تأمل نمودیم و به ذات و جوهر فرهنگ غربی آگاهی یافتیم. از شوق میوه، درخت را و ریشه را از یاد بردیم. این است که می‌بینید کسانی به غرب رو کردند که کم و بیش از گذشته خویش بریده بودند و از بد حادثه افرادی در کسوت برنامه‌ریزان دولت رضاخانی حاملان فرهنگ غرب شدند، و با عنوان تجددگرایی همه چیز ملت را بر باد دادند که نه خود اهل تفکر و توحید بودند و نه برای آن ارزشی قائل شدند، غافل از این که هرگاه تفکر جایش را به ظاهرسازی و ظاهربینی بدهد چیزی نمی‌گذرد که همه ملت به ورطه هلاکت می‌افتند، و نتیجه بی‌تفکری آن شد که همه از دم فتوی دادند بیائید مقلد بشویم. باز عرض می‌کنم آن‌ها نه از گذشته‌ی توحیدی و فرهنگ توحیدی ما خبر داشتند و نه در باره‌ی غرب درست فکر کردند، پنداشتند با نفی گذشته راه آینده هموار می‌شود و چون چشمشان بر روی گذشته و آینده بسته بود هر

فکر انتقادی را با دیکتاتوری رضاخانی جواب دادند زیرا وقتی تفکر رفت دیکتاتوری می‌آید.

راز ماندگاری

اجازه دهید در این آخرین کلمات دوباره تأکید کنم که برای شناخت تاریخی خود اولین کار این است که به تعریفی که غرب برای ما و ملت‌های مسلمان کرده است بدین شویم، خود را آن طور که در سده‌های گذشته بودیم و زندگی کردیم بشناسیم، نه آن طور که شرق‌شناسان غربی به ما می‌گویند. زیرا غرب به تمام اقوام و ملل، صورت غربی داده و ارزش‌های غربی را جایگزین ارزش‌های ملت‌ها کرده، راز ماندگاری ما توحید و نظر به حاکمیت حکم خداوند بود. اگر امامان غایب بود با انتظار حاکمیت عدل، آلوده به ظلم نشدیم و تاریخ خود را زنده نگه داشتیم و زندگی کردیم. در صدساله‌ی اخیر این نهایت انحطاطی است که گریبان‌گیر ملت مسلمان شده است که سرمایه بزرگ زندگی قرآنی را با سادگی هر چه تمام‌تر در مقابل زندگی غربی قربانی کرد. می‌گویند فلان قوم دارای تمدنی پیشرفته بوده است! چون تمدنش مثل غربی‌هاست و یا فلان قوم پیشرفته نبوده! چون مثل غربی‌ها زندگی نمی‌کردند. یعنی عملاً این‌ها شرق را از شخصیت خود خارج کرده‌اند و با لباس غربی می‌خواهند براندازش کنند. غربی که او مانیسم یا اصالت بشر، و نه اصالت حق را در منظر خود دارد، آمده است ملتی را ارزیابی کند که مبنای تفکرش وحی و دیانت بوده. حالا در نظر بگیرید با آن مبنا و ملاک وقتی

بخواهند دین را ارزیابی کنند چه قضاوتی صورت خواهد گرفت و ما متعلق به چه زمانی خواهیم شد. زمانی که مسلم غرب آن را نمی‌پسندد، هر چند خدا آن را پسندیده باشد و فطرت‌ها با انس با آن، زندگی را به خوبی گذرانده باشند.

امیدوارم توانسته باشم روشن کنم با راه و رسم غربی نمی‌توان از غرب‌زدگی خلاص شد بلکه باید به قرآنی تمسک پیدا کرد که به ما می‌گوید: «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ»؛^۹ یهود و نصاری را دوست و سرپرست خود نگیرید. قرآن راه و رسمی به ما می‌دهد تا از ظلمات دوران به خوبی به در آئیم.

لازم است آثار سوءِ فاصله‌گرفتن بشر از دین برای بشر روشن شود تا ببیند غرب در کجای تاریخ است و به کجا ختم می‌شود. آیا وقت آن نشده است که جوانان ما از خود پرسند چرا در دوره جدید که بشر از وابستگی به شریعت آزاد شد وابستگی‌های من در آوری و تشریفات و همی برای خود ساخت؟ آیا آزاد شدن از قید شریعت آغاز همه اسارت‌ها و به خود وابستگی‌ها نشد؟ راستی چرا در صد سال اخیر با قبله قراردادن غرب، هرچه پیشرفت پرست شدیم، معبود کم‌تر رو نشان داد و عقب‌تر ماندیم؟ آیا به این علت نیست که کلاً راه و روشمان غلط بوده؟

چیرگی غرب با سایر چیرگی‌ها در طول تاریخ فرق دارد و این چنین استیلا هرگز سابقه نداشته است، تمدن غربی در عین چپاول‌گری نظامی و سیاسی و اقتصادی، تفکر اقوام گذشته را به بازی گرفته و آن را به هیچ و

پوچ بدل کرده و انسان‌ها را بی‌ریشه می‌نمایاند، تا خود را ریشه فرهنگ‌ها قلمداد کند. اول تفکر را از ملت‌ها گرفته و بعد فرهنگ خود را تحمیل کرده است. برای مقابله با آن یک راه بیشتر نیست و آن برگشت به تفکر توحیدی است. زیرا هیچ قومی تا تفکر خود را از دست ندهد زیر دست نمی‌شود و تفکر صحیح تفکری است که دین راهنمایش باشد و نه هوس، و اگر ملتی تقلید را جای تفکر گذاشت دیگر آملدی به بقای مستقل آن ملت نباید داشت. وقتی اندیشه نباشد جرأت اظهار نظر خلاف آراء همگانی از بین می‌رود، و اگر موجی کلیت جامعه را در بر گرفت ستونی که مقاومت کند و مردم را از انحراف باز ایستاند نخواهد ماند و حق بی‌رنگ می‌شود و هوس به میدان زندگی قهرمانی می‌کند.

ای کاش می‌دانستیم همه‌ی تاریخ ما به صد ساله اخیر محدود نیست. تاریخ ما با توحید جان گرفته و با توحید و اسلام ناب محمدی ﷺ می‌تواند همه موانع را پشت سر گذارد و به طلوع امانت پشت پرده الهی نزدیک گردد.

صد هزاران دام‌ودانه‌است‌ای خدا	ما چو مرغان حریص بی‌نوا
دم‌بدم پابسته‌ی دام‌نُومیم	هر یکی گر باز و سیمرغی شویم
می‌رهانی هر دمی ما را و باز	سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز
گر هزاران دام باشد در قَدم	چون تو با مائی نباشد هیچ غم

خدایا: به لطف خودت، خودت را بر ما بشناسان تا آن‌چنان شیفته محبت تو گردیم که شیفتگی‌های دروغین نتواند ما را برآید.

خدایا: این انقلاب عزیز را برای ما مبارک و پایدار قرار بده و ما را شایسته خدمت‌گزاری به آن بگردان و کسانی که در جهت حفظ و حراست آن تلاش می‌کنند را در پناه خودت موفق و مؤید بدار.

سؤال: با توجه به سخنان جنابعالی و با پذیرفتن این که در فرهنگ غربی تکنولوژی به مثابه هدف است و نه وسیله و ابزار، و با توجه به این که هر تکنولوژی فرهنگ خود را به همراه دارد، ما در حال حاضر به عنوان راه حلی عملی چه باید بکنیم؟

جواب: عنایت داشته باشید که برای گذار از یک فرهنگ باید حکیمانه عمل نمود و نه شتاب‌زده. همچنان که در مباحث گذشته عرض شد ما در عین این که توصیه می‌کنیم باید از غرب عبور کرد، ولی در حال حاضر پشت کردن به تکنولوژی را یک نحوه توقف و ارتجاع می‌دانیم. پس اولاً؛ باید افق خود را در نظام اجتماعی خود مشخص کنیم. ثانیاً؛ با رویکرد به افقی توحیدی جهت گذار از فرهنگ غربی و تکنولوژی آن برنامه‌ریزی نماییم تا آرام‌آرام با جایگزینی تکنولوژی مناسب بتوان از غرب عبور کرد و گرنه یا مأیوس می‌شویم و فکر می‌کنیم زندگی با فرهنگ غربی به سرنوشت ما گره خورده است، و یا خود را در جهان منزوی می‌کنیم و از آن افقی که باید مردم جهان را از طریق انقلاب اسلامی، بدان دعوت کنیم باز می‌مانیم. امروزه باید تکنولوژی موجود را به عنوان یک ضرورت بپذیریم تا بتوان در برابر سیطره جویی فرهنگ غربی پایدار بمانیم و از هستی خود پاسداری کنیم ولی مسلم روح ایمانی ما از ورود به چنین فضایی که همه همت خود را در عالم ماده مصرف می

کند کراهت دارد. خواهش بنده این است که ابتدا با فهم تئوریکِ موضوع سعی بفرمایید عمیقاً موضوع را بررسی کنید تا در عمل تصمیمات عجولانه نگیرید. بنا به فرمایش مقام معظم رهبری: «این هنوز آغاز راه است. ملت‌های مسلمان هنوز گردنه‌های دشواری بر سر راه دارند. عبور از این گردنه‌ها نیز جز با ایمان و اخلاص، جز با امید و جهاد، جز با بصیرت و صبر، میسر نخواهد گشت. با یأس و منفی‌بافی، با بی‌تفاوتی و بی‌همتی، با بی‌صبری و شتابزدگی، با بدگمانی به صدق وعده‌ی الهی، این راه طی نخواهد شد»^{۱۰}

پس از مطالعه این کتاب و کتاب «علل تزلزل تمدن غرب»، توصیه می‌شود کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» را همراه با شرح آن مطالعه فرمایید و سپس به مباحث «تمدن‌زایی شیعه» بپردازید. در آن‌جا سعی شده سؤالات زیادی که عموماً در دوره‌ی گذار برای هر کسی جواب داده شود، تا روحیه آماده‌گری جهت عبور از مدرنیته به نحو شایسته پدید آید، از این به بعد روح و روان شما منتظر گشایشی است که خداوند در مقابل شما می‌گشاید و در آن حال می‌توانید بهترین تصمیم را گرفته و بهترین انتخاب را گزینش کنید. در کتاب «علل تزلزل تمدن غرب» عالمی را در جلو خود می‌یابید که عالم آزاد از روح اکنون‌زده مدرنیته است، و می‌توان احساس کرد که مباحث نقد مدرنیته ما را به چه چیز می‌خواند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر شریف المیزان؛ علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»

اسفار اربعه؛ صدر المتألهين

فصوص الحکم؛ محی الدین بن عربی

بحار الأنوار؛ محمد تقی مجلسی

مثنوی معنوی؛ محمد بلخی

دیدار فرهی و فتوحاتِ آخر الزمان؛ گفتارهای استاد فرید؛ جمع آوری

دکتر مددپور

مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب؛ دکتر محمد مددپور

نگاهی دوباره به مبادی حکمت اُنسی، عباس معارف

تاریخ مشروطه؛ احمد کسروی

سلسله مباحث دکتر رضا داوری در مجله فرهنگ

عصر اتویی؛ دکتر رضا داوری

شمه‌ای از تاریخ غربزدگی ما؛ دکتر رضا داوری

فلسفه و بحران غرب، (مجموعه‌ی مقالات)؛ دکتر رضا داوری

توسعه و مبانی تمدن غرب؛ شهید مرتضی آوینی

آئینه جادو جلد اول؛ شهید مرتضی آوینی

فردایی دیگر؛ سید مرتضی آوینی

بحران دنیای متجدد؛ رنه گنون
سیطره کمیت و علائم آخر الزمان؛ رنه گنون
از سید ضیاء تا بختیار؛ مسعود بهنود
تاریخ سیاسی معاصر ایران؛ سید جلال الدین مدنی
سیر تحول تفکر، فرهنگ و ادب، تمدن؛ اسماعیل شفیعی سروستانی
استراتژی انتظار؛ اسماعیل شفیعی سروستانی
تفرج صنع؛ عبدالکریم سروش
آراء و عقاید دکتر فردید، مفردات فردیدی؛ سید موسی دیباج
انسان و طبیعت؛ سید حسین نصر
دام‌های توسعه؛ پروفیسور ویلیام چیتیک

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- علل زلزله تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱ و ۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه)
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلةالقدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- هدف حیات زمینی آدم
- صلوات بر پیامبر عامل قدسی شدن روح
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- زن؛ آن گونه که باید باشد